

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سخن مدیر

شانزدهمین شماره مجله کاوش در اختیار خوانندگان محترم می باشد. سال گذشته به سبب عدم دستیابی مقالات علمی پژوهشی به تعداد مناسب قادر به انتشار مجله نبودیم. ازین جهت از علاقه مندان ارجمند پوزش می طلبیم. پژوهشگران و دوستان عزیز که نسبت به پانزدهمین شماره نامه ها مرقوم فرمودند و یا از طریق تلفن ابراز نظرات داشتند، از آن ها یک جهان ممنون هستیم و امید داریم که در آتیه نیز از نظرات عالیه خود محروم نخواهند فرمود. استادان و محققان عزیز که برای این شماره مقالات و اشعار ارسال داشتند، از آن ها نیز از قعر دل تشکر می نمایم.

لازم به تذکر است که هر مقاله این شماره از دو پژوهشگر محترم ارزیابی شده و به زبان انگلیسی و به زبان مقاله خلاصه گردیده است، برای شماره های آتی از مقاله نگاران محترم خواهشمندیم که مقالات را سر وقت ارسال نمایند.

دکتر محمد اقبال ثاقب

مدیر

پروفیسور دکتور تیسریں اختر

سیمای حضرت پیغمبر اکرم ﷺ در مثنوی مولانا روم

Abstract:

Maulana Rumi is renowned poet and mystic whom Allama Iqbal acknowledges as his spiritual teacher and mentor. His "Masnavi-i-Maanavi" is a masterpiece of poetry on the subject of mysticism. This book is often called as "Quran in Persian Language". Rumi has, in this book, discussed various aspects of mysticism quoting verses from the Holy Quran and Ahadis. In this study, Rumi's love and passion for Hazrat Mohammad (P.B.U.H.) has been described in detail with examples from the Masnavi.

Keywords: 1. Hazrat Muhammad (P.B.U.H.) 2. Shams Tabraizi
3. Masnavi 4. Miracle

چکیده مقاله:

مولانا جلال الدین محمد رومی کہ بین اکثر علماء و ادباء نام مولانا روم یا مولوی رومی معروف است و معجز عظیم علامہ محمد اقبال نیز او را مرشد خویشی قرار دادہ "مرشد رومی" موسوم کردہ است، یک تابعہ روزگار صوفی و عارف و آفتاب درخمنندہ ادبیات فارسی می باشد و تصنیفی "مثنوی مولوی" یکی از بہترین تخلیقات فکر انسانی است۔ این کتاب مولانا را "قرآن در زبان فارسی" نیز گویند۔ برای اینکہ علاوہ از

پروفیسر امبی گروہ زبان و ادبیات فارسی ریزی امبی دانشکدہ خاور شناسی دانشگاه پنجاب، لاہور

موضوعات دیگر مولانا را در بیان بعضی از مسائیل مهم اکثر آیات قرآنی و احادیث مشنوی رحمته را تشریح و تفسیر کرده است. استفاده نموده است و تمام مسائیل اساسی تصوف و عرفان به همین معیار بیان کرده است. بدین صورت در مشنوی مولوی تذکر سیمای حضرت محمد صلی و کارهای نمایان آن حضرت اسرارم بود چنانچه در مشنوی رومی ذکر مبارک نبی پاک صلی مکتور آمده است. مولانا را در هر اندازه و به هر جا که ذکر رسول مقبول صلی کرده، نسبت به آن حضرت عقیدت و ارادتمندی و شیفتهگی او ظاهر است که صورت روشن این درین مقاله دیده می شود.

واژه های کلیدی: ۱. حضرت محمد صلی ۲. شمس تبریزی ۳. مشنوی ۴. معجزه

مولانا جلال الدین محمد رومی یک مرد بزرگوار، نابغه روزگار، عارف و صوفی بلند پایه و آفتاب درخشان ادبیات فارسی می باشد، همه علماء، ادباء، طالب علم و حتی قاری عمومی ادب فارسی به مولانا رومی عزت و احترام می ورزند و با عظمت و شهرت مشنوی نیز آشنایی دارند. مشنوی مولانا را "قرآن در زبان فارسی" می گویند:

مشنوی معنوی مولوی

همست قرآن در زبان پهلوی

برای اینکه علاوه از موضوعات دیگر درین کتاب مولانا جلال

الدین رومی تشریح و تفسیر آیات قرآن نیز کرده است.

دکتر ذبیح الله صفا می نویسد: ... مهم ترین اثر منظوم مولوی

مشنوی است در شش دفتر که در حدود بیست و شش هزار بیت دارد.

درین منظومه طولانی که آنرا بحق باید یکی از بهترین زادگان اندیشه

بشری دانست، مولوی مسائل مهم عرفانی و دینی و اخلاقی را مطرح کرده و هنگام توضیح به ایراد آیات و احادیث و امثال و یا تعریض بدان‌ها مبادرت جسته است. درین منظومه همه مبانی و مسائل اساسی تصوف و عرفان از طلب و عشق گرفته تا مراحل کمال عارف با توجه به تطبیق و تلقین آن‌ها با تعلیمات شرع و آیات قرآنی و احادیث و سنت‌های نبوی صلی الله علیه و آله مورد تحقیق قرار گرفته.^۱

در مثنوی، مولانا روم تذکر مبارک رسول مقبول صلی الله علیه و آله با نهایت عزت و احترام داده است. گاهی در یک شعر بطور مثال آورده و گاهی بر سبیل قول و حکایت و گاهی در ضمن بیان واقعات و معجزات منسوب به حضور پاك ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و گاهی برای تصریح و تفسیر احادیث اسم رسول رحمت علیه السلام برده است، به هر اندازه که مولانا درباره نسی مکرم صلی الله علیه و آله در مثنوی معنوی بیان نموده، مظهر عشق والهانه و ارادت مندی عقیدت بسیار او با رسول مقبول صلی الله علیه و آله می باشد. قبل از تصنیف این اظهار شیفتگی و عقیدت مولوی با سرور کائنات صلی الله علیه و آله بصورت مشغولیت در عبادت و ریاضت بوده، چنانکه فریدون سپه سالار می نویسد:

”از پنج سال تمام زاهدی سجاده نشین بود و از هر گونه عبادت و ریاضت که از حضرت رسالت صلوات الله علیه و سلامه منقول می بود می نمود.^۲ ولی بعد از ملاقات با شمس تبریزی تبدیل عظیم در قلب و روح مولوی رونما شد، یوسف جمشیدی پور و غلام حسین امین درین باره نوشته اند:

”تا عاقبت آفتاب جمال شمس الدین تبریزی نمایان شد و آن

عارف کابل و زاهد سجاده نشین و آن مدافع دین احمدی و جامع علوم معقول و منقول را به عاشقی شیدا و رندی لا ابالی و مستی عربده کش مبدل کرد، و بالاخر در اثر این عشق جان سوز کتاب مثنوی که چکیده تمام احوال و امواج زندگانی و حاصل عمر اوست، بوجود آمد.^{۱۰}

چون مولانا جلال الدین رومی به خواهش شاگرد و مرید خود بنام حسام الدین مثنوی را شروع به نوشتن نمود، عشق شمس الدین تبریزی راهبرش بود و ارادتمندی و عقیدت و عشقی که با رسول مقبول صلی الله علیه و آله داشت، نیز در قالب شعر در آمده. در مثنوی مولوی همیشه مقصود خویش را در ضمن حکایات و واقعات دیگران باز می گوید، چنانکه خود می فرماید:

خوشر آن باشد که سر دلبران
گفته آید در حدیث دیگران^{۱۱}

لذا مولوی اکثر برای واضح و روشن تر ساختن مقصودش حکایات و داستان هارا خود هم وضع می کند و یا از قصه های پارینه اخذ کرده بیان نماید، ولی این امر محقق نیست که قصه یا واقعه درست است یا نه، همین معامله با احادیث هم می باشد، چنانچه چند تا احادیث مذکور در مثنوی یا وضعی اند یا قول کسی صوفی بزرگوار است.

بهر حال مولوی در مثنوی سرور کائنات صلی الله علیه و آله را با اسماء و القاب مانند: مصطفی صلی الله علیه و آله، احمد صلی الله علیه و آله، محمد صلی الله علیه و آله، صدر صدور، سر پیغمبران، روح الامین، بحر صفا و سید الاولین و الآخین یاد کرده تا بتواند، سیمای رسول صلی الله علیه و آله و سبب و مفهوم ذکر روح پرور آن حضرت صلی الله علیه و آله در مقامات مختلف مثنوی روشن تر کرده باشد، مثلاً در دفتر اول مثنوی

مولانا روم در حکایت "پادشاه و کنیز" اسم سرکارِ دو عالم ﷺ را بطور مثال آورده، آنجای که پادشاه خود را به حضرت عمر[ؓ] و آن حکیم غیبی را به مصطفی ﷺ تشبیه داده است:

ای مرا تو مصطفی ﷺ من چو عمر[ؓ]
از برای خدمت بندهم کمر[ؓ]

بعد ازین مولوی فرق بین مومن و منافق بیان نموده بحواله حدیث نبی کریم ﷺ "استفمت قلبك ولوافتاك المفتون" منافق را جهنمی قرار داده بحث "لفظ و معنی" می کند و می گوید که بدی در نام منافق از حروف نیست بلکه از معنی می باشد، چنانکه تلخی آب بحریه سبب ظرف نیست و حرف مثل ظرف است و معنی در آن آب است و بعد از آن مولانا اشارت به آیات قرآنی نموده گوید که بحر معانی ذات پاک و مبداء کل می باشد که ام الكتاب دارد و بحر تلخ و شور و بحر شیرین را هم معنان روان ساخته ولی در میان شان برده لطیف حائل است و باهم نمی توانند بشوند، اصل هر دو یکی است ولی یکی زر نیکو و دیگر زر قلب و برای تمیز کردن هر دو را محك یعنی نور بصیرت لازم می باشد و هر که را این محك یا نور بصیرت از خداوند متعال عطا بشود، او بین یقین و شك می تواند تمیز بکند، و مولانا همچنین صلحاء و اهل وقار را مخاطب و ادراک کننده حدیث مذکوره رسول کریم ﷺ می داند:

زرّ قلب و زرّ نیکو در عیار
بی محك هرگز ندانی ز اعتبار
هر کرا در جان خدا بنهد محك
هر یقین را باز داند او ز شك

آنچه گفت "استفت قلبك" مصطفی ﷺ
آن کسی داند که بُر بود از وفات

همین طور مولوی برای شناخت اهل حق گفته است که
مردان حق مثل آفتاب اند و کارشان روشنی هدایت و گرمی عشق
خداوندی است، ولی مردم فرومایه و اهل ریا که کار ایشان فریب و
مکروبی حیایی و بندگان ساده خدایا باحیله سازی در دام مکرو فریب
خود گرفتار نموده، زیان می رسانند و برای این کار از دزدی اقوال
بزرگان الهی هم دریغ نمی کنند، لیکن آخر کار فریب کاری و افتراء
پردازی ایشان آشکار می شود و هرچند مردم کم ظرف و کمینه یک
کذاب مثل بو مسیلم مدعی کاذب نبوت را لقب "احمد" بدهند،
مگر انجام کار او کذاب می ماند و علم بردار حق و صداقت حضرت
محمد ﷺ به لقب "اولوالالباب" یعنی اهل دانش و عقل شناخته شود،
چنانکه مولوی گفته است:

حرف درویشان بدزد مرد دون
تا بخواند بر سلیمی زان فسون
کار مردان روشنی و گرمی است
کار دونان حیل و بی شرمی است
شیر پشمین از برای گد کنند
بو مسیلم را لقب احمد کنند
بو مسیلم را لقب کذاب ماند
مر محمد ﷺ را اولوالالباب ماند

باز در میان گفتگوی "نصاری و وزیر" حضور نبی اکرم ﷺ را به

لقب صدر صدور یاد کرده مولوی می گوید که انمان هر وقت از یک دام نفس رهایی یافته باز در دام دیگر نفس گرفتار می گردد و اینطور اعمال صالح را ضایع می کند، مولانا این صورت حال را در تمثیل انبار گندم و موش دزد که گندم یعنی اعمال صالح را تلف می کند، واضح کرده علاجش در حدیث ذیل سرور دو عالم ﷺ تجویز می کند:

بشمنوا از اخبار آن صدر صدور
لا صلوة تم الا بالحضور ﷺ

یعنی بدون حضور قلب نماز صحیح نیست بلکه محض جنبش اعضاء است، چنانچه باید که انمان در نماز حضوری قلب داشته باشد تا از دست دام نفس عبادت و اعمال صالح را بتواند حفظ کند.

جای دیگر درباره ثمرات و برکات تکریم و تعظیم نام محمد ﷺ، مصطفی ﷺ و در صورت عدم تعظیم اسم مبارک ﷺ ذلت و خواری را ذکر نموده مولانا چنان گویا می شود:

بود در انجیل نام مصطفی ﷺ
آن سر بیغمبران، بحر صفا
بود ذکر حلیها و شکل او
بود ذکر غزو و صوم و اکل او
طایفه نصرانیان بهر ثواب
چون رسیدندی بدان نام و خطاب
بوسه دادندی بر آن نام شریف
رو نهادندی بدان وصف لطیف
اندرین فتنه که گفتیم آن گروه
ایمن از فتنه بدند و از شکوه

ایمن از شتر امیران و وزیر
 در پناه نام احمد رضی الله عنه مستجیر
 نام احمد رضی الله عنه این چنین یاری کند
 تا که نورش چون نگهداری کند
 نام احمد رضی الله عنه چون حصاری شد حصین
 تا چه باشد ذات آن روح الامین ^۹

ولی گروه دیگر که طعن و تمسخر و عدم تعظیم به اسم
 مبارک رضی الله عنه می کردند، مبتلا و ذلیل و خوار شدند:

و آن گروه دیگر از نصرانیان
 نام احمد داشتندی مستهان
 مستهان و خوار گشتند از فتن
 از وزیر شوم رای شوم فن
 مستهان و خوار گشتند آن فریق
 گشته مجرور از خود و شرط طریق
 هم مخیط دین شان و حکم شان
 از بی طومارهای کز بیان ^{۱۰}

علاوه ازین در همین ضمن مولانا در یک قصه کوتاه دیگر
 درباره شخصی که بادهان کج اسم مبارک نبی کریم رضی الله عنه می برد و
 دهندش در حقیقت کج می شود، او ناراحت شد و در همین حالت
 پیش حضور رضی الله عنه آمد و درخواست عفو کرد و رسول سراپای
 رحمت رضی الله عنه او را معاف فرمودند و تلقین رحم بر ضعیفان کردند تا
 خداوند متعال بر تو رحم فرماید:

آن دهن کز کرد و از تسخر بخواند
 نام احمد رضی الله عنه را، دهانش کز بماند
 باز آمد کای محمد رضی الله عنه عفو کن
 ای ترا الطاف علم بن لادن
 مرحمت فرمود سید عفو کرد
 چون ز جرأت توبه کرد آن روی زرد
 رحم خواهی رحم کن بر اشکبار
 رحم خواهی بر ضعیفان رحم آر ^۱

باز مولانا روم در بحث جهد و توکل قول و سنت سرور
 کونین رضی الله عنه می نماید، وقتی که نخچیران شیر را آماده به توکل و قناعت
 می کنند ولی شیر قایل به جدو جهد می باشد و حتی جهد را از توکل
 افضل تر می داند و می گوید:

گفت آری گرتوکل رهبر است
 این سبب هم سنت پیغمبر است
 گفت پیغمبر به آواز بلند
 با توکل زانوی اشتر بیند
 رمز الکاسب حبیب الله شنو
 از توکل در سبب گاهل مشو ^۲

در اشعار مندرجه بالا مولوی به زبان شیر بحواله قول و سنت
 رسول اکرم رضی الله عنه درس جدو جهد و عمل بیهم می دهد که شیوه پیغمبر
 اسلام بوده. بعد ازین مولانا در ضمن بحث ظاهر و باطن مثال نبی
 کریم رضی الله عنه و ابوجهل آورده؛ سیمای محمد رضی الله عنه را واضح تر بیان کرده

است، بمطابق مولوی اگر از لحاظ صورت آدمی آسمان می بود، احمد علیه السلام و ابو جهل یکسان می بودند ولی حقیقت این است اگر حضور اکرم صلی الله علیه و آله و ابو جهل هر دو به بتخانه بروند، در رفتن هر دو فرق از زمین تا آسمان می باشد، مثلاً وقتی نبی کریم صلی الله علیه و آله آنجا تشریف می برند، بت ها در تعظیم آنجناب صلی الله علیه و آله سجده ریز می شوند و چون ابو جهل برود، خودش مشغول پرستش و تعظیم بتان بشود..... اینجا مولانا درس تلاش روحانیت و معنویت می دهد و مثال آورده، می گوید که تصویر آدمی و خود آدمی از لحاظ صورت ظاهری یکی اند ولی در تصویر آدمی یک کمبود است و آن کمی روح است، لذا باید که جستجوی همین روح و گوهر نایاب را بکنید و ذات اقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر این معنویت و روحانیت می باشد و بنا بر همین روحانیت سگ اصحاب کهف را بر شیران فضیلت داده اند:

چند صورت آخرای صورت پرست
جان بی معنیت از صورت ترست
گر بصورت آدمی آسمان بُدی
احمد صلی الله علیه و آله و ابو جهل خود یکسان بُدی
احمد و ابو جهل در بت خانه رفت
زین شدن تا آن شدن فرقیست زفت
این در آید سر نهند آنرا بتان
و ان در آید سر نهد چون امتان
نقش بر دیوار مثل آدم است
بنگر از صورت چه چیز او را کم است

جان کم ست آن صورت بیتاب را
 رو بجو آن گوهر نایاب را
 شد سر شیران عالم جمله بست
 چون سگ اصحاب را دادند دست^۲

می گویند که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله از غزوه ای برگشتند و فرمودند که ما از جهاد اصغر برگشتیم و اکنون نوبت جهاد اکبر است. مولانا در تفسیر این حدیث نبی صلی الله علیه و آله "رجعنا من الجهاد الا صغر الی الجهاد الا کبر" نفس را هدف تنقید قرار داده می گوید که دشمن بیرونی را تمام کردیم و اکنون نوبت دشمن درونی است که نفس می باشد. مولانا نفس را به شیر تشبیه داده، بیان می نماید که کشتن آن شیر باطن یعنی نفس در اختیار خرگوش یعنی عقل و هوش نیست، چنانکه عقل استدلالی است و خودهم از سهو و خطا مأمون نیست و دیگر این که عقل قوت علمی است نه عملی که غضب نفس را ضبط کند بلکه خود مغلوب نفس می شود، صف شکنی قوت و مردانگی نیست بلکه خود شکنی و ضبط نفس دلیری و شجاعت است. بقول کسی:

کمال مردی و مردانگی ست خود شکنی
 بیوس دست کسی را که این صنم شکنند

مولانا جلال الدین رومی سیمای حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بطور معلم و راهنمای امتیان واضح نموده است:

ای شهان گشتیم ما خصم برون
 ماند خصمی زان بتدر اندرون
 کشتن این کار عقل و هوش نیست
 شیر باطن سخره خرگوش نیست

قد رجعتنا من جهاد الا صغیریم
 بانبی ﷺ اندر جهاد اکبریم
 سهل شیری دان که صف ها بشکند
 شیر آنست آنکه خود را بشکند^۴

بعد ازین مولانا روم واقعه ای بیان کرده که روزی
 آنحضرت ﷺ با جنازه کسی به گورستان تشریف بردند و چون از آنجا
 برگشتند، پیش حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنهما شدند، مولانا
 چنان گفته است:

مصطفیٰ روزی بگورستان برفت
 با جنازه یاری از یاران برفت
 چون ز گورستان پیمبر ﷺ باز گشت
 سوی صدیقه شد و همراز گشت
 چشم صدیقه چو بر رویش فتاد
 پیش آمد دست بروی می نهاد
 گفت پیغمبر چه می جویی شتاب
 گفت باران آمد امروز از سحاب
 جامه هایت می بجویم در طلب
 تر نمی بینم ز باران ای عجب
 گفت چه بر سر فکند از ازار
 گفت کردم آن ردای تو خمار
 گفت بهر آن نمود ای پاک حبیب
 چشم پاکت را خدا باران غیب
 نیست آن باران ازین ابر شما
 هست ابری دیگر و دیگر سما^۵

در میان این واقعه مولانا روم فرمان حضور ﷺ را آورده که نصیحت کنان فرمودند که ای دوستان در سرمای بهار اجسام خویش را مپوشانید، چنانکه آن به جان و روح های شما را شگفته و ترو تازه می کند، ولی از سرمای خزان حذر کنید که در اجسام شما همان اثر کند که باغ و راغ را:

گفت پیغمبر ﷺ ز سرمای بهار
تن مپوشانید یاران زینهار
زان که با جان شما آن می کند
کان بهاران باد رختان می کند
نیک بگریزید از سرد خزان
کان کند گوگرد با باغ و رزان
آن خزان نزد خدا نفس و هواست
عقل و جان عین بهارست و بقاست
پس بتاویل این بود کانهاس پاک
چون بهارست و حیات برگ و تانک
گفتهای اولیا نرم و درشت
تن مپوشان ز آنک دینت راست پُشت
گرم گوید سرد گوید خوش بگیر
زان ز گرم و سرد بجهی وز سعیر
گرم و سردش نو بهار زند گیسمت
مایه صدق و یقین و بند گیسمت^{۱۶}

مراد از خزان نفس و حرص و عقل و روح بهار است که باعث بقا می باشد، چنانکه عقل انسان عمومی جزو نیست، باید که در تلاش کسی کامل العقل باشد و بندگان برگزیده مثل بهارانند که روح را بالیدگی و تازگی می بخشند، لذا از درشت و نرم گفتاری ایشان روگردانی نکنید، آنها پشت و پناه دین اند بلکه سرد و گرم گفتاریشان را در حق خود بهتر بدانید تا از سرد و گرم زمانه و آتش دوزخ محفوظ بمانید.

مولانا بعد از این قول نبی پاک ﷺ، دوباره رجوع به واقعه باران کرده، می گوید که حضرت عایشه صدیقه بانهایت صدق و ادب و محبت و احترام از پیغامبر اسلام ﷺ دریافت کرد که موجود منتخبه و هستی برگزیده در باران امروز چه حکمت پوشیده بود، باران رحمت بود یا تهدید خداوندی، لطف بهاری بود یا آفت خزان؟ سرکار دو عالم ﷺ در جواب فرمودند که این برای تسکین آن غم بوده که انسان را بنا بر مصیبت گرفتار نموده است. بعد ازین هر چه بیان شد مفهومیست این است که ابر برای انسان سامان تسکین نمی شد، او در آتش مصایب می سوخت و دنیا شکار ویرانی و بربادی می شد و انسان از حرص و آرزو عاری می ماند:

پس سوالش کرد صدیقه ز صدق
با خشموع و با ادب از جوش عشق
کای خلاصه هستی و زبده وجود
حکمت باران امروزی چه بود
این ز باران های رحمت هاست یا
بهر تهدیدات و عدل کبریا

این از آن لطف و بهاریات بود
 یاز پائیزی پُر آفات بود
 گفت این از بهر تسکینِ غم است
 کز مصیبت بر نژادِ آدم است
 گر بر آن آتش بماندی آدمی
 بس خرابی در فتادی و کمی
 این جهان ویران شدی اندر زمان
 حرص هایرون شدی از مردمان^۷

باز مولوی تحت عنوان "تالیدن ستون حنانه از فراق پیغمبر علیه السلام" واقعه مکالمه میان حضور اکرم ﷺ و ستون حنانه بیان نموده به سیمای محمد ﷺ را توضیح می دهد که پیش آن ذات والاصفات سنگ و چوب هم فهم داشتند و هم عاطفت، و واقعه ستون چوبی مذکور در تصدیق همین بیان نموده است. می گویند که اصحاب رسول اکرم ﷺ به خدمت اقدس عرض کردند که اکنون در مسجد مردم زیاد جمع می شوند و دوران و عطر روی مبارک تان نمی توانیم ببینیم، لذا به گزارش صحابه کرام رضی الله عنهم نزد ستون حنانه منبر درست کردند تا فخر موجودات ﷺ بر آن تشریف فرما شده، و عطر و موعظت فرمایند تا حاضرین با آواز مبارک روی مبارک هم ببینند، چنانچه اینطور تعلق آنحضرت ﷺ با آن ستون منقطع شد و ازین ستون چوبی بسیار ناراحت شده در فراق حضور ﷺ مثل انبسان ناله و زاری می کرد و صحابه کرام حیران ماندند که چرا این ستون این قدر گریه کنان و زار شده، حضور اقدس ﷺ از آن ستون سبب و ناله و زاری پرسیدند،

گفت که در هجر و فراق آنجناب علیه السلام جان من خون شده و سوخته است، ای جان جهان بفرمایید چرانیالم؟ من مسمند حضور علیه السلام بودم ولی حضور علیه السلام از من قطع تعلق فرموده، منبر را مسمند خویش ساخته اند، در جواب نبی پاک صلی الله علیه و آله به آن ستون فرمودند که ای درخت خوب رازهایت با بخت همراز شده، اگر تو می خواهی ترا قفاو قدر نخل بار دار بسازند تا از میوه تو اهل شرق و غرب مستفیض بشوند یا در عالم بالا سروی بسازند که تا ابد سر سبز و شاداب بماند، ستون چوبی اظهار خواهش زندگی جاوید نمود و بنا برین آن را در زمین دفن کردند تا روز قیامت مثل بنی آدم بلندش کنند - اینجامولانا اظهار خیال کرده می گوید که هر آنکه تعلق وابستگی معنوی و روحانی پیدا کند، از اغراض دنیا بیگانه و برای معاملات دنیا بیکار می شود:

استن حنانه از هجر رسول
 ناله می زد همچو ارباب عقول
 گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله چه خواهی ای ستون
 گفت جانم از فراق گشت خون
 مسندت من بودم از من تاختی
 بر سر منبر تو مسند ساختی
 گفت می خواهی ترا نخلی کنند
 شرقی و غربی ز تو میوه چنند
 یاد آن عالم ترا سروی کند
 تا تر و تازه بمانی در ابد

گفت آن خواهم که دایم شد بقاش
 بشنوای غافل کم از چوبی مباح
 هر کرا باشد زیزدان کاروبار
 یافت بار آنجا و بیرون شد ز کار^۸

بعد ازین مولانا روم منکرین معجزه را هدف تنقید ساخته بیان می کند که روزی ابو جهل چند تا سنگریزه در دست گرفته مخاطب به نبی کریم ﷺ گفت که اگر رسول خدا اید و از رازهای آسمان نیز واقف هستید، بگویید که در مشتمت من چیست؟ در جواب حضور عالی مرتبت ﷺ فرمودند که درباره چیزی بگویم یا آن چیز خود حقیقت خویش را بیان کند، ابو جهل خواهش حرف های بعدی حضور پاک ﷺ ظاهر کرد؛ پس آنحضرت ﷺ فرمودند که در کف تو شش تا سنگ است و هر یکی را تسبیح کنان می شنوی، چنانچه همان لحظه سنگریزه آغاز ورد کلمه طیبه کرد، ابو جهل ازین صورت حال در غیظ و غضب آمده سنگ ها را بر زمین انداخت و سوی خانه اش رفت:

سنگ ها اندر کف بو جهل بود
 گفت ای احمد ﷺ بگو این چیست زود
 گر رسولی چیست در مشتمت نهان
 چون خیر داری ز راز آسمان
 گفت چون خواهی بگویم کان چه است
 یا بگویند آنکه ما حقیم و راست
 گفت بو جهل این دوم نادر تر است
 گفت آری حق از آن قادر تر است

از میان شمشت او هر پاره سنگ
 در شهادت گفتن آمد بی درنگ
 لا اله گفت الا الله گفت
 گوهر احمد رضی الله عنه رسول الله سفت
 چون شنید از سنگ ها بو جهل این
 زد زخشم آن سنگ ها را بر زمین^۹

همین طور مولانا برای مزید روشن ساختن مقام و مرتبه و
 سیمای احمد مصطفی رضی الله عنه يك واقعه دیگر هم نقل کرده است که
 ابو جهل روزی نبی پاک رضی الله عنه را دید و گفت که از بنی هاشم (نعوذ بالله)
 يك صورت بد بوجود آمد، حضور اکرم رضی الله عنه فرمودند: درست گفتی -
 برعکس این حضرت صدیق اکبر پیغمبر عالی مقام رضی الله عنه را دید و گفت
 که آنحضرت رضی الله عنه آفتاب درخشان هستند که از حدود شروق و غرب
 بی نیاز می باشد - در جواب نبی کریم رضی الله عنه فرمودند: تو نیز درست گفتی
 صحابه کرام حیران مانده، عرض کردند که یا حبیب الله رضی الله عنه هر دو را
 که ضد یکدیگر اند راستگو قرار دادید، سبب اش چیست؟ حضور
 اکرم رضی الله عنه فرمودند که من آینه صیقل شده هستم ترك و هندو یعنی
 سفید قام و سیاه قام اندر وجود من آن می بیند که خود شان می باشند -
 اینجا مولانا می گوید که چون آینه روبروی کسی باشد، زشت و
 خوب اش عیان و نمایان می گردد - چنانکه وجود پاک محمد رضی الله عنه مانند
 آینه شفاف می باشد هر کسی بمصداق، "فکر هر کس بقدر همت
 اوست"، می بیند:

دید احمد رضی الله عنه را ابو جهل و بگفت
 زشت نقشی کز بنی هاشم شگفت

گفت احمد رضی الله عنه سرورا که راستی
 راست گفتی گرچه کارافزاستی
 دید صدیقش بگفت ای آفتاب
 نی ز شرقی نی ز غربی خوش بتاب
 گفت احمد رضی الله عنه راست گفتی ای عزیز
 ای رهیده توز دنیای نه چیز
 حاضران گفتند ای شه هر دو را
 راست گو گفتی دو ضد گورا، چرا
 گفت من آینه ام مصقول دست
 ترک و هنر در من آن بیند که هست که

همانطور مولانا روم کردار و سیمای محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را در
 ضمن واقعه جهاد فتح مکه بیان و عیان نموده است. مولوی می گوید
 که این جهاد نبی پاک صلی الله علیه و آله نه برای اغراض دنیا بود و نه برای خواهش
 سلطنت و حکومت، چنانکه حضور صلی الله علیه و آله خود فرمودند که "دنیا مردار
 است و طالبش سگ" - مولوی در تفسیر این گفته که بسلسله فتح
 مکه چطور تهمت حب دنیا به آن ذات گرامی صلی الله علیه و آله توان زد که آن ذات
 والاصفات در آزمایش (اشاره به واقعه معراج) هم به خزاین هفت
 آسمان اعتنا نکرد، حضور صلی الله علیه و آله آن ذات اقدس صلی الله علیه و آله می باشد که محض
 برای نظاره جمالشان مخلوقات همه افلاک حاضر و قدسیان خاک
 راهش شدند و صدها اصحاب جمال مثل حضرت یوسف علیه السلام
 در محبت حضور صلی الله علیه و آله گرفتار شده، خود را آراستند، ولی حضور عالی
 مرتبت بجز دوست پروای کسی نداشت برای اینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله برآز
 اجلال حق و عظمت و بزرگی بودند که در آن اهل الله و مخلوق خدا
 راهم دخل نبوده - مولانا می گوید که چون خزاین افلاک و عقول در

نظر حضور اکرم ﷺ بیش از هر گاه نمی‌ارزد مکه و شام چه وقعت دارد که به خاطر آن آنجناب ﷺ مایل به غزوه بشوند. در حقیقت آنها که درباره رسول رحمت ﷺ گمان‌های بی‌معنی می‌کنند، ضمیرشان آماج گاه شیطان و قیاس‌شان مبنی بر جهل و حرص می‌باشد و مولوی می‌گوید که بیش چشم‌شان نقاب آبیگینه زرد است که نور آفتاب را هم زرد نشان می‌دهد، لذا مولانا روم تلقین به شکستن شیشه‌های زرد و کیود می‌کند تا فرق بین گرد و مرد بشناسند:

جهاد بیغمیر ﷺ بفتح مکه هم
 کی بود در حُجِّ دنیای متهم
 آنک او از مخزن هفت آسمان
 چشم و دل بر بست روز امتحان
 از بی نظاره او حور و جان
 پُر شده آفاق هر هفت آسمان
 خویشتمن آراسته از بهر او
 خود و را پروای غیر دوست کو
 آنچنان پُرگشته از اجلالِ حق
 که درو هم رو نیابد آلِ حق
 پس چه باشد مکه و شام و عراق
 که نماید او نبرد و اشتیاق
 آبیگینه زرد چون سازی نقاب
 زرد بینی جمله نور آفتاب
 بشکن آن شیشه کیود و زرد را
 تا شناسی گرد را و مرد را ^۱

برای ارباب صدق و صفا ذات والا صفات محمد
 مصطفی ﷺ سراپا عظمت و بزرگی و صدق و صفا می‌باشد، ولی

آنها که آئینه قلب خود شان مکدر و مبتلای مرض کینه و کجروی اند، از مشاهده معجزات نبی کریم ﷺ هم را غیب ایمان نمی شوند، آئینه دل باید شفاف باشد تا اهلیت تمیز بین زشت و خوب پیدا بشود.

علاوه ازین مولانا رومی مقام و مرتبه حضرت رسالت مآب ﷺ را بیان نموده می گوید:

از درم ها نام شاهان برکنند
 نام احمد ﷺ تا قیامت می زنند
 نام احمد ﷺ نام جمله انبیاست
 چونکه صد آمد نودهم پیش ملست^۲

اسم پادشاهان جهان تا وقت که خودشان هستند، هست، ولی چون ازین دنیا رفتند نام شان هم تمام می شود، یعنی بعد از برگ شان نام شان از درم و دینار هم بر می کنند، انا رتبه آنحضرت این است که نام مبارک احمد ﷺ را تا قیامت منقش می کنند برای اینکه عزت و عظمت آنجناب ﷺ منجانب الله جل شانّه است و دائمی و ابدی است. نام مبارک احمد ﷺ مجموعه اسم های انبیاء می باشد، چون عدد صد آمد عدد نودهم دران شامل می باشد. یعنی کمال احمدی ﷺ جامع کمالات همه انبیاء است، صایب هم درین مطلب می گوید:

سپرده جابتو هر کس ز بزم بیرون رفت
 تویی بجای همه، هیچکس بجای تو نیست

حواشی و مآخذ

۱. صفاء ذبیح اللہ، تاریخ ادبیات در ایران، جلد سوم بخش اول، تهران، ۱۳۷۲ ه. ش، ص ۴۶۱۔
۲. سعید نفیسی (مصحح) رساله فریدون سپه سالار، ص ۶۴۔
۳. مقدمه مکتوبات مولانا جلال الدین محمد، مرتبه یوسف جمشیدی پورو غلام حسین امین، س. ن، ص ۱۴۔
۴. روسی، جلال الدین محمد، مشنوی معنوی، دفتر اول، سمعی و اهتمام رینولد نیکلسون، تهران، ۱۳۷۱ ه. ش، ص ۷۔
۵. ایضاً، ص ۴۔
۶. محمد نذیر عرشى (مترجم)، مفتاح العلوم، دفتر اول، بخش اول، لاهور، س. ن، ص ۱۶۹۔
۷. مشنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۶۔
۸. ایضاً، ص ۱۹۔
۹. ایضاً، ص ۳۶۔
۱۰. مفتاح العلوم، دفتر اول، بخش اول، ص ص ۸۷-۲۸۶۔
۱۱. ایضاً، ص ۱۰-۱۱، ۳۰۷۔
۱۲. مشنوی معنوی، دفتر اول، تهران، ۱۳۷۱ ه. ش، ص ۴۵۔
۱۳. مفتاح العلوم، دفتر اول بخش دوم، ص ص ۵۳-۵۵۔
۱۴. ایضاً، ص ۸۴-۸۵، ۱۸۱۔
۱۵. مشنوی معنوی، دفتر اول، ص ص ۹۹-۱۰۰۔
۱۶. ایضاً، ص ۱۰۱۔
۱۷. مفتاح العلوم، دفتر اول بخش سوم، لاهور، ص ص ۶۱-۶۲۔
۱۸. مشنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۰۴۔
۱۹. ایضاً، ص ۱۰۶۔
۲۰. ایضاً، ص ۱۱۸-۱۱۷۔
۲۱. ایضاً، ص ۱۹۵-۱۹۴۔
۲۲. ایضاً، ص ۵۵۔

دکتر محمد صابر ☆

ملا رونقی همدانی (شاعر قرن یازدهم)

Abstract:

Mullah Raunaqi is a renowned poet of Persian. He was born in Hamadan and was brought up there. But when he heard of the high esteem in which the poets were held in the Mughal Court in the reign of Shahjehan' he came to India and' after his attachment to various Amirs' he finally made his way to the court of Shahjehan. He was adept in music. He wrote a Saqi Nameh of which many verses are found in Tazkirahs. His diwan consisting of four thousand verses did not survive the vagaries of time' only some of his verses can be found in some Tazkirahs.

Keywords: 1. Hamdan 2. Mughal Court
3. Shahjehan 4. Music

چکیده مقاله:

ملا رونقی شاعر معروف ادبیات فارسی است. او در همدان متولد شد، برای وطن خود تعلق خاطری زیاد داشت ولی در زمان شاهجهان پادشاه به سرزمین شبه قاره مهاجرت کرد. او در موسیقی مهارت کامل داشت و با شاعران دیگر معاشرت می کرد. او یک ساقی نامه سروده بود که ابیات پراکنده و سی ترتیب در تذکره ها دیده می شود. ملا رونقی غیر از

☆ عضو هیئت علمی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده بخارا، مشهد، دانشگاه، پنجاب، لاهور

ساقی نامه يك ديوان داشته که مشتمل بر چهار هزار بيت بود که اکنون در دست نيست ولی چند تا اشعار پراکنده وی در تذکره ها وجود دارد.

واژه‌های کلیدی: ۱. همدان ۲. دربار تیموریان ۳. شاهجهان ۴. موسیقی

همدان در زمان پیش از اسلام پایه تخت مادها بوده و این شهر را در قدیم "هگمتانه" می گفتند و شخصیت‌های برجسته مانند بدیع الزمان (متوفی ۳۹۸ ق)، باباطاهر عریان (متوفی ۴۱۰ ق)، فخرالدین عراقی (متوفی ۶۸۸ ق)، ابوطالب کلیم همدانی (متوفی ۱۰۶۱ ق)، میرزاده عثمقی (مقتول ۱۲۴۲ ق) و غیره ازین شهر برخاسته اند. ملا رونقی هم درین شهر قدیم و حاصلخیز در سال ۹۹۸ هجری قمری چشم به جهان گشوده^۱ و بگفته خانم حجتی، نام وی در "تذکره کعبه عرفان" امیر روزبهان آمده است^۲ و این نام جز در آن تذکره به جای دیگر دیده نمی شود. آفتاب رای نام وی علی شکری نوشته است^۳ ولی بیشتر محققان و تذکره نویسان وی را به نام رونقی یاد کرده اند. ملا رونقی هم مثل شاعران دیگر به سرزمین شبه قاره پاکستان و هند در دوره تیموریان مهاجرت کرده بود.

وی اولین بار در سال ۱۰۱۴ هجری قمری در زمان شاهجهان پادشاه (حک ۱۰۲۷-۱۰۶۸ ق) به سرزمین شبه قاره مهاجرت کرده^۴ ولی بیشتر بر آن هستند که وی در سال ۱۰۲۳ هجری قمری به شبه قاره پاکستان و هند مهاجرت کرده و چندی در قندهار توقف داشته^۵ و اینجا در اجمیر هندوستان ساکن شده و ملازم خواجه ابوالحسن تربتی (متوفی ۱۰۴۲ ق) شده و مدح و شکر گزاری او کرد و از آنجا به دکن رفت و ملازم خواجه بیگ میرزا صفوی (متوفی ۱۰۲۷ ق)

اختیار کرد -^۱ رونقی تعلق خاطری برای وطن خود زیاد داشته و در سال ۱۰۲۶ هجری قمری به همدان معاودت کرد^۲ وی در شبه قاره محبت و گرمی بسیار دیده بود، به همین سبب بعد از یک سال دوباره عزیمت شبه قاره کرد و در هنگام برگشتن، وی در سال ۱۰۲۹ هجری قمری به دارالسلطنه هرات رسیده و چند روز در هرات اقامت گزیده و سیر بقاع و باغات آن شهر کرده و از آنجا عزیمت شبه قاره کرده^۳ و ملازم شاهجهان شد -^۴ وی در سال ۱۰۲۸ هجری قمری در شبه قاره ازین دنیای فانی برای همیشه رخصت شد -^۵ بعضی تذکره نویسان سال وفات وی ۱۰۳۱ هجری قمری نوشته اند -^۶ دکتر مهدی درخشان احتمال دارد که وی تا حدود ۱۰۶۰ هجری قمری زنده بود -^۷ ولی درباره جای مدفونش هیچ جا ذکر نشده است -

ملا رونقی در موسیقی مهارت کامل داشته و در شبه قاره با ابوطالب کلیم همدانی (متوفی ۱۰۶۱ق) و اختریزدی (متوفی ۱۰۲۳ق) مشاعره می کرد^۸ و در شعر شاگرد مولانا شراری بود و به روش استاد شعر می سرود و در غزل گویی به مقام استاد خود رسیده بود و در مثنوی از او در گذشته - بگفته ملا عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی که وی در شبه قاره پاکستان و هند در سال ۱۰۲۵ هجری قمری با مولانا شراری همدانی ملاقات کرد و همانجا با رونقی هم محشور گردیده که آن وقت وی ۲۷ ساله ملاحظه می نمود -^۹

میر صابر اصفهانی در سال ۱۰۲۷ هجری قمری نعش عرفی شیرازی از لاهور به ریاض ارض اشرف نجف اقدس نقل فرمود و آرزوی خاک برده او را آن نیک بخت از آن خاک مراد حاصل نمود و تاریخ این حالت سعادت انجام را ملا رونقی همدانی درین قطعه

منتظم ساخت:

یگانه گوهر دریای معرفت عرفی
 که آسمان پی پروردنش صدق آمد
 چو عمر او بسمر آمد ز گردش دوران
 شکست بر صف دل‌های پر شمع آمد
 به گوش چرخ رسانید حرف جانموزی
 که عمرم از تو چو در معرض تلف آمد
 به کاوش مژه از گورتانجف بروم
 فکند تیرد عایی و بر هدوف آمد
 نوشت از پی تاریخ رونقی کلکم
 به کاوش مژه از گورتانجف آمد^۵

وی پس از ۱۰۲۸ هجری قمری يك ساقی نامه سروده بود و
 یازده بیت پراکنده و بی ترتیب را مولف تذکره عرفات ثبت کرده
 است که درج ذیل هستند:

مرا چند بریاد جام شراب
 بود کاسه چشم، لیریز آب
 جدایی ز ساغر نه دین پروریست
 که در مذهب میکشان کافر نیست
 مگر سکه زر درو رو نمود
 که بر مهر زاهد نماید سجود
 درو، ماهی از سیم دارد نشان
 مدا سمعت در آب، دستش از آن

از آن آب جاریست دایم عزیز
 که از دست زهاد، دارد گریز
 برد دیده شمع را خواب ازو
 فتد چین به ابروی محراب ازو
 چوریزش کند می به جام از سو
 کشد آتشیین میل در چشم او
 کنم شمه ای گرازین می رقم
 چو شمع آتش افروز گردد قلم
 ز تعریف می سطرهای کتاب
 دهد روشنایی چوتیر شهاب
 به دریا اگر قطره ای جا کند
 ز پیشانیی موج، چین وا کند
 بگردد اگر شیشه او را نقاب
 شود نور در چشم خورشید، آب^۶

ملا رونقی غیر از ساقی نامه یک دیوان داشته که مشتمل بر
 چهار هزار بیت بود^۷ که اکنون در دست نیست و چند تا اشعار
 برآکنده وی در قالبهای مختلف در تذکره ها دیده می شود.

حواشی و مآخذ

۱. حاجتی، حمیده، دانشنامه ادب فارسی شبه قاره، به سرپرستی حسن انوشه، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۰ش، ص ۱۳۰۶-
ایضاً- ۲.
۲. لکهنوی، آفتاب رای، تذکره ریاض العارفین، به تصحیح و تحشیه سید حسام الدین راشدی، انتشارات سندی ادبی بورد، حیدرآباد، ۱۹۶۸م، ص ۲۷۸-
دانشنامه ادب فارسی شبه قاره، ص ۱۳۰۶- ۴.
۳. شفیق، لجهمی نرائن، شام غریبان، به تصحیح محمد اکبر الدین صدیقی، انتشارات انجمن ترقی اردو پاکستان، کراچی، ۱۹۷۷م، ص ۱۱۲-
معانی، احمد گلچین، کاروان هند، انتشارات آستان قدس، مشهد، ۱۳۶۹ش، ص ۴۸۸- ۵.
۴. دانشنامه ادب فارسی شبه قاره، ص ۱۳۰۶؛ همان، ص ۴۸۷- ۶.
۵. صبا، مولوی محمد مظفر حسین، تذکره روز روشن، به تصحیح و تحشیه محمد حسین رکن زاده آدمیت، انتشارات کتابخانه رازی، تهران، ۱۳۴۳ش، ص ۳۲۰-
شام غریبان، ص ۱۱۲- ۷.
۶. کاروان هند، ص ۴۸۸- ۸.
۷. دانشنامه ادب فارسی شبه قاره، ص ۱۳۰۶- ۹.
۸. ایضاً- ۱۰.

کاروان هند، ص ۴۸۸ -

Nabi Hadi, Dictionary of Indo Persian Literature,
Dehli, 1995, P 511.

۱۱. مدرس، محمد علی، ریحانة الادب، انتشارات کتاب فروشی
خیام، تهران، ۱۳۶۹ ش، ص ۲۴۴ -
- سامی، شمس الدین، قاموس الاعلام، استانبول، ۱۳۰۸ ش،
ص ۲۳۸۰ -
- بزرگ تهرانی، آقا، الذریعه الی تصنیف الشعیه، تهران، ۱۳۳۸ ش، ۳۹۳ -
۱۲. درخشان، مهدی، دکتر، بزرگان و سخن سرايان همدان،
تهران، ۱۳۴۲ ش، ص ۲۸۲ -
۱۳. نصر آبادی، محمد طاهر، تذکره نصر آبادی، به تصحیح و
تعلیقات محسن ناجی، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۸ ش،
ص ۳۶۵ -
- عظیم آبادی، حسین قلی خان، تذکره نشتر عشق، به تصحیح و
مقدمه اصغر جا نندا، انتشارات دانش، دو شنبه، ۹۸۲ م، ص
۶۱۸ -
- سنبللی، میرحسین دوست، تذکره حسینی، انتشارات منشی
نولکشور، لکهنؤ، ۱۲۹۲ ق، ص ۱۳۴ -
- تذکره روز روشن، ص ۲۲۰ -
- شام غریبان، ص ۱۱۲ -
۱۴. قزوینی، ملا عبدالنسی فخر الزمانی، تذکره میخانه، به
تصحیح و تنقیح و تکمیل تراجم به اهتمام احمد گلچین معانی،

- انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۶۷ش، ص ۸۲۹-
۱۵. عرفی، شیرازی، کلیات عرفی شیرازی؛ به کوشش و تصحیح
دکتر محمد ولی الحق انصاری، انتشارات دانشگاه تهران،
تهران، ۱۳۷۸ش، ص ص ۱۴۷، ۱۶۰-
۱۶. کاروان هند، ص ۴۹۲-
۱۷. ایضاً، ص ۴۸۷-
دانشنامه ادب فارسی شبه قاره، ص ۱۳۰۶-

لطایف صوفیه

Abstract:

For more than one thousand years' Mysticism has been an important subject of Persian Language and Literature. In this connection the services rendered by Indo-Pak sub-continent are in no way less than those of Iran. It may be mentioned here that the first book on mysticism in Persian Language was written by Shaikh Ali Hajvery in Lahore. With the passage of time a large part of Persian literature has since been destroyed. Remaining manuscripts are fast facing extinction. It is need of the hour that those neglected books may be brought to light and educated people may be made aware of this treasure of knowledge. In the present article, this writer has put forward a detailed introduction of one such book named "Lata'if-e-Sophia" which pertains to the sub-continent of the eleventh century A.H.

Keywords: 1. Mysticism 2. Lata'if-e-Sophia
3. Sufi bin Johar Jhanjhanvi 4. Ibn-e-Arbi

چکیده مقاله:

ادبیات درباره تصوف در زبانهای متعدد یافته می شود. بودیزه در زبان فارسی وسیع تر لحاظ مقدار و وقیع تر از حیث معانی و مطالب است. افکار صوفیانه در همه اصناف نظم و نثر فارسی یاد داده شده است، این افکار ادبیات فارسی را معتبرتر، سامعنی تر و انسانیتر آموختن تر گردانیده است. گذشته از کتابهای شامل موضوعات عمومی تصوف و مملوظات و

اعضویت علمی، گزر، زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه جی سی، لامپور

مکاتیب صوفیه و تذکرة‌ها درباره آنان تقریباً در همه اصناف نظم و نثر، مضامین و مطالب عرفانی و روحانی موجود است. در افکار نمایان ترین آنها درباره توحید خداوندی و وحدت انسانی یا انسان دوستی است. باید دانست که انسان دوستی حقیقتاً شکلی وحدت انسانی است. دیگر همه مطالب و تصورات درباره تصوف هم عموماً مربوط به توحید خداوندی و انسان دوستی هست خواه بالواسطه باشد یا بدون واسطه.

شبه قاره‌ارحیت ادبیات صوفیانه بسیار ژرمايه بوده است. اینجا کتابهای بیرون از شمار درباره موضوعات مختلفه تصوف نوشته شده‌اند. اینها تاایی مهم لطایف صوفیه است، که تا حدی غیر معروف مانده است. برای معرفی این کتاب سطرهای ذیل نوشته می شود.

واژه‌های کلیدی: ۱. تصوف ۲. لطایف صوفیه ۳. صوفی بن جوهر جهنجهاتوی

۴. ابن عربی

لطیفه چیست؟

لطیفه در زبان فارسی چند تا معنی دارد. به نظر علی اکبر دهخدا مؤلف "لغت نامه دهخدا":

"لطیفه" به معنی چیزی نیکو، چیزی نیک، گفتاری نرم، کلامی مختصر در غایت حسن و خوبی، فارسیان بمعنی سخن نیکو استعمال کنند.

و بزبان اردو "لطیفه" بمعنی سخن خوب و خنده آور نیز می گویند. حسن عمید در "فرهنگ فارسی عمید" به شرح ذیل پرداخته است:

"لطیفه، مؤنث لطیف است. نقطه نغز، سخن نیکو، و پسندیده که باعث شادی و انبساط شود جمعش لطائف

است-“

صوفیان صاف دل “لطیفه” را به معنی احوال قلب و مقامات تصوف نیز بکار بردند- همین سبب است که “لطائف سته” در ادبیات صوفیانه فارسی است-

محمد پادشاه متخلص به شاد، در “فرهنگ آندراج” درباره “لطائف سته” می گوید:

“مقرر است که سالک به مراتب علیا و معرفت واصل نمی گردد تا این شش لطیفه او را روشن نگردد- اول لطیفه نفس است، محل آن ناف باشد، دوم لطیفه قلب است و محل آن دل است، که جانب یسار است، سوم لطیفه روح است که محل آن در سینه جانب یمن است- چهارم لطیفه سراسر است که محل آن قم معده که ما بین یمن و یسار سینه است، پنجم لطیفه خفیه است که محل آن در پیشانی باشد، ششم لطیفه اخفی است که محل آن قحف سراسر است و اینها را اطوار سته نیز گویند-“

تقریباً به همین معنی کتاب خیلی مهم و معروف زبان فارسی که مشتمل بر مسائل تصوف است، “لطائف اشرفی” تالیف حضرت سید اشرف جهانگیر سمنانی کچوچوی (کچوچوی) است-
 “لطائف صوفیه” هم یک نمونه بارز می باشد که دارای مطالب تصوف است-

معرفی “لطائف صوفیه”

“لطائف صوفیه” به سال ۱۰۰۶ ه.ق نوشته شده بود- این کتاب

صوفی بن جوهر جهنجهانوی (جنجانوی) که در قرن دهم و یازدهم زندگی می‌کرد، تالیف کرده است. درباره مؤلف این کتاب از هیچ‌جا چیزی معلوم نشده فقط همین قدر درباره احوالش یافتیم که وی در زمان شهنشاه شاه جهان زندگی می‌کرد.^۱

از محتوای کتاب "لطایف صوفیه" مستفاد می‌شود که مؤلف این کتاب صوفی صاف دل و سرید شیخ نظام الدین اسمیتھی (وفات ۹۸۱ هـ ق) بود و بعد از وفات مراد خویش به گجرات اقامت گزید و از حضرت شیخ وجیهه الدین گجراتی که خلیفه حضرت شیخ محمد غوث قدس سره بود، تربیت روحانی یافت.

این کتاب به سال ۱۲۹۵ هـ ق کتابت شده بود و به قول کاتب این نسخه، این کتاب از بعضی جاها کرم خورده بود و به قول کاتب:

"این کتاب از بعضی جاها کرم خورده بود. ازان سبب در آن جا قدری قدری گذاشته شد. اگر کتابی دیگر برسد، از آن درست سازند و لیکن از آنکه من نوشته ام صحیح ضرور بود، ازان سبب که نویسنده آن از مصنف کتاب نقل کرده بود. یعنی نسخه مثنای بود و لیکن نوشته نسخه ثالث است." - که

"لطایف صوفیه" یکی از آثار بسیار ارجمند زبان فارسی است که در شبه قاره به وجود آمد. این کتاب مشتمل بر مطالب تصوف و عرفان است و بالاخص مسئله وحدت الوجود با همه مراتب و منازل روحانی و معنوی درین کتاب مطرح شده است. ناگفته نماند که مسئله وحدت الوجود یکی از مسائل مهم تصوف و عرفان است، از

حیث تاریخ می توان گفت که در آغاز دوره اسلامی این مسئله در مطالب تصوف عرفان اسلامی جای نیافته و صوفیان عالم اسلامی تا قرن پنجم و ششم به این مسئله اعتنا نکردند و لو اینکه گاه صوفیان صاف دل و عارفان کامل کلمات فرموده اند که اشاره به معنی وحدت الوجود دارد.

همین سبب است که اولین صوفیه که درباره تصوف مقالات پر مغز و پر معنی نوشته اند، ایشان چیزی درباره وحدت الوجود نگفته اند الا این که چند نکات که جنب وحدت الوجود دارند، در این مقالات یافته می شود. مثل شبلی که گفته بود:

”جنید او را سلامت کرد- گفت: ”ما این سخن در سردابها می گفتیم، تو آمدی و بر سر بازارها می گویی-“ شبلی گفت: ”من می گویم و من می شنوم، در هر دو جهان بجز از من کیست؟ بلکه خود سخنیمت که از حق به حق می رود و شبلی در میان نه-“ که

اولین کسی که این مسئله وحدت الوجود را به اتمام معانی و مطالب مطرح کرده است، محی الدین ابن عربی (سال وفات ۶۳۸ ه.ق) است. از زمان محی الدین ابن عربی این مسئله وحدت الوجود یکی از مسائل مهم تصوف و عرفان به شمار می رود. تقریباً همه صوفیان اسلامی که بعد از ابن عربی کتب تصوف نوشته اند، درباره وحدت الوجود هم افکار خویش را بیان فرموده اند. این مسئله که وجود فقط یکی است یعنی مسئله وحدت الوجود، هم افکار خویش را بیان فرموده اند. این مسئله که وجود فقط یکی است یعنی مسئله وحدت الوجود از

زبان قدیم در ادبیات جهان موجود بود و آن دوستان خدا یا عارفان حق که درباره ذات خداوندی یا درباره وجود کائنات فکر کرده اند، این مسئله وحدت الوجود را نیز بیان فرموده اند. شاید اولین کسی که این مسئله را که از وحدت چگونه کثرت ظهور یابد "فیلون" یهودی بود که قبل از اسلام زیسته - وی گفته بود که: "ذات خدا تعالی مثل خورشید تابان است و اشیای جهان همانند شمعهای این خورشید ذات خداوندی است" یعنی ما که کثرت می بینیم، در حقیقت کثرت نیست فقط یک وجود واحد که ذات حق است، تابان و روشن است و از روشنی ذات حق همه موجودات وجود خویش می یابند - اگرچه در ظاهر وجود این اشیای کائنات به نظر می آید لاکن در حقیقت این وجود هیچ اهمیتی ندارد، چرا که این وجود کائنات به خود قائم نیست از ذات حق هستی خویش را می یابد - پس وجود یکی است و آن ذات خداوند تعالی است -

در شبه قاره هند نیز صوفیان هند یا عارفان هندو مذهب در این مورد سخن گفته اند و همین سبب بود که عارفان هند قایل بودند که این کائنات یا همه موجودات "مایا" است یعنی به ظاهر وجود نظر آید در حقیقت وجودی ندارد و به الفاظ دیگر هر شی که موجود به نظر می آید، در حقیقت وجودی ندارد -

متصوفین اسلامی در این مورد بحث های زیاد دارند و این مسئله را که از ذات حق چگونه موجودات به وجود آمدند یعنی از وحدت چطور کثرت صورت گرفت؟ این مسئله مشکل ترین را که وحدت چگونه و چطور کثرت به وجود آید، به توسط تنزلات حل

فرموده اند، یعنی از ذات حق که وحدت مطلق است ولا تعین است و حقیقت الحقیقت است و مقام احدیت است، اول چیزی که از آن نزول کرد مقام واحدیت است که آن را حقیقت محمدیه ﷺ نیز بگویند. بعد از آن مقام وحدت است. این تنزل دوم است و هم حقیقت آدم نام دارد. مقام احدیت را مقام ذات و مقام واحدیت را مقام صفات و مقام وحدت را مقام اسماءم گویند، مقام احدیت را مقام لاهوت و مقام واحدیت را مقام جبروت و مقام وحدت را مقام ملکوت می گویند و بعد از آن مقامات عقل، روح و جسم اند و این شش مقام را تنزلات سته می گویند.

این کتاب که مربوط به عرفان و تصوف است، نویسنده جابجا اصطلاحات تصوف را آورده است مثل عالم جبروت، عالم ملکوت و غیره و همین سبب است که مطالب این کتاب خیلی دقیق و مشکل است. یک خواننده عمومی نمی تواند که مطالب این کتاب را فهمد الا آنکه از مطالب تصوف و عرفان آشنایی دارد.

این کتاب "لطایف صوفیه" مجموعه لطائف روحانی صوفیه است. مؤلفش گاهی در یک لطیفه آیه قرآنی را به نحو عرفانی و صوفیانه تشریح و توضیح می کند مثل عبارت:

"أَتَجَعَلُ فِيهَا مَنْ يُفِيئُهُ فِيهَا بِقُوَّةِ الشَّهْوِيَّةِ وَيَسْفِكُ
الدَّمَاءَ بِوِاسْطَةِ قُوَّةِ الْغَضَبِيَّةِ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ أَيُّ
بِالْوَجُودِ الَّذِي أَظْهَرْنَا بِنُورِهِ وَظَهَرْنَا بِحُكْمِهِ وَحَدَثِهِ وَ
بِسَاطِطِهِ عَنِ احْتِكَامِ الْكَثْرَةِ الْإِمْكَانِيَّةِ - بِمَا يُوجِبُ
تَنْزِيهِكَ عَنِ التَّلْبِيسِ بِاحْتِكَامِ الْكَثْرَةِ وَتَقْدِيسُ لَكَ بِمَا

عرفناك من حيث وجودك الواحد المنزه عن احكام
التضاد و الاختلاف الكثره والابتلاف“ - نُه

کتابت ”لَطَائِف صُوفِيَه“

متن ”لَطَائِف صُوفِيَه“ مثل نسخه های قدیم عاری از ویرایش
و بارابندی است و تمام مطالب کتاب به صورت عبارت مسلسل
نگاشته شده است، و در برخی موارد تشخیص عنوان ها و آیات و
عبارات عربی کار سخت و دشوار بود.

طوری که ما می دانیم، متون زبان فارسی اغلب فاقد نشانه
اضافت است و بدین سبب در برخی موارد تفهیم ارتباط واژه های
جمله دشوار می شود.

در این نسخه جا بجا تحریف های ناسخین کم سواد مشاهده
شده است که برخی به قرار زیر می باشد:

”ک“ و ”گ“، ”کردد“ و ”گردد“، ”گویند“ و ”گویند“، ”بس“ و ”پس“
در برخی موارد زیر ”ی“ دو نقطه اضافی گذاشته شده است
مثلاً کرسی، معنی، بی، صفتی، نهایتی، غیبتی، تعیینی، بعضی،
ثانی، اسمانی.

گاهی املاي آیات قرآنی درست نیست به طور مثال این
آیت ملاحظه شود:

وَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَجُولًا

که در اصل این طور است:

وَ كَانِ الْإِنْسَانَ عَجُولًا

املاي برخی واژه ها به شرح زیر عوض گردیده است:

چنانك__ به__ چنانكه
 بلك__ به__ بلكه
 ايشانست__ به__ ايشان است
 آنست__ به__ آن است
 آنچه__ به__ آنچه
 ممكناتند__ به__ ممكنات اند
 ذاتست__ به__ ذات است
 حايلىست__ به__ حايلى است
 دويم__ به__ دويم
 سيوم__ به__ سيوم

در این رساله متن کتاب حتی المقدمه و ویراستاری، واژه های مهم اعراب گذاری گردیده است "یای" مجهول مبدل به "یای" معروف شده است. و حرف اضافه "ب"، جز فعل به طور جداگانه نگاشته شده است. عبارات عربی بدون اعراب است.

مختصات ادبی کتاب "لطایف صوفیه"

شیوه نثر و سبک انشاء کتاب از سبک های مختلف آمیخته است. بیشتر عبارات این کتاب سبک انشای که بعد از دور مغول در ایران و در زمان مغول هند در شبه قاره رائج بود، می باشد که آن را نثر مصنوع و پر تکلف می گوئیم. بیشتر نثر این کتاب مشتمل بر لغات عربی و عبارات عربی است. به سبب اینکه "لطایف صوفیه" دارای مطالب تصوف و بالخصوص مضامین متعلق به وحدت الوجود است.

و همین سبب است که عبارات این کتاب خیلی دقیق و دشوار شده است و برای کسانی که از اصول و عقاید و اصطلاحات صوفیه بی‌گانه و بی‌اطلاع باشند، مطالب این کتاب ناقابل فهم است ولی گاه گاه در این کتاب عبارات به چشم می‌خورد که نمونه‌های بسیار خوب از نثر مسجع و مقفی می‌باشد مثلاً:

”چون این ضعیف، به قصور باع در باب کشف و اطلاع
متعرف است و به قلت بضاعت به نزد اهل این صناعت
متصف اگر بر مواقع خذل و مواضع زلل مطلع شوند،
تشریف اصلاح ارزانی دارند.“^۳

طبق انداز نگارش عهد خویش، عبارات خویش را به آیات
قرآنی و احادیث نبوی ﷺ و اقوال و اشعار اهل عرب آرایش داده است
مثل این عبارت:

”چه جای ابو علی که آنان که ازین خم پیاله و ازین خوان
نواله برداشتند، در بحث متحیر و به عجز متعرف شدند،
بلکه دانای علمت علم الاولین و الاخرین محمد امین
صلوات الله علیه درین مقام فرمود سبحانک ما عرفناک
حق معرفتک و ابوبکر صدیق گفت رضی الله عنه -
العجز عن درک الادراک و علی ولی گوید کرم
الله وجه.“

قد تحیرت فیک خذ بیدی
یا دلیلاً لمن تحیر فیک

و شیخ ابن عربی قدس سره در جای فرمود:

ولمست ادرك عن شيء حقيقيه
و كيف ادركه و انتم فيسه له

و جای دیگر اینطور مثل عبارت می نویسد:

”قال الله تعالى: ”و لو انهم آفاهو التوراة و الانجيل و ما
انزل اليهم من ربهم لا كملوا من فوقهم و من تحت
ارجلهم“

یعنی اگر این طالبان راه الله و این سالکان به خدا آگاه به کتب
الهییه به تدبیر و تفکر و تذکر نظر کنند و عمل به احکام آن به طریق
احکام پیش گیرند و معانی و حقایق و مبانی و دقائق آن چنانچه ظهرو
باطن و مد و مطلع آن که معطی آن است در یابند غذای روحانی و
ارزاق روحانی رحمانی از حضرت قدس سبحانی به ارواح و قلوب و
اشباح ایشان فایض گردد و بی کسب و مشقت و کلفت بر
مطلعات آن اطلاع یابند و: ”لا کملوا من فوقهم“، عبارت از این حال باشد
و در اثنای سیر و سلوک و این طریق تحقیق به سبب تصفیه باطن از
کدورات بشریت به واسطه تجرد و قطع تعلق از صفات بشریت ایشان
را علومی چند دیگر حاصل می آید که این فریق آن را علم احوال و
مقامات می گویند و: ”لا کملوا من فوقهم و من تحت ارجلهم“ مستفاو
از عطف: ”و من تحت ارجلهم“ بر جمله سابقه است و عبارت از چنین
احوال است-“^{۱۰}

نویسنده این کتاب عبارات طویل عربی می آرد و در خلال عبارات
عربی کلمات فارسی را نیز می گنجاند و نیز عبارات عربی را به آیات،
احادیث و اقوال بزرگان ملحق می گرداند- نمونه عبارت این است:

”مفاتیح غیب که اسماء اول ذاتند و به حضرت هویت مضاف كما قال تعالى وَ عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ ذاتست من حيث تعینا تھا و اعتبار انها الكلية الاولية التي يقتضيها محض الذات من حيث تجليها اولال على نفسها في نفسها لنفسها كما دراکها كما لها الذاتی و کمالها الاسمائی و حرکتها الحبیة الى الکمال الاسمائی و توجهها اليه بصورة الاثر بکلیتها حيث لا کل ولا بعض و تحقق مرتبه الوهیت که ظل ذات است۔“^۸

و بعضی جاها عبارت آرائی می کند مثل عبارت ذیل:

”بدان که درین سخن مزید بیانست و بیان عیانست که آدم مخلوق به صورت رحمانست و تحصیل کمالات قدسیه او را امکانست و فایده این توضیح و بیان آنست که سالك را محقق گردد که وصول به آن جناب مرتبه انسانیست۔“^۹

و به جای دیگر اینطور آمده:

”و بداند که در هر وقتی و حینی و در هر آنی و زمانی و در هر طوری و مکانی چه خبر از احوال بروی ملحق خواهد گشت۔“^{۱۰}

احوال مؤلف کتاب

در تذکره ها احوال شیخ صوفی بن جوهر تلاش کردیم ولی نیافتیم۔ اما در برخی آثار ذکر وی آمده است۔
محمد صالح کنبو در شاه جهان نامه درباره تعلیم مکتب شهزاده خرم (شاهجهان) می نویسد:

”و همچنین صاحب فضایل صوری و معنوی شیخ ابوالخیر برادر علامی ابو الفضل و قدوة ارباب حال و قال شیخ صوفی از شاگردان جامع العقول والمنقول میان وجهه الدین گجراتی، بدین سعادت اختصاص پذیرفتند.“ اله

در ”سرات الاسرار“ تالیف شیخ عبدالرحمن چشتی مختصری درباره وی نوشته است. از آن معلوم می شود که شیخ صوفی شاگرد مخدومی شیخ حاتم ابراهیم آبادی و ”قصص الحکم“ پیش وی خوانده و سند گرفته بود. شیخ عبدالرحمن چشتی هم سند ”قصص الحکم“ از شیخ حاتم حاصل کرده بود.

شیخ عبدالرحمن چشتی می نویسد که من شیخ صوفی را بارها دیده ام و او از جمله اخیار بود.

مؤلف کتاب ”سرات الاسرار“ نگاشته است که شیخ صوفی شاگرد حضرت شیخ وجهه الدین گجراتی بوده. سالها پیش وی تربیت یافته و کتاب ”قصص الحکم“ و ”فتوحات مکی“ از آن سند نموده و استاد شاه جهان بوده و جهانگیر پادشاه شیخ صوفی را بسیار ستائش کرده است. روزی جهانگیر پادشاه شاه جهان را در خلوت طلبیده فرمود که:

”بابا شما خوب کردید که علم دینی به قدر حاجت از عبادات و فقه پیش ما معصوم تعلیم گرفته، بر آن عامل شدید. الحال بخوانید که در کامروایی سلطنت نافع بود. پدرم اکبر پادشاه همیشه مرا وصیت می فرمود که امر

سلطنت بی خواندن علم سیر و تواریخ و تصنیفات صوفیه اهل صفا موافق مرضیات الهی بجا آوردن محال است و درین وقت علم مذهب کوره از شیخ صوفی کمی بهتر نمی داند.

”و حقیقت شیخ صوفی این است که بعد از تحصیل نقلی و عقلی به خدمت حضرت شیخ نظام الدین انبیهی ارادت آورد. و بعد از وفات شیخ به طرف گجرات رفت و سالها به خدمت حضرت شیخ وجیهه الدین گجراتی خلیفه حضرت شیخ محمد غوث قدس سره تربیت یافته و کتاب ”قصص الحکم“ و ”فتوحات مکی“ سند نموده. چنانچه بر قصص حاشیه دلپسند نوشته است. و در اصطلاح دانی علم حقایق و بیان آن بی نظیر وقت بود. مخدومی شیخ حاتم ابراهیم آبادی سند ”قصص الحکم“ به خدمت وی کرده بود و این فقیر کاتب حروف از شیخ حاتم سند نموده است و شیخ صوفی را نیز فقیر بارها دیده است، از جمله اخبار بود رحمة الله علیه.“

”بهر حال چند روز که فقیر در اکبر آباد بود، هر روز می دید که شیخ صوفی اول روز به خدمت شاهجهان رفته ”تاریخ طبقات ناصری“ تعلیم می کرد. و در آخر روز يك مکتوب حضرت شیخ شرف الدین یحیی سنیری تعلیم می نمود. و درین ضمن از خلاصه علوم تفاسیر و احادیث و اصطلاح صوفیه و دیگر علوم نوادر شاهزاده را افاده می کرد از اصل مذهب اهل سنت و جماعت که فقط متابعت نصوص است

و جمیع صوفیه اهل صفا بران، نیز به وجه احسن آگاه می ساخت. ^۲ له
تالیفات شیخ صوفی:

۱. حاشیه بر قصص الحکم.

شیخ عبدالرحمن چشتی نگاشته است که شیخ صوفی بر
قصص حاشیه دلپسند نوشته است.

۲. "خلاصة الاسرار در کشف مشرب شطار" در کتاب "تصوف
بر صغیر میں" نوشته است که در کتابخانه رضا (رام پور) مخطوطه به
نام "خلاصة الاسرار در کشف مشرب شطار" مؤلفه شیخ صوفی بن
جوهر جهنجهانوی موجود است. ^۳ له

یک نسخه خطی "خلاصة الاسرار در کشف مشرب شطار"
در پاکستان هم جا دارد. احمد منزوی به حواله دکتر خواجه محمد
سلیم، استاد دانشگاه پشاور یک نسخه خطی این کتاب در پشاور به
تفصیل زیر نشان داده است.

آغاز: حمد و ثنا و تعظیم و سجده آن ذات پاک بیچون را که
محیط و ساری عالم و عالمیان آمده و در اقطار و اکناف عالم جلوه
گری.... بعد می گوید بنده ضعیف صوفی بن جوهر جهنجهانوی
(جهنجهانی) شریف - شمار ۲۱۰۵/۱۳۱۵: نسخ خوش، سده ۱۲هـ،
۲۶۷ صفحه. ^۴ له

حواشی و مآخذ

۱. عبد الرحمن چشتی، مرآت الاسرار، به تصحیح عطیه منظور، مقاله کارشناسی ارشد، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده دولتی، لاهور، ۱۹۹۰، ص ص ۲۳۰ تا ۲۴۳۔
۲. صوفی بن جوهر، لطایف صوفیه، نسخه خطی، ۲۰۰۲م، برگ ۱۶۵ الف۔
۳. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، جلد دوم، به تصحیح رینولد نیکلسون، لندن، لوزک و شرکت ۱۹۰۵م، ص ۱۲۲۔
۴. صوفی بن جوهر، لطایف صوفیه، نسخه خطی، برگ ۲۲ ب۔
۵. ایضاً، برگ ۲ ب.
۶. ایضاً، برگ ۴۴ ب.
۷. ایضاً، برگ ۱۱۲ الف.
۸. ایضاً، برگ ۱۱ ب.
۹. ایضاً، برگ ۵۵ ب.
۱۰. ایضاً، برگ ۲۴ ب.
۱۱. محمد صالح کنبو، شاهجهان نامه، جلد اول، به تصحیح دکتر غلام یزدانی، طبع دوم، مرکزی اردو بورده، لاهور، ۱۹۶۷م، ص ۲۷۔
۱۲. عبد الرحمن چشتی، "مرآت الاسرار"، به تصحیح عطیه منظور، مقاله کارشناسی ارشد، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده دولتی، لاهور، ۱۹۹۰م، ص ص ۲۳۰ تا ۲۳۳۔
۱۳. "تصوف بر صغیر میں" حصہ دوم، خدایبخش اورنٹل پبلک لائبریری، پٹنہ، ۱۹۹۲م، ص ۲۶.
۱۴. احمد سنزوی، فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، جلد سوم، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ص ۱۴۲۹۔

بایر نسیم آسی ☆

اخلاق جهانگیری

Abstract:

The subject of Ethics enjoys a special significance in Persian. Many great books on ethics have been written in this language. Kings and Courtiers asked the learned persons to write books on ethics for the guidance and education of their children as well as for that of the common people. This article is an introduction to one such book, named "Akhlāq-i-Jehangiri" by Abdul Wahab Ilhami, written in India. This book was compiled in the reign of Emperor Jehangir and was dedicated to him. The writer has discussed various aspects of ethics in detail and has also described their importance.

Keywords: 1. Ethics 2. Jahangir (King)
3. Justice 4. Generosity

چکیده مقاله:

موضوع اخلاقیات در زبان فارسی در مقابل زبان های دیگری بسیار با ارزش است و کتاب های فراوان راجع به این موضوع نوشته شد. بینترارین کتاب ها به خواسته گروهی از پادشاهان و امیران و اماجد و اشراون نگاشته شده است. این مقاله معرفی "اخلاق جهانگیری" از عبدالوهاب الهماسی است که در عهد جهانگیر تالیف شد. مؤلف این کتاب را بنام جهانگیر

اعضویت علمی، گزر، زبان ر ادبیات فارسی، دانشگاه جی سی، لاهور

پادشاهان تنساب کرده است- این کتاب منضم به بر مسائل اخلاق است-

واژه‌های کلیدی: ۱. اخلاق ۲. جهانگیر پادشاه ۳. عدل ۴. سخا

اخلاق: ج، خلق، یکی از سه بخش فلسفه عملیه، و آن تدبیر انسان است نفس خود را بایک تن خاص را، مؤلف "کشاف اصلاحات الفنون" آرد: علم اخلاق عبارتست از علم معاشرت با خلق و آن از اقسام حکمت عملیه است و آن را تهذیب اخلاق و حکمت خلقیه نیز نامند- که

در معرفی علم اخلاق مؤلف "فرهنگ معین" چنین می گوید: "یکی از شعب حکمت عملی است و آن دانش بدو نیک خویشها و تدبیر انسان است برای نفس خود بایک تن خاص-". که مؤلف "دائرة المعارف بزرگ اسلامی" درباره اخلاق چنین می گوید:

"عنوان شاخه ای از علوم انسانی که در آن از ارزش خویشها و رفتارهای آدمی بحث می شود- باید دانست که این علم نگرشی تاریخی بر خویشها و رفتارهای انسان به عنوان اموری واقع، یا کوششی برای کشف علل و عوامل طبیعی آنهاست، بلکه مطالعه آنهاست از این حیث که هر یک در نظام ارزشی معین از چه جایگاهی برخوردارند-". که

این سخن بسیار معروف است که وقتی از آنحضرت پرسیدند که دین چیست؟ فرمود: "اخلاق"- درباره اخلاق و تربیت اخلاق دکتر علی اصغر حللی چنان می گوید:

"تعالیم پیامبران بیش از افکار حکیمان در مردم تاثیر داشته

است چنانکه پیامبر اسلام نیز خود گفته: "بعثت لا تمم مکارم الاخلاق" - ویکی از دانشمندان بزرگ اسلامی می گوید: "بی گمان پیامبر برانگیخته شد تا ما را شرایع و اخلاق در آموزد، و سعوت نشد برای تعریف بزشکی و دیگر امور عادی" -^{۱۳} حکماء درین امر بحث کرده اند که انسان خود را از اخلاق می تواند، به درجه اعلیٰ برساند - مؤلف "تاریخ فلسفه در اسلام" می گوید: "کوشش و کشاکش اخلاقی برپایه این پیش فرض مسلم مبتنی است که تمام خلیقیات، چه فطری و چه اکتسابی، قابل اصلاح و تغییرند - آموزش و انضباط و تنبیه منظم، چنانکه تجربه نیز ثابت کرده است، می تواند انسانی شری را به انسانی متقی بدل سازد -"^{۱۴}

کتاب های اخلاق در ایران

موضوع اخلاقیات در زبان فارسی در مقابل زبان های دیگری بسیار با ارزش است و کتاب های فراوان راجع به این موضوع نوشته شد که آثار مهم آن بقرار ذیل است:

قابوس نامه:^{۱۵} تالیف امیر عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر است - او برای نصیحت فرزند خود گیلان شاه در ۴۷۵ هـ این کتاب را آغاز کرد - قابوس نامه در ابتدا "نصیحت نامه" نام داشت - این کتاب بر چهل و چهار باب مشتمل است و مؤلف در هر باب حکایات شگفته بیان نموده است - امیر عنصر المعالی کیکاووس درین کتاب مطالب بسیار سودمند اخلاقی و حکمت های عملی را به رشته تحریر کشیده است -

اخلاق ناصری:^{۱۶} اخلاق ناصری تالیف خواجه نصیرالدین

طوسی است، از مهم ترین متن های فارسی در سده هفتم هجری است. او این کتاب را بفرمانش ناصرالدین عبدالرحیم حاکم قهستان از کتاب اخلاق ابن مسکویه به نام "طهارة الاعراق فی تهذیب الاخلاق" نه تنها ترجمه کرده بل مطالب اخلاقی درباره حق پدر و مادر بفرزند بر آن افزوده است. این مشتمل بر سه مقاله است. مقاله اول در تهذیب اخلاق، مقاله دوم در تدبیر منزل و مقاله سوم در سیاست مدن است.

اخلاق محتشمی: ^{۱۰} اخلاق محتشمی هم از تالیفات خواجه

نصیرالدین طوسی است. این کتاب مشتمل بر چهل باب است و دارای مضامین وعظ و پند و اصلاح اعمال است.

گلستان: ^{۱۱} مهم ترین تالیف شیخ اجل سعدی شیرازی در

۶۵۶ ه نوشته شد. "گلستان" دارای مضامین اخلاقی است و تربیت و تهذیب نفس می کند. این کتاب مشتمل بر یک مقدمه و هشت باب است.

اخلاق محسنی: ^{۱۲} تالیف کمال الدین حسین واعظ

کاشفی سزواری است. این کتاب به نام ابوالحسن پسر سلطان حسین بایقرا منسوب است و مشتمل بر چهل فصل است. اثر اخلاق محسنی بر عکس اخلاق جلالی ساده و روان است.

اخلاق جلالی: ^{۱۳} اخلاق جلالی (لوامع الاشراف فی مکارم

الاخلاق) را جلال الدین محمد بن اسعد صدیقی دوانی (م ۹۰۸ ه) در تهذیب نفس، تدبیر منزل و سیاست مدن به دستور سلطان خلیل پسر حسن تالیف نمود. این کتاب از اخلاق ناصری اقتباس شده است و مطالبش اساساً هیچ تفاوتی با اخلاق ناصری ندارد. دوانی در تالیف

اخلاق جلالی از آیات قرآنی و احادیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم و گفتار صحابه کرام و بیانات دل انگیز عرفا استفاده کرده؛ بیشتر نثر مصنوع را بکار برده است.

کتاب های اخلاق در شبه قاره

آداب الحرب والتجاعت: تالیف محمد بن منصور مبارک

شاه الملقب به فخر مدبر است که مشتمل بر موضوع اخلاق است. این کتاب در دوره سلاطین تالیف شده است و بالخصوص مشتمل بر فرائض پادشاهان است.

فتاوی جهانداری:^۲ در دوره سلاطین نوشته شد. این

کتاب تالیف ضیاء الدین برنی^۲ است که از مریدان حضرت نظام الدین اولیاء بود. این کتاب در اندرزهایی به حاکمان و سلاطین است و تاریخ نگارش معلوم نیست.

ذخیره الملوك:^۳ تالیف میر سید علی همدانی (ف ۷۸۶هـ)

است. این کتاب دارای مضامین کشورداری و اخلاق و تدبیر منزل، مشتمل بر ده باب به خواسته گروهی از پادشاهان و امیران و اماجد و اشراف نگاشته شده است.

اخلاق همایون:^۴ تالیف اختیار الحسینی (۱۵۵۶/۹۱۲هـ) به

نام شهنشاه بابر انتساب کرده است. اصلاً این کتاب ترجمه کتاب ابوعلی ابن مسکویه و قانون السیاسة است. مؤلف بر آن اضافه ها کرده این را در سه قانون منقسم کرده است: قانون اول در تهذیب اخلاق، قانون دوم در تدبیر احوال و قانون سوم در تقویم رعایا و ملک داری است.

رساله نوریه سلطانیه:^۵ تالیف شیخ عبدالحق مجدد

دهلوی، در دوره جهانگیری بر موضوع اخلاق نوشته شد. این رساله در بیان قواعد السلطنت و احکام و ارکان و اسباب و آلات برای جهانگیر پادشاه نگارش یافته.

اخلاق جهانگیری: مؤلفه عبدالوهاب الهامی که موضوع

مقاله زیر نظر است. این کتاب خیلی غیر معروف ولی بسیار با ارزش است و بیش از یک نسخه خطی آن تا حال مکتبوف نشده.

موعظه جهانگیری: ^۶ از یادگار محمد باقر نجم ثانی

مخاطب به باقر خان است. این کتاب در سال ۱۰۲۱ هـ در دوره جهانگیر تالیف شده است. این کتاب راجع به عهد جهانگیر ارزشی بسیار دارد و مشتمل بر یک مقدمه و دو باب است: باب اول مشتمل بر شش فصل و دوم مشتمل بر چهار فصل است. سال تالیف این کتاب از واژه "موعظه" (۱۰۲۱ هـ) برمی آید. موعظه جهانگیری دارای مضامین اخلاق است و سیاست مدن موضوع خاص این کتاب است.

اخلاق جهانگیری: ^۷ تالیف نورالدین محمد قاضی

الخاقانی است که در عهد جهانگیر در "۱۰۳۱ هـ" نوشته شد. سال تالیف این کتاب از "اخلاق جهانگیری" برمی آید که به حساب اعداد جمل "۱۰۳۱ هـ" می باشد. این کتاب مشتمل بر بیست و دو مقاله دارای مضامین اخلاق و تهذیب و معاشرت است.

اخلاق حکیمی: ^۸ یادگار حسن علی المنشی الخاقانی در

سال ۹۷۸ هـ ق/ ۱۰۷۹ م تالیف شد. این کتاب به نام حکیم محمد مرزا پسر کوچک همایون پادشاه منسوب است. این کتاب مشتمل بر چهارده باب است و برعنوانات حسن خلق، علوهمت، توکل، صبر،

عدالت، شجاعت، سخاوت، فراست و محاوره، سیاست، عفو، حزم، وفا و عهد، مشورت و فواید متفرقه است.

”اخلاق جهانگیری“ از نورالدین محمد قاضی: در عهد

جهانگیر پادشاه دو کتاب به اسم ”اخلاق جهانگیری“ دیده می شود که بظاهر در نظر عجب نماید ولی این مبنی بر حقیقت است که هر دو کتاب دارای موضوع اخلاق منسوب به ”جهانگیر“ است. یک کتاب ”اخلاق جهانگیری“ تالیف نورالدین محمد قاضی الخاقانی است که در عهد جهانگیر قاضی لاهور بود. نورالدین محمد قاضی نبیره واعظ معروف معین الدین فراهی بود. این کتاب مشتمل بر بیست و دو مقاله است. سال تالیف این از ”اخلاق جهانگیری“ بر می آید که به حساب اعداد جمل (۱۰۲۱ هـ) می باشد. این کتاب به کوشش ده دانشجو کارشناسی ارشد در رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه جی سی لاهور مرتب گردیده است. اگرچه این کتاب هم دارای اخلاق و تهذیب و معاشرت است ولی کتاب ”عبدالوهاب الهامی“ زیاد مهم تر است که نورالدین محمد قاضی در تالیف خود از حکایات بیشتر استفاده کرده، در اخیر هر مقاله، فضائل و محاسن اخلاقی که باید داشت، جهانگیر را با آن متصف بیان کرده، او را مدح نموده است. با وجود این همه به سراغ نمی رود که نورالدین محمد قاضی این کتاب در حضور جهانگیر تقدیم کرده است یا نه.

”اخلاق جهانگیری“ از عبدالوهاب الهامی:

دیگر کتاب به نام ”اخلاق جهانگیری“ که موضوع این مقاله است، با کتاب نورالدین محمد قاضی تفاوت دارد. مؤلف این کتاب

عبدالوهاب الهامی است که در دوره جهانگیر پادشاه زندگانی می کرد. نسخه معلومه منحصراً به فرد در مجموعه آذر در کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور در ذیل نمره T-37/8207 وجود دارد.^۹ ولی این جا نویسنده فهرست اشتباه کرده این کتاب را تالیف "نورالدین قاضی الخاقانی" دانسته است و آغازش:

"حمد له، اما بعد که چون حکمت کامله دیان حکیم وجود

....."

همان کتاب را آورده است که درست نیست.

در هر صفحه اندازه متن ۲۲×۱۴ سم، قدری گرم خورده، مائل به شکسته، عنوان شنگرفی ولی بیشتر مطالبش خواناست. این نسخه خطی تاریخ کتابت ندارد. به قرائن معلوم می شود که این کتاب در سده دوازدهم هجری کتابت شده باشد. کتاب ها که بر موضوع اخلاق در عهد جهانگیر نگارش یافته است، این کتاب نسبت به کتاب های دیگر آن دوره بسیار مهم تر می باشد که این کتاب در سال پنجم جلوس جهانگیری در (۱۰۱۴+۵-۱۰۱۹هـ) به تکمیل رسید. الهامی درین کتاب بر فلسفه اخلاق بحث کرده است. به حیث مطالب این کتاب دارای مطالب اخلاق جلالی و اخلاق محسنی است. الهامی در "اخلاق جهانگیری" روش متقدمین را بر موضوع اخلاق تتبع کرده است.

مؤلف در "اخلاق جهانگیری" دعوی کرده است که او در روش اخلاق "تزکیه الارواح" تالیف کمال الدین عبدالرزاق الهاشمی الکاظمی را اتباع کرده است. ما نمی توانیم که این دعوی را بپذیریم یا رد بکنیم چرا که بعد تلاش بسیار "تزکیه الارواح" را به دست نیافتیم و

چیزی درباره این معلوم نشد که یکی از تذکره نگاران این تالیف را ذکر نموده است. البته بدون شك می توانیم بگوییم که الهامی در تالیف "اخلاق جهانگیری" از اخلاق جلالی بسیار استفاده کرده است. او در آغاز کتاب چنین می گوید:

"سپاس سحری که مرغول معانی را تاب دهد و ستایش
عنبری شمیم که کاکل و بنا گوش سخن مطرا سازد و غالیه بیز خلوات
عزت و لخلخه آمیز سرادقات عظمت آن دانای دانش آفرین که به خانه
حکمت ... شعشعه موهبت اوست و شاد روان خرد بخرد گوهر امور
والا صنعت او."

الهامی این کتاب را به نام جهانگیر پادشاه انتساب کرده است. این تذکر شده که او شاعر هم بود. درباره جهانگیر یک قصیده سروده است که از آن ابیات چند بقرار ذیل است:

روشن لقبی، بلند اختر
چون همت و نام خویش برتر
گردون شمی جهان جهان فوج
دریا کرمی گهر گهر موج
دارای جهان و داد پرور
نیروی ظفر ابوالمظفر
ناظوره نه سه سپهر دارا
مجموعه نور دین و دنیا
فرمانده کار گاه تدبیر
ذوالقدر محمد جهانگیر

جه شیهه سیریر سرفرازی
 بهرام نبرد، شاه غازی
 گوهر فگنده گه تکلم
 صد ملک دهد به یک تبسم^۱

بعد ازین مؤلف سبب تالیف این کتاب بیان می کند و عجز و انکسار خود
 را اظهار کرده ابیات خود می سراید:

”خامه گذار این حرف و نقش پیرای این احد نوشته شگرف
 عبدالوهاب الهامی که جالس گوشه خمول است و از دل تابه زبانش
 خطرهایه لجاج خاطر سودایی ... می گردد، از گفت خویش وامانده به
 سخن دیگران می بردارد، هر چند بوزش خواه آمدم که تونج رابه طوفان تیز
 باد چه کار و کژدم گزیده را ز سیر کرفس زارچه کشود و بگرفت و برابر
 سراوفتاد:

هیبهات چه پرده بر نوازم
 من بی نفس و شکسته سازم
 آنانکه بدین ترانه بودند
 در بزم طرب یگانه بودند
 من هم اگرم فلک بدی یار
 بر ارغین شوق بستمی تار
 گردی قلمم بسمان داؤد
 هم شغل زره گری و هم عود
 لیکن چوزمانه می شناسم
 هم خود ز چراغ خود هراسم

گزینیه متاع و خانه از نی
 صد موش قتیله دزد در پی
 چوپای فرا ترک نهاده کس
 پیش آتش و سیل فتنه از پس آله

تسمیه کتاب

مؤلف اخلاق جهانگیری درباره اسم کتاب چنین می گوید:
 "این مجموعه از مقدمه اخلاق و سه مقاله ترتیب یافت و به خاتمه انجام پذیرفت و چون تذکره شمایل دل پذیریل تبصره اخلاق جهانگیری بود، به اخلاق جهانگیری نامیده شد و بدین فرخنده نام فره جاوید و آرایش ابدالآباد گرفت" - آله

محتویات "اخلاق جهانگیری"

این کتاب مشتمل بر مقدمه اخلاق، سه مقاله و یک خاتمه است - در آغاز کتاب، مقدمه مشتمل بر دو فصل است:

فصل اول: در فضیلت حکمت و سبب حرکت اوایل در

استنباط آن

فصل دوم: در بیان ماهیت حکمت و شرح آن به طریق اجمال

الهامی حکمت را در دو قسم بیان نموده است: یکم حکمت

نظری و دوم حکمت عملی - درباره حکمت نظری چنین می گوید:

"چون حکمت نظری علم بود به حقایق اشیاء ناچار متقسم

شود به حسب اقسام آن به سه قسم -" آله

این اقسام بر "علم اسفل"، "علم اوسط" و "علم الهی"

مشتمل است -

در نظر مؤلف "اخلاق جهانگیری" حکمت عملی هم بر سه
 قسم مشتمل است- قسم اول سیاست نفس است و آن را اخلاق
 نامند- قسم دوم سیاست منزل است و آن را تدبیر منزل خوانند- قسم
 سوم سیاست مدینه است و آن را سیاست عامه گویند-

مقاله اول

مقاله اول سیاست نفس را احاطه می کند و این مشتمل بر
 پنج فصل است:

فصل اول: در بیان اجزای این علم و ماهیت نفس انسانی

فصل دوم: در تعدیه قوای نفس انسانی و شرط وی در آن به

حسب اختیار

طبق گفته مؤلف نفس انسانی سه قوت دارد:

(الف) قوت عقلی یا نفس ملکی

(ب) قوت شهوی یا قوت بهیمی

(ج) قوت غضبی یا نفس سیعی

فصل سوم: در ماهیت خلق و لوازم آن

فصل چهارم: در خطر اجناس فضائل اخلاق و اصول رذایل آن

درین ذیل مؤلف می گوید که تمامت افعال ارادیه تجزیه نفس انسانی
 به قوای سه گانه یعنی عقلی و غضبی و شهوی تمام می شود، و از
 اعتدال قوت عقلی، حکمت خلقیه متولد می شود و از اعتدال قوت
 غضبی، شجاعت و از اعتدال قوت شهوی، عفت ظاهر گردد-

فصل پنجم: در بیان انواع اجناس فضائل مذکوره

این فصل بر چهار "گونه" مشتمل است بقرار ذیل:

(۱) گونه‌ی نخستین در بیان انواع جنس حکمت خلقیه و آن

هفت بود:

- | | | | | | |
|-----|----------|-----|------------|-----|------|
| (۱) | صفای ذهن | (ب) | سرعت فهم | (ج) | ذکا |
| (۲) | حسن تعقل | (ه) | سهولت تعلم | (و) | تحفظ |
| (ز) | تدبر | | | | |

(۲) گونه‌ی دوم: در بیان انواع جنس جماعت

مؤلف "اخلاق جهانگیری" می‌گوید که نصیرالدین طوسی در "اخلاق ناصری" یازده نوع ایراد نموده و کمال‌الدین عبدالرزاق کاشی در "تزکیة الارواح" دوازده نوع مذکور ساخته است. مؤلف در این باره کمال‌الدین عبدالرزاق را تتبع کرده، دوازده نوع می‌شمرد ولی این جانوع هشتم را فراموش کرده فقط یازده نوع بقرار ذیل بیان می‌نماید:

- | | | | | | |
|-----|---------|-----|------------|-----|-------|
| (۱) | کبر نفس | (ب) | علو همت | (ج) | ثبات |
| (۲) | خدمت | (ه) | حلم | (و) | سکون |
| (ز) | عفو | (ح) | [درج نشده] | (ط) | تواضع |
| (ی) | شهامت | (ک) | جمعیت | (ل) | رقت |

(۳) گونه‌ی سوم: در بیان انواع جنس عفت و این هم

مشمول است بر دوازده نوع:

- | | | | | | |
|-----|--------|-----|--------|-----|---------|
| (۱) | حیا | (ب) | صبر | (ج) | شهوت |
| (۲) | حیوت | (ه) | قناعت | (و) | وقار |
| (ز) | مجاملت | (ح) | رفق | (ط) | حسن سمت |
| (ی) | ورع | (ک) | انتظام | (ل) | سخا |

الهامی درباره "سخا" می گوید که انواع سخا بسیار است لیکن متقدمین از آن هشت نوع بیان نموده اند. او برخلاف پیشروان خود به جای هشت، هفت نوع ایراد می نماید و "عفو" را که از انواع "سخا" می شمرند، در انواع جنس "شجاعت" برشمرده، انواع ذیل را بیان می کند:

- | | | | | | |
|-----|--------|-----|-------|-----|-------|
| (ا) | کرم | (ب) | ایثار | (ج) | ثیل |
| (د) | سماوات | (ه) | سماحت | (و) | سماحت |
| (ز) | مروت | | | | |

(۴) گونه چهارم: در بیان انواع جنس عدالت

طبق بیان الهامی این بر چهارده نوع مشتمل است. وی می گوید که نصیرالدین طوسی و دیگر مؤلفین در کتب های اخلاق دوازده نوع ایراد نموده اند، فقط شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشی در "تزکیة الارواح" دو نوع "رضا" و "اصلاح ذات البین" بر آن مزید ساخته است. الهامی درین نگارش کمال الدین عبدالرزاق را اتباع کرده، چهارده نوع ایراد نموده است:

- | | | | | | |
|-----|----------|-----|---------------------|-----|-----------|
| (ا) | صداقت | (ب) | الفت | (ج) | وفا |
| (د) | تودد | (ه) | حسن مکافات | | |
| (و) | حسن شرکت | (ز) | حسن قضا | (ح) | صله الرحم |
| (ط) | شفقت | (ی) | اصلاح ذات البین (ک) | | توکل |
| (ل) | تسلیم | (م) | رضا | (ن) | عبادت |

در اختتام مقاله یکم چنین می گوید:

"المنة لله که مقاله اول صورت انجام گرفت و اکنون خامه"

بسمند زمین بوس خداوندی که آسمان و زمین در سجده نیایش اوست و زیاننداری و بی زبان را سبحانه شکرش در دهن و ستایش مبدعی که طراحان کارگاه هنر نخست به نامش گونیا نهند و تحریر کتمان انگلیون اندیشه به یادش دست به موقلم، کشایند، در آرایش نقشی دیگر است و بی رنگ آرایش بی رنگ نمای مقاله دوم، وَاللَّهُ هُوَ الْمُؤَقِّقُ وَالْمُسْتَعِينُ -^۴ که

مقاله دوم

عنوان این مقاله "در سیاست منزل" است و این مشتمل

است بر هفت فصل:

فصل اول: در بیان احتیاج به منزل

فصل دوم: در سیاست اقوات بدن

فصل سوم: در سیاست اهلی

فصل چهارم: در سیاست ولد

فصل پنجم: در رعایت والدین

فصل ششم: در آداب متفرقه

بذیل فصل ششم درباره آداب سخن گفتن و حرکات و

سکنتات و نشست و برخاست و طعام خوردن بحث نموده است-

فصل هفتم: در سیاست خادم

در اختتام مقاله دوم چنین می نویسد:

"و صد شکر که مقاله دوم نیز تمامی پذیرفت و خامه تگ تاز

بی یاور از آن وادی بر آسود و از سرجویائی رضای ایزد بوده، همت از

دل و دل از همت سنجی می نماید، ما نا نقشی دیگر جلوه شود و مقاله

سوم حجله آرای گذارش گردد، واللّٰه الناصر والمعین-“^{۵۵}که

مقاله سوم

این مقاله راجع به سیاست مدنیّه برهفت فصل مشتمل است:

فصل اول: در ذکر صاحب متمدن، ماهیت حکمت

بدین و آنچه بدان تعلق دارد

فصل دوم: در فضیلت محبت که از ثبات اجتماعات بدان

صورت بندد و بیان اقسام آن

فصل سوم: در اقسام اجتماعات

فصل چهارم: در سیاست ملک

فصل پنجم: در سیاست خدم و آداب اتباع

فصل ششم: در فضیلت صداقت و کیفیت معاشرت اصداقاء

فصل هفتم: در کیفیت معاشرت با اصناف خلائق

خاتمه

عبدالوهاب الهامی در خاتمه کتاب چنان می گوید:

”المننت لله امروز که سور خوش وضعیست و گیتی به فروغ

سعادت نور آگین، هفتم دی ماه الهی سال پنجم از فرخنده جلوس

شهنشاهی موافق غره شوال هزار و هزدهم تازی و پنجم مرداد نهصد

و هفتاد و نهم قدیمی فرسی و سیزدهم دی پانصد و سی و یکم جدیدی

جلالی و هزدهم کانون اول هزار و نهصد و بیست و یکم روسی و ششم

قوس هزار و ششصد و شصت و هفتم هندی این نگارین نامه نقش

تمامی پذیرفت-“^{۵۶}که

به این قرائن معلوم می شود که این کتاب در سال پنجم جلوس

جهانگیر پادشاه (۱۰۱۴ تا ۱۰۱۹ هـ) به تکمیل رسید - گویا این "اخلاق جهانگیری" از تالیف "نورالدین محمد قاضی الخاقانی" دو ازده سال پیشتر نوشته شد - علاوه بر این تالیف عبدالوهاب الهامی از "موعظه جهانگیری" مؤلفه محمد باقر نجم ثانی دو سال تقدیم دارد - ازین رو این کتاب از کتاب های دیگر بسیار مهم تر می باشد - تأیید درین باره که این کتاب واقعاً در ۱۰۱۹ هـ به تکمیل رسید، به این واقعه می شود که عبدالوهاب الهامی در کتاب خود تذکر می کند که او سرور کائنات رسول خدا را در خواب دیده بود:

"المننت لله که فرخنده شمی از ماه شعبان سنه هزار و هفتم هم آن گرامی پیکورابه خواب دیدم و از بخت بیدار به منصب سترگ سرفراز شده -" ^۷ که

یعنی الهامی این کتاب را بعد از خواب تالیف کرد - طبق گفته او این خواب برایش بسیار مبارک بود و بعد از این بر مراتب اعلیٰ متمکن شد ولی متأسفانه که ما درین مورد از مقام او چیزی به دست نیافتیم -

از مطالعه "اخلاق جهانگیری" معلوم می شود که اسم این کتاب فقط به منسوب کردن جهانگیر پادشاه برده است و این نام تاریخی این کتاب نیست -

مؤلف در "اخلاق جهانگیری" حفظ مراتب را برای جهانگیر پادشاه تقدیم نموده، ستایش می کند:

روشن لقبی، بلند اختر
چون همت و نام خویش برتر

اجمال دو کون در نگینش
بحرین سخا دو آستینش
آرایش تاج [و] تخت شاهی
یکتا و یگانة الهی
دارای جهان و داد پرور
نیروی ظفر ابوالمظفر
ناظوره نه سه هر دارا
مجموعه نور دین و دنیا
فرمانده کار گاه تدبیر
ذوالقدر محمد جهانگیر
افروز چو کینه تاب گردد
سوزد دل و گرده آب گردد
ور کشتی می به بزم راند
دریادریا گهر فشانند

ارزش ادبی "اخلاق جهانگیری"

عبد الوهاب الهامی در "اخلاق جهانگیری" واژه های و تراکیب عربی را فراوان به کار برده است. در بحث مطالب اخلاقی، کتاب را از آیات، احادیث، اقوال بزرگان و فلاسفه تزئین داده است. الهامی در تالیف خود صناعات مختلفه به کار برده است. در فصل چهارم مقاله سوم در بحث اینکه پادشاه باید که به هفت اوصاف متصف باشد، اسم جهانگیر را در صنعت توشیح چنین به کار برده است که مرکب حرف اول هفت صفت پادشاه اسم

”جهانگیر“ می شود- طبق گفته او باید که جویای ملک و طلبگار گیتی دارای هفت فضیلت باشد:

نخستین	جه طلب	ج
دوم	همت بلند	ه
سوم	اعوان مشفقه	ا
چهارم	نیت تام	ن
پنجم	گوهر والا	گ
ششم	بیمار	ی
هفتم	رای متین	ر

درباره ”جهانگیر“ چنین می گوید:

”همچنان والا نام ”جهانگیر“ موافق عدد هرهفت حروف اوائل که عددی است مبارک و مشتمل خواص غرائب و عجائب به حسب حروف اوائل شامل هرهفت فضائل مذکوره آمده و توافق اسم با سیمی بدین طرز بدیع گذشتگان را دست نداده و آیندگان را حیرت فزای خواهد بود، صورت ظهور وی را به وقع پذیرفته مگر طراز مکارم بر آستینش دوخته و نفوس محامد بر آستانش نگاشته، اگر از گوهر گویم، در صلب ابوالبشر خلیفه بن خلیفه و سلطان [بن سلطان] واگراز همت بلند بر سرایم:

به موضعی که امید از وفا سپس ماند

در افگند کرمش آرزو به پیش سوال“^۸

اگرچه الهامی در تالیف ”اخلاق جهانگیری“ بسیار زحمت

کشیده، مطالب اخلاق را به سلاست زبان بیان نموده به نام جهانگیر

انتساب کرده است ولسی این سراغ نمی برد که آیا این کتاب
"جهانگیر" پادشاه را تقدیم نموده است یا نه.

درین کتاب الهامی خود را خطاب کرده سطری چند می
نویسد. به طور مثال:

"الهامیا! نفس بدزد، ترسم که سخن جوشد و از برده بیرون
افتد و ابلهان را نسبت با تو درست شود و جاهلان مثل زنند که دشمن
عقل است." ۲۹

در اختتام مقاله اول خود را خطاب کرده چنین می گوید:
"الهامیا! سخن به اطناب کشید از مختصران می ترسم لیکن
من بهانه طلب را چون شب وصل یار و چون زلف مسلسل نگار:
سرمایه عمر است دراز اولی تر" ۳۰

الهامی با جمله های مسجع و مقفی کتاب را آرائش داده
است. بعضی جا این طور معلوم می شود که در تتبع خواجه عبداللّه
انصاری مناجات می کند. در اختتام کتاب چنین می گوید:

"گفتم را با کردار آشتی بخش ورنه گویا مگردان،
بخردی ده که ترا بشناسم یا بجنونی که خود را
ندانم، همتی که از تو یگانه ترا بجویم و بختی که از
هر چه بجویم، ترا بیابم، دل همچوی آفتابم ده که سیاه
پرستی نکند و دیده به تاریکیم کشای که جز آسمان
نبیند. یارب به دلی که خورشید به عبادت در آید به
دمی که قطره به دریا پیوندد. ای ناگزیر من! مرا تو
باش، دیگر همه سهل است. و ای دادرسان! روز من

دریاب و گرنه مشکل - ای آغاز [من] دولت جاویدم
بخش و ای انجام من! خاتمه کار بر حسن مختتم
گردان - "۱۴

این گفته شده که نثر اخلاق جهانگیری ساده و روان است و
این کتاب سلاست زبان دارد ولی به دستور آن دوره "الهامی" در تالیف
خود نثر فنی هم نوشته است - یک مثال ملاحظه شود:

"چنانکه مامون از مضیق عدم در فضای وجود آمد
و چون از حسیض رضاع به هضبه تمیز رسید، به
مصداق ولد الجاریه انجب، دلائل نجابت و شمائل
شهامت از حرکات و سکنات او ظاهر بود تا روزی
متنبی را در حضور خلافت به سیاط سلطوت تا دیبی
می کردند و وی ناشکیبا جزع و فزع می کرد -
مامون در رشته برادران به موقفی نازل ایستاده بود،
متنبی را گفت: فاضیر گمما صیر اولو العزم بن
الرئسلی - هارون از سرعت ذکاء او متعجب شد و
عرق ایوت در حرکت آمد و تربیت روز به روز زیادتى
پذیرفت تا در فنون قلوب بر اقران فائق شد و به آداب و
مراسم ملوکانه بر برادران غالب آمد - "۱۵

الهامی از صنائع و بدائع کتاب خود را زیبایی داده، عناصر
اربعه را چنین تذکر می کند:

"و شگفت تر آن که توانگران آرزو ور و دون منشان
مغرور توفیق حیرت نیافتند و همواره دخل شان از

مکاسب نا محمود و خرج در مصارف مذموم بود-
 چون به کمال موهوم می رسند، خاصه به دم واپسین
 نزدیک این منزلت والا که نخستین پایه نابوده
 مندان برهنه باست، تمنا می کنند و انجام به خاک،
 باد در دست و آتش در نهاد و آب ریخته دین و دنیا
 می روند-“^{۳۳}

صنعت تو شیخ در ذیل مدح جهانگیر بادشاه تذکر شده
 است-

نثر “اخلاق جهانگیری” بر بعضی جاز غنا و موسیقیت
 لبریز است و این برین دلالت می کند که او بزبان دسترس کلی دارد-
 درباره ذیل از تکرار “ن” غنائیت پدید می گردد:
 “چنانکه آن جان بی سایه بر نعلش آن دو کالبدی جان سایه
 افگند-“^{۳۴}

در “اخلاق جهانگیری” الهامی بعضی جا محاورات و ضرب
 الامثال هندی رایج زبان فارسی ترجمه کرده که آن اختصاص شبه قاره
 است- مثلاً مثل اردو “کوا چلا هنس کی چال، اپنی بھی بهولا”
 را چنین ترجمه می کند:

“و کلاغ چون تگ کبک پیش کرد، رفتار خود پای
 داده انگشت نمای لنگه گردد-“^{۳۵}

درین مثل فقط این قدر تغییر داده است که به جای “هنس”
 کبک نوشته است که رفتارش نظیر ندارد-

نمونه کلام عبدالوهاب الهامی و پدرش تذکر شده است- او

برای استناد بیان خود بیت های شعرای متقدمین به کار می برد، ابیات خاقانی را چنین تقدیم می نماید:

عروس عاقبت آنگه قبول کرد مرا
 که عمر بیش بها دادمش به شیر بها
 چو بهشت عاقبتم خوشه در گلو آورد
 چو خوشه باز بریدم گلوی کام و هوا^{۲۶}
 از کلام حافظ شیراز چنین می آرد:

قفا خوریم و سلامت کشیم و خوش باشیم
 که در شریعت ما کافری است رنجیدن^{۲۷}
 از ابیات نظامی گنجوی چنین زیبایی داده است:

رقیباً متاخیر در پیش کن
 تو شو نیز اندیشه خویش کن
 ز تشویش خاطر جدا کن مرا
 به اندیشه خود رها کن مرا
 ندارم سرگفت و گوی کسی
 مرا گفتگوهاست با خود بسی^{۲۸}
 از معلم اخلاق سعدی چنین مثال می آرد:

بنی آدم اعضای یک دیگراند
 که در آفرینش ز یک گوهراند
 چو عضوی بدمد آورد روزگار
 دگر عضوها را نماند قرار^{۲۹}

بعضی جانمی توانیم که سراغ ببریم که این ابیات مال کیست؟ به طور مثال:

سرمایه ذوق دو جهان مستنی عشق است
 آنها که ازین می نچشیدند چه دانند

و

ازین آتشین خانه هفت هوش
 کسی جان برد گو بود سخت گوش
 به بازی نپیماید این راه را
 نگهدارد از درد بنگاه را

ارزش معنوی "اخلاق جهانگیری"

این کتاب دارای مطالب اخلاقی و حکمی است. مؤلف درین ضمن "اخلاق جلالی"، "اخلاق مجسمی" و "اخلاق ناصری" را اتباع کرده است. طبق مؤلف وی در تالیف این کتاب از "تزکیة الارواح" تالیف عبدالرزاق کاشی استفاده کرده است ولی بصد افسوس که بعد تلاش بسیار آن کتاب را به دست نیافتیم.

اخلاق جهانگیری مبنای اخلاق نظری و عملی است. بعضی از حکماء در اخلاق فقط اخلاق نظری را بحث کرده اند و بعضی فقط اخلاق عملی را مورد بحث قرار می دهند مثلاً کتاب ها که به دست می یابیم در ذیل اخلاق نظری: قابوس نامه، اخلاق جلالی، اخلاق مجسمی، اخلاق ناصری و اخلاق مجتسمی است.

در ضمن اخلاق عملی: گلستان سعدی، بهارستان، جامی و غیرهم به دست می یابیم. عبدالوهاب الهامی درین کتاب بر اخلاق نظری و عملی بحث کرده، حکایات متنوع را برای روشن ساختن بیان خود آورده است.

اگرچه مؤلف "اخلاق جهانگیری" دعوی می کند که او در تالیف این کتاب از متقدمین کمال الدین عبدالرزاق کاشی را اتباع کرده است ولی بعضی جا می یابیم که او در تتبع جلال الدین دوانی مطالب "اخلاق جلالی" را نقل کرده است. به طور مثال "در آداب سخن" چنین می گوید:

"و سوالی که ازو کند تا نیکو فهمد، مشغول جوابش نشود و اگر از جماعتی پرسند که وی در آن داخل است، پیشمی بردیگران نکنند و چون مجیبی پاسخی غیر شافی تقریر کند و با وی جوابی شافی است، شکیباً شود تا سخنش انجام رسد، پس جواب گوید به رنگی که در جواب پیشین نکوهش نرود و سخن دیگری به سخن خود قطع نکند و در آن که از غیری پرسند، جواب آن به عهد خود نگیرد. از سخنان افلاطون است تُعْرِفُ خَمْسَةَ الْمَرْءِ بِكَثْرَةِ كَلَامِهِ فِيمَا لَا يَنْفَعُهُ وَفِي أَخْبَارِهِ بِمَا لَا يُسْأَلُ عَنْهُ وَلَا يُرَادُ بِهِ. و اگر کسی حکایتی یا روایتی کند و وی بر آن آگهی دارد، وقوف خود برو ظاهر نکند تا وی آن را به پایان برساند. و چون به حضور او سخن در دو کس بود، بی دستوری شان مداخلت ننماید و اگر نهفته گویند، گوش نکند." ۱۰

در آداب نشست چنین می گوید:

"و در نشستن باید که با دراز نکند و به تربع واقعاً

نشینند و همچنین زانو نرنده الایش استاد و والدین و ملوک و آنان که در مرتبه شان بوند و تکیه کرده نشینند و سربردست و زانو ننهد و انگشتان بهم درنیارد و نیز نشکنند و هرزه در دهن نکشد و دهن و بینی به دست نهی و دامن و سر آستینی پاک نسازد و از دهاندره و افکندن خلم و خیونیک مجتنب باشد و اگر ناگزیر افتد، در آن بکوشد که دیگری آگهی نیابد. و از برهنه کردن ساعد و ساق و بازی به جامه و اعضا و زمان زمان خود را آراستن و مگس راندن و خاریدن و چون دیوانگان جنیبدن مجترب باشد و در انجمن پاس مرتبه خویش دارد و از اندازه در نگذرد مگر که مهتر قوم بود چه وی هر جا که نشیند، صدر همان باشد. و اگر غریب بود هر کجا که نشاند، نشیند و اگر به مکان عالی که بدو نسزد، نشسته بود، چون بر آن آگاهی یابد به محل خویش سزیده خود گراید و اگر آن را خالی نیابد، برگردد و زحمت به اهل مجلس ندهد. ^{۱۸}

اسلوب نگارش

نثر "اخلاق جهانگیری" بسیار جاساده، سلیس و روان است ولی نثر مسجع و مقفی می توان دید. بنابرین که "اخلاق جهانگیری" بر فلسفه اخلاق مشتمل است و اصطلاحات اخلاق بیشتر از عربی مشتق است، در بحث و استکشاف مطالب اخلاق سلاست زبان را

ترك کرده، انداز نگارش دقیق می شود-

علاوه ازین در آن دوره نثر عربی آمیز و مسجع و مقفی علامت فضیلت بود و نفوذ علامی ابوالفضل در نثر ثبت شده بود- بنابراین الهامی در "اخلاق جهانگیری" نمونه های نثر مصنوع ایراد نموده به فضل فروشی کار برده است- به طور مثال:

"چه بسا غول مردم که به حلیه سروش برآمده، ساده
منشمان این دیولاخ را بفریبند و بی راهه بوند و بیشتری
سباع الناس که به کموت افاضل در شده تا از
مردگان این دشت را نشگراند و فرسه واکلیه خود
سازند- دو کانه آرایان تزویر سنج را دیده به راه است
که معادلان نا کرده کار را فریب خورده عین و بای
داده دین و دنیا نشانند و شکر لبان زهره سیر را ساغر
مزور به کف تلکی تفته دلان نا آزمونی را مدهوش
خسبران و هلاکت حرمان دانند-"^۲

جای دیگری گوید:

"پس بدین مقدمات هوزه درایان اعتراض و ژاژ خایان
انکار، غافل گذاران شاهراه حقیقت و شاه نگاهان
عمارت گاه معرفت، غنودگان مصطفی نارسائی و
چهره دزدان چارسوی شناسائی اگر در اینجا زبان دراز
کنند، باسر باید برید و اگر بیهوده رنجی بخسباید،
بردهن باید زد-"^۳

الهامی در مدح هندوستان قلم خود را چنین گویبار نموده است:

” بلبلان شیوین گفتارش، طوطیان عقیق ستار زمردین
 پروتدروان خوش رفتارش طاوسان زراندوده بال از
 نگاری پیکر نادره پردازان قرونفل مزاجش بارنامه
 یونانیان به قلم باز داده و سلسله مویان خلخل خال
 بازار خلخو هنگامه یغمایرهم رفته- تغیر الوانش
 اجناس نشاط را تنوع داده و اختلاف فضولش اوضاع
 حیات را تنعم افزوده، زبان بیانش زخمه را مرد کار
 رسیلی گرفته و زیور خوبانش مرغان شیگیر را مرغوله
 در گلو شکسته - عشاقش به هوای معشوقان هوس از
 خود برآمده و معشوقان بر نوای عشاق نفس نفس دل
 و جان بر باد داده، جانس رابه سوری جز سربه به دیده
 در نیامده و لعبتانش را در شیون غیر ازین خاک شعله
 در بر نکشیده و هم چنین اگر شیم و شمائل این
 نازنینان بر گویم، ترسم که زنجیر جنون بشورد و پای
 خرد را هنجار بیخشد و اگر عجایب و غرایب آن گل
 زمین بر سرایم، بیم آنست که خامه های سرآید و من
 از شغلی که پیش گرفته ام، درمانم“ - ۴۹

کتابت اخلاق جهانگیری

از مطالعه ” اخلاق جهانگیری “ به وثوق می رسد که کاتب
 کم سواد است- ویژگی های کتابت او بقوار ذیل است:
 (۱) کاتب تحت نفوذ زبان عربی هرجا ” حیات “ را
 ” حیوة “ می نویسد-

- (ب) "ش" را بدون سه نقطه هر جا "س" نوشته است -
 (ج) در متن های قدیم فرق بین "ك" و "گ"، "ب" و "پ" رعایت نمی شده - درین نسخه هم به جای "گ" و "پ" "ك" و "ب" نوشته شده است -

(د) در نوشتن بعضی حروف ها خطایی کند:

گیرد	را	گیر	تو	را	و
ابنای	را	بنای	آسیمگی	را	سیمگی
کریم	را	کرم	ناگهان	را	ناگها
راه	را	را	درهم	را	دهم
نظام	را	نظا	معاون	را	معان
انجاح	را	انجا	خسروان	را	خسروان
استحقاق	را	ستحقاق			

(ه) بعضی جا حروف زائده می آورد:

صحت	را	صحبت	احول	را	احوال
بار	را	بارا	برد	را	بررد
صوت	را	صورت	استاد	را	ایستاد
فرمود	را	فوامود	محتوز	را	محتراز
شر	را	شور	خومی	را	خومی
ولد	را	والد	پذیر	را	پذیرد
ولایت	را	والایت	الحدار	را	الحدار

(و) بعضی واژه هارا غلط می نویسد:

گفتار	را	گفتار
نوازم	را	دوارم
برسگالده	را	برسگالا
مال	را	مات
ودیده	را	دویده
سایر	را	برسای
نوری	را	بغوری
نباتات	را	تنبات
ممکنات	را	ممکنوات
سالها	را	ساکها
ازروی	را	ارزوای
کننده ها	را	کنداوه
(ز) در بعضی واژه ها حرف ها را تبدیل می کند:		
کاشی	را	قاشی
معذورم	را	معزورم
سورتی	را	صورتی
(ح) کاتب اخلاق جهانگیری بعضی جا افعال را مغلوط کرده است:		
آید	را	آمد
می آموخت	را	می آموز
خواهم	را	خواهد
نکند	را	نکرد
شوم	را	شدم
نگذارد	را	نگذار
رای	را	اری
گوی	را	کوکی
وگرته	را	گونه
منافی	را	منافع
به رو	را	براو
ازروی	را	آرزو
شگفت	را	شفقت
را	را	وا
بکشد	را	به کید
باشد	را	بدشد
ضرا	را	ضور
آزرده	را	آورده

(ط) بعضی جا صیغه های افعال غلط نوشته است:
 ندارند را ندارد نماید را نمایند
 (ی) کاتب "اخلاق جهانگیری" بعضی واژه هارا مکرر
 می نویسد:

همه	را	همه همه	سه	را	سه سه
در	را	در در	شرط	را	شرط شرط
از	را	از از	رود	را	رود رود
			چون		چون چون

حواشی و مآخذ

۱. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، جلد پنجم، چاپ سیروس، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ش، ص ص ۱۵۲۵-۱۵۲۶-۱.
۲. معین، دکتر، فرهنگ معین، جلد ۱، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲ش، ص ۱۷۴-۲.
۳. احمد پاکتچی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد هفتم، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۷ش، ص ۲۰۱-۳.
۴. حلبی، علی اصغر، دکتر، تاریخ فلاسفه ایرانی، چاپ دوم، کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۶۱ه.ش. ص ۱۴-۴.
۵. محمد شریف، میان، تاریخ فلسفه در اسلام، مترجم نصر الله پور جوادی، جلد دوم، مرکز نشر دانشگاهی تهران، ۱۳۶۵ش، ص ۴۱۸-۵.

۶. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ذیل عنصر المعالی، جلد ۳۵، ص ۳۹۴۔
۷. جواد طباطبائی، درذیل "اخلاق ناصری" مشموله دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد هفتم، ص ۲۳۴۔
۸. ظہیر احمد صدیقی، دکتور، گنجینہ معانی، مجلس تحقیق و تالیف فارسی دانشگاه گورنمنٹ کالج، لاہور، ۲۰۰۲م، ص ۳۸۔
۹. سعدی، گلستان، بہ کوشش نوراللہ ایزدپرست دانش۔ سعدی، ۱۳۴۸ ش، تہران۔
۱۰. ظہیر احمد صدیقی، دکتور، گنجینہ معانی، ص ۳۹۶۔
۱۱. ایضاً، ص ۳۹۳۔
۱۲. حجتی، ذیل ضیاء الدین برنی، دانشنامہ ادب فارسی، جلد چہارم، بخش دوم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۱۶۲۰۔
۱۳. ظہیر احمد صدیقی، دکتور، گنجینہ معانی، ص ۳۹۱۔
۱۴. بدخشمائی، مقبول بیگ مرزا، مدیر خصوصی، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، جلد چہارم، پنجاب یونیورسٹی، لاہور، ۱۹۷۱ء، ص ۶۷۸۔
۱۵. دانشنامہ ادب فارسی، جلد چہارم، بخش دوم، ص ۱۰۰۴۔
- 16- Muhammad Baqir Najam-i-Sani, Mauizah-e-Jahangiri, Edited by Sajida Sultana Alvi, State University of New York Press, 1989.
۱۷. بدخشمائی، مقبول بیگ، مرزا، فلسفہ و اخلاق مشمولہ تاریخ

- ادبیات مسلمانان پاکستان و ہند، جلد چہارم، ص ۶۷۹۔
۱۸. حسن علی المنشی الخاقانی، اخلاق حکیمی، مصحح طاہرہ یاسمین، مقالہ کارشناسی ارشد، مخزوندہ کتابخانہ گروہ زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه جی سی لاهور، ۱۹۹۹م۔
۱۹. خضرنوشاہی، فہرست نسخہ های خطی فارسی، کتابخانہ دانشگاه پنجاب، لاهور (گنجینہ آذر)، مرکز تحقیقات ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۸۶م، ص ۹۹۔
۲۰. اخلاق جہانگیری، نسخہ خطی، برگ ۲ الف۔
۲۱. ایضاً، برگ ۲ ب۔
۲۲. اخلاق جہانگیری، نسخہ خطی، برگ ۲ الف۔
۲۳. ایضاً، برگ ۴ الف، ب۔
۲۴. ایضاً، برگ ۴۵ الف۔
۲۵. ایضاً، برگ ۵۴ الف، ب۔
۲۶. ایضاً، برگ ۷۲ ب۔
۲۷. ایضاً، برگ ۲۵ الف۔
۲۸. ایضاً، برگ ۶۳ الف۔
۲۹. ایضاً، برگ ۴۲ الف۔
۳۰. ایضاً، برگ ۴۵ الف۔
۳۱. ایضاً، برگ ۷۳ الف۔
۳۲. ایضاً، برگ ۶۹ الف۔
۳۳. ایضاً، برگ ۲۴ ب۔
۳۴. ایضاً، برگ ۳۵ الف۔

٣٥. ايضاً، برگ ٥١ الف-
٣٦. ايضاً، برگ ١٧ الف-
٣٧. ايضاً، برگ ١٤ الف-
٣٨. ايضاً، برگ ١٩ الف-
٣٩. ايضاً، برگ ٢٠ ب-
٤٠. ايضاً، برگ ٥٢ الف-
٤١. ايضاً، برگ ٥٢ ب-
٤٢. ايضاً، برگ ٦٨ الف-
٤٣. ايضاً، برگ ٤٣ الف-
٤٤. ايضاً، برگ ١٠ الف-

دکتر عباس کی منش ☆

اهداء به استادان عالی مقام کشور دوست و برادر ایران، پاکستان

دل امشب باز یاد آشنا کرد

هوای راد مردان خدا کرد

هوای صاحبان عقل و بینش

که کم دیده چو آنان، آفرینش

خداوندان فضل و عشق و عرفان

به معنی، استاد استادان

به پاکی پای تا سر جلوه نور

همه استاد دانشگاه لاهور

همان دانشگاهی کز سالها دور

به نام جی سی آنجا بود مشهور

کز آن سالی که اینجا برقرار است

هزار و هشتصد و شصت و چهار است

همان جایی که اقبال روانشاد
در آن هم بود شاگرد و هم استاد
پس از اقبال مردانی هنرور
بر آوردند زان بهد هنر، سر
از اینان آنکه دریایی کتاب است
بزرگ استاد، خالد آفتاب است
همه تحصیل دانش، پیشه او
همی کسب هنر، اندیشه او
من از دکتر ظهیر احمد چه گویم
که در مُلکِ سخن شاگرد اویم
چونام هاشمی در دفتر آمد
ز بحر علم و دانش گوهر آمد
دگردکتر محمد انور راد
گروه فارسی را طرفه استاد

همان دکتور رفیق دانشمی مرد
که در تعلیم دانشجو بود فرد
بزرگ استاد با اقبال ثاقب
که حق بخشیده ذاتش را مواهب
بخاری فاضل فرزانه استاد
سخن پرداز و دانش پرور و راد
چو از اسلم درین نامه برم نام
به دل از ساغر مستی دهد جام
زا کرم شاه آن دریای گوهر
که کم باشند در دانش بر او سر
ظهورالدین احمد آن چو خورشید
که زد عالم به فضلش مَهرِ تأیید
قریشمی گنج دریای معانی
که او را نیست در اندیشه ثانی

همان استاد شیرانی دانا
ادیب و دانشی مرد توانا
سلیم مظهر استاد سخندان
متین و با فضیلت مرد ایمان
ز تجسین فراقی چون برم نام
شود گوهر فشان کلکم به فرجام
به پاکستان نباشد مرد رادی
که از اینان نکرد از مهریادی
هنرور اوستادانی بهین، راد
سخن پرداز و دانشمند و فرجاد
مرا تا خاک ایران سر زمین است
دلم با مهر پاکستان عجین است
از این پیوند مهر و عشق، شمشکان
من و سودای پاکستان و ایران

دکتر محمد حسین تسمیعی "رها" ☆

ظہیر الدین صدیقی شاعر نیک
 بہ شعر و شاعری شد ماهر نیک
 ظہیر الدین امیر عشق و عرفان
 بہ دریای ادب ہستی سخندان
 جمال و جلوہ فارسی کلامت
 ہمہ اشعار فارسی شد بہ نامت
 زبان فارسی حرف دل تو
 بود آن روشنی در منزل تو
 خدا یار تو باشد ہر کجایی
 تو ہستی از دیار آشنایی
 گل باغ محبت شد شکوفان
 تویی در باغ لاهوری نگہبان
 ہمیشہ یاد تو دارم شب و روز
 الہی زندہ باشی همچو نوروز
 محبت می کنی با ہر کہ باشد
 دل تو دانہ عشاق باشد
 سحرگان ہا ہمہ بلبل زبانند
 بہ وقت عاشقی گل می فشاندند

ظهير الدين صديقي نيك نام است
به دنياي ادب او خوش كلام است
منم تسمييجي و خدمتگزارم
که بهر دوستان من جان سپارم
صفات نيك تو انمان شناسي
همين باشد انمان حق شناسي
”رها“ بيوسته راه وفا شد
به دشت عاشقي گوهر نما شد

دکتر محمد مهدی ناصح ☆

خدمت حضرت گرامی جناب آقای دکتر ظهیر احمد صدیقی

مشرف باد

سرا خوش وقتی از حد بیش باشد
 که صاحب دل کسم از بیش باشد
 اگر لاهور بی او بود، باری
 همه نوشش به جانم نیش باشد
 به صدقِ او صدیقی را به دل جو
 که او در چشم من درویش باشد
 همه در این سخن با من شریکند
 که این آدم به از صد خویش باشد
 چو کس با وی نشیند خوش کند دل
 ضمیرش خالی از تشویش باشد
 کجا نرد محبت باخت با وی
 کجا کارش که مات و کیش باشد
 نمی دانی چه باشد حال ناصح
 که دور از تو درونش ریش باشد
 بی او یک دمی در یاب او را
 که وی نامی است نیک اندیش باشد

☆ استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی، مشهد

مرزا آصف رسول ☆

آمدورفت

زرین نگار آمد و زرین نگار رفت!
گویی بهار آمد و بایرگ و بار رفت!

شعر است هر چه خوب و لیکن به طبع من
از هجر یار آمد و با وصل یار رفت

هر گاه نار عشق دل یار را بسوخت
دوزخ به کار آمد و جنت ز کار رفت

احوال بزم نازچه گویم که هر کسی
فرزانه وار آمد و دیوانه وار رفت

ساقی به چشم باده صفت دید سوی ما
گنج خمار آمد و رنج خمار رفت

آصف! شب وصال به جان و دلم چه شد
در جان قرار آمد و از دل قرار رفت

بخشِ اُردو

پروفیسر ڈاکٹر ظہیر احمد صدیقی ☆

فنون لطیفہ ایران

Abstract:

Fine Arts, as a matter of fact, are the product of fine and delicate senses of a people. Fine Arts in Iran reflect Iranian people's civilized and good nature. Calligraphy, Painting, Music and Architecture have been very important branches of Iranian Art.

Calligraphy is a special art of Iranian people which was introduced in Iran after the advent of Islam in Iran. Iranian's adopted the script of naskh and invented many other scripts, particularly Khat-e-Nastaliq, which is considered as the king of Persian scripts.

Painting, Music and Architecture also got special favor from Iranian people. It is said that the legendary King Jamshed was the inventor of painting in Iran. Iranian people have an old tradition of music, particularly from the Sasanian period. Architecture has also been very popular from Achaemenids period (559-321.BC.). Iranians showed their talent and originality in the art of architecture.

Keywords: 1. Calligraphy 2. Painting
3. Music 4. Architecture

چکیدہ مقالہ:

حقیقت یہ ہے کہ فنون لطیفہ کسی بھی قوم کے خوبصورت اور لطیف احساسات کی تخلیق ہوتے ہیں۔ ایران کے فنون لطیفہ ایرانی قوم کی تہذیب، شائستگی اور فطرت نیک کو پیش کرتے

☆ استاد ممتاز (Distinguished Professor)، شعبہ زبان و ادبیات فارسی، جی کی یونیورسٹی، لاہور

ہیں۔ خطاطی، نقاشی، مصوری، معماری اور موسیقی ایران کے فنون لطیفہ کی مختلف شاخیں ہیں۔ خطاطی ایرانی قوم سے مخصوص ہے جو طلوع اسلام کے بعد ایران میں رائج ہوئی۔ ایرانیوں نے عربی خط نسخ اپنایا اور بہت سے دوسرے رسم الخط ایجاد کیے جن میں سے خط نستعلیق کو سب سے خوبصورت سمجھا جاتا ہے۔ نقاشی، موسیقی اور معماری نے ایرانیوں میں بہت مقبولیت حاصل کی۔ کہا جاتا ہے کہ جمشید بادشاہ نقاشی کا موجد ہے۔ قدیم زمانے خاص طور پر ساسانی عہد سے ایرانی عوام موسیقی کی روایت رکھتے ہیں۔ عہد نقاشی سے معماری ایران میں بہت زیادہ مقبول رہی ہے۔ ایرانیوں نے اس فن میں اپنی ذہانت اور جدت طبع سے کام لیا ہے۔

زیادی الفاظ: خطاطی، نقاشی، موسیقی، معماری

ایرانی فطرتاً نرم خو، لطیف طبع اور مزاجاً حسن دوست ہوتے ہیں، پاکی و پاکیزگی اور نیکی کو طبعاً پسند کرتے ہیں۔ ایرانیوں کی نظر میں نیک ہونا حسین ہونا ہے اسی لئے فارسی میں نیوان کے معنی حسینوں کے ہیں۔ اہل ایران فنون لطیفہ سے قلبی تعلق بلکہ عشق رکھتے ہیں۔ ایرانی شاعری، خوشنویسی، خطاطی، نقاشی، مصوری، معماری اور موسیقی کی سارے جہان میں شہرت اور مقبولیت ہے اور ایران کے ان کارناموں کو حسن و فن سے ایرانیوں کی محبت بلکہ ان کے عشق کا مظہر سمجھا جاتا ہے۔ ایران میں فن کو ہنر کہا جاتا ہے۔ ہنر ایک قدیم اوستائی لفظ ہے جو ”ہو“ اور ”ن“ سے مرکب ہے۔ ”ہو“ کے معنی خوب کے ہیں اور ”ن“ کے معنی مردانگی اور توانائی کے ہیں اور یہ بھی تو ہے کہ جو خوب ہے وہ توانا ہے یعنی قائم رہنے والا ہے، اسی لئے کہا جاتا ہے کہ ہنر یا فن درحقیقت ابدیت کو گرفت میں لینے کی ایک کوشش ہے۔ عربی میں ہنر کے لئے فن کا لفظ استعمال ہوتا ہے اور فنون لطیفہ کو ”الفنون الجمیلہ“ کہا جاتا ہے۔ انگریزی میں فن کے لئے آرٹ (Art) کا لفظ بولا جاتا ہے جو پہلے صرف نقاشی کے لئے استعمال ہوتا تھا، اب مجسم سازی، شعر، رقص، موسیقی وغیرہ کے لئے بھی استعمال ہوتا ہے۔ فن یا ہنر کی تخلیق لفظوں سے بھی ہوتی ہے، قلم سے بھی، مو قلم سے بھی، ساز سے بھی اور حرکات جسم سے بھی۔ فن نازک احساسات سے تخلیق پاتا ہے۔ کسی کا

قول ہے کہ فن زندگی کو خوب صورت بنا دیتا ہے لیکن فنکار کو جلا کر رکھ کر دیتا ہے۔ چراغ کی طرح فنکار خود جلتا ہے لیکن دوسروں کو روشنی عطا کرتا ہے۔ فن کے حوالے سے یہ بھی کہا جاتا ہے کہ تقلید فنکار کیلئے سم قاتل ہے، اور یہ بھی کہا جاتا ہے کہ فن کا حسن سے بنیادی تعلق ہے کہ فن تو تخلیق حسن ہی کا نام ہے۔ اگر یہ تخلیق حسن رنگوں اور خطوط کے وسیلے سے ہو تو فن مصوری یا نقاشی ہے، نغمہ و آواز کے ذریعے سے ہو تو موسیقی ہے، بدن کی حرکات و سکنات کی نمائش سے ہو تو رقص ہے، حروف و الفاظ کی ظاہری موزونیت سے ہو تو خطاطی ہے، اگر الفاظ کی معنوی موزونیت سے تخلیق حسن کی جائے تو شاعری ہے اور یہ تخلیق حسن خشک و سبک کی ترتیب و تعمیر سے ہو تو فن معماری ہے، جس کا بہترین مظہر تاج محل ہے۔ فنکار فن کے ذریعے سے حسن، خیر، نیکی، حق، صداقت اور عشق و محبت کی ابدی اقدار کو پیش کرنے کی سعی کرتا ہے، بقول بیگل، معمار لاہوت کی طرف اشارہ کرتا ہے، بت تراش عالم لاہوت کو زمین پر لے آتا ہے، مقفی یا موسیقار غیر محسوس اور غیر محدود کو حیات میں محدود کر دیتا ہے لیکن شاعر فطرت اور تاریخ پر تنقید کرتا ہے جو تمام کائنات پر حاوی ہے، گویا شاعری بیگل کی نظر میں تمام فنون کا خلاصہ بلکہ جوہر ہے۔

ایران میں فنون لطیفہ کے حوالے سے خطاطی، نقاشی، موسیقی اور معماری خاص طور پر قابل ذکر ہیں۔ ایرانیوں نے ان فنون کی ترقی میں جو کاوشیں کی ہیں وہ اہل نقد و نظر کی نظر میں بے حد قدر و منزلت رکھتی ہیں اور تہذیب و تمدن عالم میں بہت بلند مقام کی حامل ہیں۔

خطاطی ایران میں

خطاطی یا خوش نویسی ایک لحاظ سے لفظوں اور حروف کو حسن و زیبائی عطا کرنے کا ایک فن ہے۔ خوش نویسی حروف کو خوبصورتی عطا کرنے کے ساتھ ساتھ الفاظ کی زیبائی، معنویت اور موسیقی کو بھی نظر میں رکھتا ہے۔ قرآنی آیات ہوں یا اشعار، اگر خوش نویسی ماہر ہے تو اس کی تخلیقات میں الفاظ اور معانی کی خوبصورتی میں بھی اضافہ سا محسوس ہوتا ہے۔ دنیا کے اسلام میں خوش نویسی یا خطاطی کو سب سے پاکیزہ اور سب سے اچھا فن سمجھا جاتا ہے

کیونکہ یہ فن، کلام خدا کو ہماری نظروں کے سامنے منقش کر دیتا ہے کہ خطاطی یا خوش نویسی میں قرآن پاک کی کتابت بنیادی اہمیت کی حامل رہی ہے، یہی وجہ ہے کہ یہ فن مسلمانوں میں بہت مقبول رہا ہے۔ خوش نویسی کے فن کو قدیم زمانہ سے پسندیدگی کی نظر سے دیکھا جاتا ہے اور جو لوگ خوش خطی یا خوش نویسی کے لئے کوشش نہیں کرتے تھے، انہیں قابل ملامت سمجھا جاتا تھا۔ جامی کے یہ اشعار اسی حوالے سے ہیں:

حرفی کہ بخط بد نویسی
در وی ہمہ عیب خود نویسی
در خوبی خط اگر نکوشی
از بھر خدا نہ تیز ہوشی

ایران میں خوش نویسی کی اہمیت اتنی زیادہ تھی کہ خوش نویسی کو ”نصف علم“ کہا جاتا تھا:

”الخط نصف العلم“

ایک شاعر کہتا ہے کہ خوش خطی دلپذیر بھی ہے اور جسم میں روح کی طرح اہم بھی ہے، خوش نویسی دولت مند کے لئے عزت کے حصول کا ذریعہ ہے اور غریب آدمی کے لئے روزی کمانے کا وسیلہ ہے:

خط خوب ای برادر دلپذیر است
چو روح اندر تن برنا و پیرست
اگر منعم بود آرایش اوست
وگر درویش او را دستگیر است

قدیم زمانے میں جب چھاپے خانے نہیں تھے خوش نویسی صرف ایک فن ظریف کے طور پر ہی نہیں بلکہ ایک صنعت کے طور پر بھی رائج تھی، خوش نویسی سیکھنے کے لئے ایک ماہر استاد کی خدمت میں زانوئے تلمذتہ کرنا ہوتا تھا، کئی سال تک حروف لکھنے کی مشق کرنا ہوتی تھی پھر کہیں ”کتبہ“ لکھنے کی اجازت ملتی تھی۔ اُس دور میں عام طور پر خوش نویس صوفی مشرب

ہوتے تھے اگرچہ ان میں بعض حضرات حاکم وقت اور وزیرِ بادشاہ بھی ہوئے ہیں۔ اورنگ زیب عالم گیر ہندوستان کے شہنشاہِ خطِ نسخ اور خطِ نستعلیق لکھنے میں مہارت نامہ رکھتے تھے، اورنگ زیب کے ہاتھ سے لکھے ہوئے قرآنِ بزرگم میں بہت زیادہ شہرت و وقعت رکھتے ہیں، ان کی بیٹی زیب النساء بیگم جن کا تخلص مخنی تھا خوب صورت شعر کہنے کے علاوہ زیبائیِ خط سے بھی بہرہ ور تھیں اور خوش نویسی میں مہارت رکھتی تھیں۔ بعض شعرا بھی خطاطی کے فن میں ماہر ہوئے ہیں، مثلاً کاتبی ترضیزی (وفات ۸۵۰ھ)، طالب آملی (وفات ۱۰۳۶ھ)، وصال شیرازی (وفات ۱۲۶۲ھ)، یغمای جندقی (وفات ۱۲۷۶ھ) شاعرانِ باکمال بھی تھے اور اپنے زمانے میں خوش نویسی میں بھی کمال رکھتے تھے۔ بعض شعرا اور خوش نویس حضرات نے خوش نویسی کے فن پر شعر بھی کہے ہیں، جن میں سلطان علی مشہدی اور میر علی ہروی کے نام قابلِ ذکر ہیں۔

بعض شعرا نے خطاطی کے حوالے سے تو نہیں الہتہ حروف کے حوالے سے خوب صورت شعر کہے ہیں۔ حافظ کہتے ہیں:

نیست بر لوح دلم جز الف قامتِ دوست

چہ کنم حرفِ دگر یاد نداد استادم

اسی حوالے سے میر علی ہروی کا یہ شعر بہت خوب اور معانی خیز ہے:

چشمِ صداد و زلفِ دال و قد الف

طرہ لام است و دھان میم مراد

(یعنی آنکھیں صاد ہیں، زلفِ دال ہے قد الف ہے طرہ لام ہے اور دھان (میم)

میم مراد ہے۔)

بعض تاریخی کتابوں اور تذکروں میں ایک باب خوش نویسی یا خطاطی کے بارے میں بھی ہے۔ محمد بن علی بن سلیمان راوندی نے ”راحت الصدور و آیت السروز“ میں ایک فصل خوش نویسی کے لئے مختص کی ہے، اسی طرح دوسرے مورخین اور تذکرہ نویسوں نے

اپنی تالیفات میں ایک باب خوش نویسی پر بھی لکھا ہے۔

ایران کی خطاطی اپنی خوبصورتی اور فنکاری کے حوالے سے دنیا میں مشہور ہے۔ مغربی اہل نقد و نظر بھی خطاطی میں ایرانیوں کی باریک بینی، دقت اور قلم کاری کی خوبی کو دیکھ کر حیران رہ جاتے ہیں۔ اسلام سے پہلے ایران میں خطاطی کی کوئی روایت موجود نہیں تھی۔ اسلام کے بعد ایرانیوں نے عربی رسم الخط کو اپنایا۔ ایران میں اسلامی عہد سے پہلے تین خط رائج تھے:

۱. خط مٹی۔ یہ خط بائیں سے دائیں لکھا جاتا تھا۔ اس خط میں ۳۶ حروف ہوتے تھے۔ خط مٹی کی وجہ تسمیہ یہ بتائی جاتی ہے کہ اس خط میں لکھنے کے لئے ایک چھوٹی سی لوہے کی سلائی استعمال کی جاتی تھی اور وہ خط جو مٹی کی تختی پر بنائے جاتے تھے، مٹی یا کیل سے مشابہت رکھتے تھے۔

۲. خط اوستائی۔ یہ خط سامی الاصل خطوط کی طرح دائیں سے بائیں لکھا جاتا تھا۔ اوستائی خط میں ۴۴ حروف ہیں اور حروف ہی میں اصوات داخل ہیں سو تلفظ میں دقت نہیں ہوتی۔ زرتشتیوں کی مذہبی کتاب ”اوستا“ اسی خط میں لکھی گئی تھی، اسے خط دین دیری بھی کہا جاتا ہے۔

۳. خط پہلوی۔ یہ رسم الخط اشکانی اور ساسانی دور میں رائج تھا۔ خط پہلوی، خط آرامی سے ماخوذ ہے اور دائیں سے بائیں لکھا جاتا ہے۔ اس خط کی ایک خصوصیت یہ ہے کہ اس میں بہت سے الفاظ سامی زبان میں لکھے جاتے تھے اور فارسی میں پڑھے جاتے تھے، جیسے ہم اردو میں ”ع“ لکھتے ہیں جو ”عشر“ کی علامت ہے لیکن پڑھتے دس (۱۰) ہیں، اس طرز کو ”ہز وارث“ کہا جاتا ہے، یہاں اس بات کا ذکر کرنا مناسب ہوگا کہ دنیا میں جب خط (لکھنے پڑھنے کا طریقہ) ایجاد نہیں ہوا تھا تو انسان اپنے مقصد کو تصویروں کے ذریعے سے بیان کرتا تھا، مصر کے لوگ دوستی کے لئے کبوتر، دشمنی کے لئے سانپ، جنگ و جدل کے لئے شیر یا چیتا، امن و سلامتی کے لئے بکری، خوشی اور شادمانی کے لئے عورتوں

مردوں کے باہم رقص کی تصاویر بنا کر اپنے جذبات کو پیش کرتے تھے۔ قدیم ایران میں آنکھ کی تصویر دیکھنے کیلئے اور دو بازوؤں کی تصویر، جنگ کے لئے پیش کی جاتی تھی، اسی طرح انصاف کے تصور کو شتر مرغ کے پر سے پیش کیا جاتا تھا۔ قدیم ایران میں دو زبانیں: فارسی باستان اور اوستائی زبان رائج تھیں۔ فارسی باستان ایران کی آریائی قوم کی زبان تھی جو دو ہزار سال قبل مسیح ایران میں آکر آباد ہوئی تھی اور زبان اوستائی زرتشتیوں کی مقدس کتاب ”اوستا“ کی زبان تھی۔ فارسی باستان میں ایران کے ہخامنشی دور کے بہت سے کتبے موجود ہیں، ہخامنشی دور کے بعد ایران کے اشکانی دور میں پہلوی زبان رائج رہی ہے۔ پہلوی زبان قوم پارت کی زبان تھی جو ایران کے شمال مشرقی علاقے میں رہتی تھی، یہ زبان پہلی صدی عیسوی میں رائج ہوئی، طلوع عہد اسلامی کے بعد ایران میں فارسی دری عام طور پر رائج ہو گئی، اسے ہی فارسی پہلوی بھی کہتے ہیں۔ قدیم زبانوں (فارسی باستان اور زبان اوستا) کا رواج بتدریج ختم ہو گیا، اسی طرح قدیم ایرانی رسم الخط بھی آہستہ آہستہ منسوخ ہو گئے اور ایران میں عربوں کے خط نسخ اور خط کوفی نے عام رواج پایا۔

خط کوفی کو اسلام سے پہلے خط حیری کہتے تھے (چونکہ اہل حیرہ اس خط کو استعمال کرتے تھے اور حیرہ وہ جگہ ہے جس کے قریب مسلمانوں نے کوفہ کا شہر آباد کیا تھا) خط کوفی یا خط حیری کی ماں خط ”سٹرنجیلی سریانی“ ہے۔ یہاں یہ بات قابل ذکر ہے کہ عربستان کے بدو لکھنے پڑھنے سے زیادہ شغف نہیں رکھتے تھے لیکن اسلام سے پہلے قرن اول میں عربوں نے اہل شام و عراق سے روائط کی بنا پر ان سے خط عبرانی، خط سریانی اور خط بھٹی سیکھا، خط عبرانی تو متروک ہو گیا البتہ اسلام کے بعد خط سریانی سے خط کوفی اور خط بھٹی سے خط نسخ اخذ کیا گیا۔ اسلام کے آغاز میں عربی خط میں نہ نقطے ہوتے تھے اور نہ حرکات (زبر، زیر اور پیش) ہوتی تھیں۔ ابواسود دؤلی نے عربی حروف پر نقطے لگائے اور حرکات (زبر، زیر اور پیش) ابواسود کے شاگرد نصر بن عاصم نے حجاج بن یوسف ثقفی (وفات ۹۵ھ) کے حکم سے متعین کیں۔

مختصر یوں کہ خط فارسی خط کوفی سے مشتق ہوا اور خط کوفی خط سطرنجلی سریانی سے پیدا ہوا، خط سطرنجلی سریانی خط آرامی سے، خط آرامی خط فیلیقی سے، خط فیلیقی خط دیوطیقی سے، خط دیوطیقی خط ہیرا طیقی سے اور خط ہیرا طیقی خط کلنسی (ہیروگلیفی) سے وجود میں آیا۔ خط بطلی دراصل خط سطرنجلی ہی کی ایک شاخ ہے، یوں خط بطلی کا باوا آدم بھی خط ہیرا کلینف ہی ہے اور خط ہیرا کلنسی خط کوفی کا بھی جد امجد ہے۔

لندن کے میوزیم میں ایک قرآن پاک کے چند صفحات ہیں جو ابوقاسم بن ابراہیم نے خط کوفی میں ۴۲۷ھ میں لکھے اور مذہیب کئے تھے۔ اس عہد کے ایک اور نسخہ قرآن کے چند اوراق جو قرن چہارم ہجری سے متعلق ہیں اور خط نسخ میں ہیں، ایران کے آستان قدس رضوی کے عجائب گھر میں موجود ہیں۔

کہا جاتا ہے کہ ابو علی محمد ابن علی معروف بہ ابن مقلہ (۳۸۲ تا ۴۸۱ ق) نے جو عباسی خلیفہ مقتدر باللہ کا وزیر تھا، خط کوفی سے مندرجہ ذیل چھ خط ایجاد کئے تھے:

نسخ، ریحان، ثلث، رتاع، توقع و محقق۔

اگرچہ یہ خطوط پہلے بھی رائج تھے لیکن اتنے کامل نہیں تھے۔ ابن مقلہ نے خط نسخ کے قواعد و ضوابط بھی مقرر کئے۔ ابن مقلہ کے بارے میں کہا جاتا ہے کہ وہ عباسی عہد میں وزیر تھا، بہت اچھا شاعر تھا اور بہترین خطاط بھی تھا۔ راحت الصدور میں ہے کہ راضی باللہ خلیفہ وقت کے حکم سے دشمنوں کی ریشہ دوانیوں کی بنا پر اس کا دایاں ہاتھ کاٹ دیا گیا تھا اور قید خانے میں بند کر دیا گیا تھا۔ وہ قید خانے میں اپنے کئے ہوئے ہاتھ کو دیکھ کر رونا تھا اور کہا کرتا تھا کہ یہ وہی ہاتھ ہے جو قرآن پاک اور احادیث نبوی لکھتا تھا، ابن مقلہ دایاں ہاتھ کٹ جانے کے بعد اپنے بائیں ہاتھ سے بھی اسی روانی کے ساتھ کتابت کرتا تھا جس طرح وہ اپنے دائیں ہاتھ سے کرتا تھا۔ آخر کار خلیفہ کے حکم سے ابن مقلہ کو ۳۲۸ھ میں قتل کر دیا گیا۔ ابن مقلہ کے بعد علی ابن ہلال معروف بہ ابن ہواب (وفات ۴۲۳ھ) جو

خوش نویسی میں اپنے عہد میں یگانہ تھا، نے مذکورہ چھ خطوط کے نئے قواعد مرتب کئے، خط نسخ کو جس کا موجد ابن مقلدہ تھا مزید کمال عطا کیا، ساتویں صدی ہجری میں جمال الدین یاقوت بن عبداللہ مستنعمی (وفات ۶۹۸ھ) نے جو اسلامی عہد کا مشہور ترین خطاط تھا، مذکورہ خطوط کو کمال تک پہنچایا۔ یاقوت کے چھ شاگرد شیخ زادہ سہروردی، یوسف مشہدی، مبارک شاہ زرین قلم تھریزی، سید حیدر جلی نویس، نصر اللہ طبیب عراقی اور عبداللہ ارغون کالی اپنے عہد میں خطاطی کے استاد تھے اور خوش نویسی میں مہارت رکھتے تھے۔ مستنعمی آخری خلیفہ عباسی مستنعم باللہ کا غلام تھا، خلیفہ مستنعم نے یاقوت مستنعمی کی تعلیم و تربیت کی تھی اور اس کی تربیت ہی سے یاقوت مستنعمی اس بلند ترین مقام پر پہنچا تھا۔ خلیفہ مستنعم یاقوت کی بہت قدر کرتا تھا۔

سلجوقی عہد میں خط نسخ اور خط کوفی ایران میں رائج تھے۔ ایران میں عام طور پر شروع میں خط نسخ استعمال کیا جاتا تھا، ساتویں صدی میں خط تعلیق وجود میں آیا۔ آٹھویں صدی ہجری میں خط نسخ اور خط تعلیق کے ملاپ سے خط نستعلیق ایجاد ہوا۔ خط نستعلیق کو "عروس خطوط اسلامی" کہا جاتا ہے۔

میر علی تھریزی (امیر تیمور کا معاصر) پہلا شخص ہے جس نے خط نستعلیق کے قواعد مرتب کئے اور اسے دوسرے خطوط سے ممتاز کیا۔ تھریزی کے بعد میرزا جعفر بایسنقری (وفات ۸۶۰ھ) اظہر تھریزی (وفات ۸۸۰ھ)، سلطان علی مشہدی (وفات ۹۲۶ھ) نے خط نستعلیق کی تکمیل میں حصہ لیا۔ سلطان علی مشہدی کے بعد میر علی ہروی (وفات ۹۵۱ھ) نے خط نستعلیق کے قواعد کو مکمل کیا۔ میر عماد (وفات ۱۰۲۳ھ) ایران کا عظیم خوش نویس ہے اس نے خط نستعلیق کو اوج کمال تک پہنچایا۔

تیموری دور خطاطی کے حوالے سے سہری دور سمجھا جاتا ہے۔ مرزا بایسنقر اور امیر ایم سلطان خود بہت بڑے خطاط تھے۔ امیر ایم سلطان خاص طور پر چھ خطوط کا ماہر تھا، اس نے کئی قرآن لکھے جو آج کل بیس کے میوزیم میں موجود ہیں۔ تیموری بادشاہ حسین

باقرا کے دربار میں بہزاد نامی مشہور مصور کے علاوہ سلطان علی ابن محمد المشہدی اور میر علی حسینی جیسے خطاط بھی تھے۔ جب ہرات کا شہر ازبکوں کے قبضے میں آ گیا تو میر علی حسینی بخارا چلے گئے جہاں انہوں نے خطاطی کا ایک ادارہ قائم کیا۔ صفوی دور میں خطاطی کو کافی ترقی ہوئی، شاہ اسماعیل صفوی کے دربار میں شاہ محمود نیشاپوری تھا جو اس زمانے کا بہت عظیم خطاط تھا۔ کہتے ہیں کہ جب تبریز ترکوں کے قبضے میں جا رہا تھا تو شاہ اسماعیل نے خاص طور پر خصوصی انتظام کئے تھے تاکہ مشہور خطاط شاہ محمود شیرازی ترکوں کے قبضے میں نہ چلا جائے۔

نستعلیق کا ایک بہت بڑا استاد علی رضا عباسی (وفات ۱۶۲۸م) نے خطاطی میں بہت سے تجربے کئے، اس نے خط شکستہ نستعلیق ایجاد کیا۔ کچھ محققین کا خیال ہے کہ خط نستعلیق شکستہ سید شفیعا (وفات ۱۷۳۹م) نے ایجاد کیا تھا۔ عبدالمجید طالقانی نے صفوی عہد کے آخر میں خط شکستہ نستعلیق کی تکمیل کی تھی۔

کہا جاتا ہے کہ تبریز میں ۱۷۷۶م میں ایک بہت بڑا زلزلہ آیا تھا، جس سے تبریز کی ساری عمارتیں بل گئی تھیں اور بہت بڑی تباہی آئی تھی۔ زلزلے کے وقت جب لوگ اپنے گھروں سے باہر نکل رہے تھے اور پناہ کے لئے بھاگ رہے تھے تو انہوں نے دیکھا کہ ایک آدمی اپنے کمرے میں سکون سے بیٹھا ہوا لکھنے میں محو ہے۔ لوگوں نے چٹا کر کہا کہ تم کمرے سے باہر نکل آؤ چونکہ زلزلے کے شدید جھٹکے آرہے ہیں۔ وہ آدمی جب اپنی محویت سے باہر نکلا اور اس نے یہ دیکھا کہ لوگ چٹا رہے ہیں، تو اس نے بڑی متانت سے کہا کہ براہ کرم مجھے پریشان نہ کیجئے۔ لوگوں نے بتایا کہ سخت زلزلہ آیا ہے جس سے تقریباً سارا شہر تباہ ہو گیا ہے، ابھی تک زلزلے کے جھٹکے آرہے ہیں اور تم اپنے کمرے سے باہر آ جاؤ ورنہ تمہارے زندہ بچنے کا کوئی امکان نہیں۔ اس شخص نے کہا براہ کرم میری فکر نہ کرو اور نہایت فخر کے ساتھ اس نے ایک ورق دکھلایا جس پر حرف واؤ لکھا ہوا تھا اور کہا کہ دیکھو کہ یہ مشکل لفظ میں نے لکھ لیا ہے اور یہ کام میں نے ہزاروں کوششوں اور تجربات کے بعد تکمیل کو پہنچایا ہے، یوں بڑی محنت کے بعد میں اس حرف کو کامل طور پر لکھنے کے

لاؤق ہو گیا ہوں اور یہ کام جو میں نے انجام دیا ہے اس کی قیمت سارے شہر کی سلامتی اور میری زندگی سے زیادہ ہے۔

دورہٴ قاجار میں نستعلیق نے عام مقبولیت حاصل کی۔ اس دور کے مشہور ترین خوش نویس میرزا محمد حسین کاتب، سلطان شیرازی اور میرزا محمد رضا کلہر ہیں۔ انقلاب اسلامی کے بعد ایران میں ”نقاشی خطا“ کا زیادہ رواج ہوا ہے، خطاط حضرات نقاشی سے خطاطی کے فن کو ایک نئی نوع کی حسن و زیبائی بخشتے ہیں۔ اس فن کے استاد محمد احصائی، خلیل رسولی اور نصر اللہ انجہ ای ہیں۔

نقاشی ایران میں

نقش گری یا تصویر بنانا فطرت انسانی کا ایک تقاضا ہے جس میں حسن و زیبائی سے عشق و محبت کے علاوہ خالق کائنات سے مشابہت پیدا کرنے کی انسانی خواہش بھی پوشیدہ ہے۔ ایرانی حسن پسند بھی ہیں اور عموماً تخلیقی صلاحیتوں سے بہرہ ور بھی ہوتے ہیں، سو ایران میں نقش گری اور مصوری کی تاریخ بہت قدیم بھی ہے اور عظیم بھی۔

نقاشی یا مصوری ایران میں پرانے زمانے سے رائج ہے۔ فارس نامہ ابن بلخی (ص ۱۰۳) کے مطابق ایران میں جمشید بادشاہ نے نقاشی اور مصوری کی بنیاد ڈالی تھی۔ ”پروفیسور ہرتز فیلڈ“ (Hertz Feld) نے چند برتن دریافت کیے ہیں جو خوب صورت نقوش اور اشکال ہندی سے آراستہ ہیں۔ محققین کا خیال ہے کہ یہ برتن تین یا چار ہزار سال قبل مسیح سے متعلق ہیں۔ سہ اسی نوع کی چند ایشیا نہاوند میں بھی حاصل ہوئی ہیں۔ عہد ماد اور ہخامنشی دور سے متعلق کوئی آثار ایسے نہیں ملے جن کے بارے میں یقین کے ساتھ کہا جاسکے کہ یہ اس عہد کی مصوری یا نقاشی کو پیش کرتے ہیں۔ ساسانی عہد کا مشہور ترین نقاش مانی ہے جس نے تیسری صدی عیسوی میں ایک مذہب کی بنیاد بھی رکھی تھی، یہ شخص بہت عظیم نقاش بھی تھا، اس نے اپنی مذہبی کتابوں کو خوب صورت تصاویر سے آراستہ کیا تھا اور اس حوالے سے وہ اپنی ان کتابوں کو معجزہ کے طور پر پیش کرتا تھا۔

اسلامی عہد کے بعد کچھ عرصے تک ایران میں نقاشی یا مصوری پس منظر میں چلی گئی تھی کیونکہ اسلام میں تصویر کشی کو پسندیدگی کی نظر سے نہیں دیکھا جاتا۔ اردو دائرہ معارف اسلامیہ کے مطابق قدیم ترین یادگار اندر زمانہ کا مخلوطہ (۳۸۲ھ) ہے جس میں ۱۰۹ کتابی تصاویر موجود ہیں، سلجوقی دور میں سکوں پر تصویر بنانے کا چلن جاری ہوا۔ قدیم کتابیں جن میں تصاویر ہیں وہ طب سے متعلق ہیں یا میکائیکی فنون سے وابستہ ہیں مثلاً جزری کی کتاب ”الحیل الجامع بین العلم والعمل“ یا قزوینی کی کتاب ”عجایب المخلوقات“ ہیں۔ سب سے پہلا نقاشی اور مصوری کے فن کا مرکز اسلام میں مدرسہ بغداد یا ہرستان عراق تھا، خلافت عباسی کے زمانے میں چند خطی نسخے تیار ہوئے جو تصویروں پر مشتمل تھے۔ انہیں ہرستان عراق سے منسوب کیا جاتا ہے۔ کتاب ”کلید و دمنہ“ اور کتاب ”مقامات حریری“ میں تصویریں ہیں جو متن کی تشریح کے طور پر بنائی گئی ہیں۔ ”مقامات حریری“ کا ایک مصور نسخہ جس میں ۱۰۰ سے زیادہ تصویریں ہیں آج بھی بیس کے کتب خانے میں موجود ہے جسے مشہور مستشرق شیفر نے مذکورہ کتاب خانے کو عطا کیا تھا۔ گے نیویارک کے کتاب خانہ میں ابن بخشیشوع کی کتاب ”منافع الحیوان“ ہے جو فارسی میں ترجمہ ہے اور جس میں ۹۳ تصویریں ہیں، یہ نسخہ غازان خان (۶۹۵ تا ۷۰۲ھ) کے حکم سے تیار ہوا تھا۔

مغلوں کے عہد کا فن مصوری چینی طرز مصوری سے متاثر ہے۔ مشہور مورخ اور وزیر اعظم رشید الدین فضل اللہ (وفات ۷۱۸ھ) کے زیر سرپرستی بہت سے خوش نویس اور نقاش اس کے دربار میں ملازم تھے، اس کی کتاب ”جامع التواریخ“ منقش اور مصور بیس کی قومی لائبریری میں موجود ہے۔ یہ نسخہ ۷۱۵ھ اور ۷۱۵ھ کے عرصے میں لکھا گیا اور مصور ہوا تھا۔ تیوری دور میں تیور کی کوششوں سے بہت سے خطاط، نقاش اور مصور شہر سمرقند میں جمع ہو گئے تھے۔ جانشینان تیور میں تیور کے بیٹے شاہ رخ اور اس کے پوتے ہاسنفر ابراہیم سلطان اور سکندر بن عمر شیخ نے نقاشی اور مصوری کی ترقی میں بہت زیادہ حصہ لیا۔ شاہ رخ نے ہرات کو اپنا پایہ تخت بنایا، اس کے زمانے میں ملک میں امن و امان تھا سوشل

ہرات ہنر پیشہ افراد اور خاص طور پر مصوروں اور نقاشوں کا مرکز بن گیا تھا۔ اس زمانے کی ایک یادگار ”معراج نامہ“ کا نسخہ خطی ہے جو مصور ہے اور جس کی تصاویر میں چینی اسلوب پایا جاتا ہے، یہ خطی نسخہ کتاب خانہ ملی پیرس میں محفوظ ہے۔ تیموری عہد کا ایک مشہور نقاش بہزاد (ولادت ۸۵۳ ہجری) ہے، اس نے نقاشی کے فن کو پیر سید احمد تبریزی سے حاصل کیا تھا۔ سلطان حسین باقرا اور اس کا وزیر امیر علی شیر نوائی بہزاد کے بڑے قدر دان تھے۔ تیموریوں کی حکومت کے خاتمے کے بعد بہزاد شاہ طہماسب کے دربار سے وابستہ ہو گیا۔ ”تاریخ نقاشی در ایران“ میں ہے کہ جب ۹۲۰ھ میں شاہ اسماعیل اور عثمانی ترکوں کی جنگ ہوئی تو بادشاہ اسماعیل جسے بہزاد بہت عزیز تھا نے حکم دیا کہ بہزاد مصور اور شاہ محمود نیٹاپوری خوش نویس کو چھپا دیا جائے تاکہ وہ دشمن کے ہاتھ نہ آئیں۔ بادشاہ کے حکم کے مطابق ان دونوں کو ایک صندوق میں چھپا دیا گیا اور جنگ کے خاتمے کے بعد دونوں دربار میں واپس آ گئے اور بادشاہ اسماعیل کو اطمینان ہو گیا۔ نویں صدی ہجری کا ایک اور استاد مصور قاسم علی ہے، ”خمسہ نظامی“ کا ایک مصور نسخہ خطی جو ۸۹۹ھ میں قاسم علی نے تیار کیا تھا خود اس کے دستخطوں سے برطانیہ کے میوزیم میں موجود ہے۔

شاہ طہماسب کے زمانے میں مصوری کو بہت پذیرائی ملی۔ اس کے زمانے میں خواجہ میرک، حاج میرک اور آغا میرک اصفہانی مشہور نقاش تھے۔ سام میرزا جو شاہ طہماسب کے بھائی ہیں لکھتے ہیں کہ آغا میرک شاہ طہماسب کے دربار کا نقاش ہے جو اپنا ثانی نہیں رکھتا۔ شاہ طہماسب کے دربار میں مظفر علی ایک اور نقاش تھا جو اپنے عہد میں اپنے فن میں مہارت کامل رکھتا تھا۔ مظفر علی بھی بہزاد کا شاگرد تھا، یہ وہی شخص ہے جس نے اصفہان کے چہل ستون پر اور قصر شاہی میں نقاشی اور تصویر کشی کی تھی۔ میر سید علی اور عبدالصمد بھی شاہ طہماسب کے دربار کے نقاش تھے۔ ہمایوں میر سید علی کے فن سے بہت متاثر ہوا تھا، اس نے میر سید علی کو مادر الملک کا لقب عطا کیا تھا، یہ اس وقت کی بات ہے جب ہمایوں نے ایران میں پناہ لی ہوئی تھی۔ ہمایوں نے میر سید علی اور عبدالصمد سے

مصوری کا فن بھی سیکھا تھا۔

شاہ عباس نے ایران کے پایۂ تخت کو اصفہان منتقل کر دیا تھا، اس حوالے سے اصفہان میں نقاشی اور مصوری نے خوب مقبولیت پائی۔ اس دور میں ایرانی مصوری اور نقاشی نے مغربی مصوری کے اثرات کو بھی قبول کیا کیونکہ اس زمانے میں ایران میں انگریزوں اور مغربی ممالک کے سفیروں کا اثر و نفوذ بہت زیادہ ہو گیا تھا۔ شاہ عباس دوم (گیارہویں صدی ہجری) مغربی نقاشی کے اسلوب کو بہت پسند کرتا تھا، اس نے محمد زمان نقاش کو چند ایرانی نوجوانوں کے ساتھ روم بھیجا تھا کہ اس عہد میں روم یورپ میں فنون لطیفہ کا مرکز تھا تاکہ یہ لوگ وہاں کے فن کا مطالعہ کریں اور فن نقاشی میں مہارت حاصل کریں۔ اس حوالے سے بھی اس دور کی تصاویر میں مغربی اثرات نمایاں ہیں۔

قاچاری دور (انیسویں صدی عیسوی) میں میرزا ابوالحسن خان ملقب بہ صلح الملک بہت بڑا نقاش اور مصور تھا۔ اس دور کا ایک اور مصور میرزا محمد خان ملقب بہ کمال الملک (وفات ۱۳۱۹ھ) نے نظیر مصور بھی تھا اور فنون لطیفہ کی ایک اکیڈمی کا بانی بھی، اہل ایران اسے نہایت ادب و احترام سے یاد کرتے ہیں اور اسے ”نقش و رنگ“ کا جادوگر کہا جاتا ہے۔ ویسے بھی مصوری میں مصور خطوط اور رنگوں کے توازن سے جادوگری دکھاتا ہے جس طرح موسیقی میں موسیقار لفظوں اور آہنگوں کے توازن سے جادو جگاتا ہے۔

موسیقی ایران میں

یونانی فلسفی فیثا غورث اور مسلم اہل فکر اخوان الصفا کا نظریہ ہے کہ نظام کائنات اور نفس انسانی کی اساس موسیقی کے اصول پر ہے، وہ یوں کہ موسیقی بھی علم ہندسہ اور علم نجوم کی طرح علم ریاضی ہی کی ایک شاخ ہے اور تمام نظام کائنات میں ریاضی کے اصول کارفرما ہیں۔ وہ تناسب، توازن یا ہم آہنگی کا اصول جو موسیقی کی جان ہے وہی اصول نظام کائنات کی بھی اساس ہے اور اسی اصول پر نفس انسانی بھی قائم ہے کہ نفس یا مزاج میں اعتدال و ہم آہنگی کے معدوم ہونے کا نام موت ہے۔ کچھ اہل فکر و نظر کا خیال ہے کہ

موسیقی سیرت انسانی کو نئے سانچوں میں ڈھالتی ہے، یہ انسانی روح کو اعتدال و توازن اور ہم آہنگی سے ہمکنار کرتی ہے۔ موسیقی صرف جذبے اور سیرت ہی میں پاکیزگی پیدا نہیں کرتی بلکہ اس سے بہت سے امراض کا علاج بھی کیا جاتا ہے، سنگیت کا سُر تال جسم اور روح کو صحت و نفاست عطا کرتا ہے۔ موسیقی ذہن کو لطیف، طبیعت کو نرم اور قلب کو مسرور ہی نہیں کرتی بلکہ روح کو تازگی بھی بخشتی ہے۔ بعض اہل دل کی نظر میں چنگ و ساز کی آواز میں تسبیح پڑھنے کا ایک رنگ پایا جاتا ہے، بقول ایک شاعر کے یہ چنگ و عود تو انت حسبی انت کافی یا وود کا ورد کرتے ہیں:

چیسمت سی دانسی صدای چنگ و عود؟

انت حسبی، انت کافی یا وود

جو لوگ موسیقی کو پسند کرتے ہیں وہ عام طور پر ذہین، عدل دوست اور نیک دل ہوتے ہیں، اہل دانش اور اہل دل ہی موسیقی سے دلی لگاؤ رکھتے ہیں۔ کہتے ہیں کہ ایک ایرانی بادشاہ کا انتقال ہو گیا، اس کا ایک شیر خوار بیٹا تھا، درباریوں نے اس کے ہاتھ پر بیعت کرنا چاہی لیکن وہ یہ جاننا چاہتے تھے کہ کیا یہ شیر خوار بادشاہت کے لائق بھی ہے یعنی ذہین اور عدل دوست بھی ہے؟۔ سو سارے اہل دانش و حکمت نے فیصلہ کیا کہ کسی سازندے کو بلایا جائے جو اس بچے کے سامنے ساز بجائے، اگر بچہ ساز کے نغموں کو سن کر تاثر کا اظہار کرے تو قاتل و دانا ہوگا، چنانچہ جب سازندے نے ساز بجایا اور گانے والے نے نغمہ گایا تو وہ شیر خوار بچہ ہنسا اور اس نے ہاتھ پیر ہلانے شروع کر دیئے۔ سارے اہل دربار نے اس بچے کی قدم بوسی کی اور اس کے سر پر تاج رکھ دیا۔

موسیقی کے ذریعے ہمارے دل پر غم اور خوشی کے جذبوں کا اثر براہ راست مرتسم ہوتا ہے، ایک دانشور کے بقول موسیقی اظہار کی خالص صورت ہے۔ شاعری کی طرح موسیقی سے لطف اندوز ہونے کے لئے ذہن پر بوجھ ڈالنے کی چنداں ضرورت نہیں ہوتی کہ موسیقی الفاظ معانی اور تصورات کے بوجھ سے بوجھل نہیں ہوتی۔ ہر مٹ ریڈ نے لکھا ہے

کہ موسیقار وہ واحد ہستی ہے جو اپنے شعور کے بطون سے فنی تخلیق کو جنم دیتا ہے ورنہ دوسرے فنکار تو ظاہری دنیا سے کچا مواد حاصل کرنے پر مجبور ہوتے ہیں مثلاً مصور رنگ کا دست نگر ہے شاعر الفاظ کا اور معمار چوڑے اور گارے کا۔ لہذا البتہ موسیقی موسیقی میں فرق ہے! ایک موسیقی سینما ہال کی ہے جس سے نفس کو لذت ملتی ہے ایک موسیقی کسی بلند پایہ موسیقار کی ہے جس سے روح کو راحت ملتی ہے جو دل کی آواز ہے۔ قرآن پاک کی آیات میں جو آہنگ ہے وہ موسیقی کی روح ہے اور قاری کی قراءت اس کے اظہار کی ایک صورت ہے قرآنی آیات کے پڑھنے اور سننے سے روح کو تازگی ان کے سمجھنے سے دماغ کو روشنی ملتی ہے اور ان پر عمل کرنے سے دنیا اور آخرت دونوں سنور جاتی ہیں۔

”انسائیکلو پیڈیا ایرانیکا“ اور ”دانشنامہ ادب فارسی“ لکھے کے مطابق لفظ موسیقی یونانی لفظ (Mousike) جو لاطینی میں Musica ہے، سے مشتق ہے۔ ”بہارِ عجم“ نے لفظ موسیقی کو سریانی بتایا ہے جس کے معنی علم سرود کے ہیں۔ ”جوہر الاسرار“ میں شیخ آذری نے اس لفظ کو مو (ہوا) سقی (گرہ) سے مرکب بتایا ہے۔ ان کی نظر میں موسیقی کا ماہر ہوا کو گرہ دیتا ہے۔ عبدالحمید لازقی نے ”زین الالحان فی علم التالیف الاوزان“ میں اس لفظ کو یونانی بتایا ہے جو موسیٰ بمعنی نغمہ و سرود اور قی بمعنی موزوں و مطبوع سے مرکب ہے۔ شیخ شہاب الدین عجمی ”رسالہ الانعام“ میں فرماتے ہیں کہ حضرت موسیٰ نے اپنے عصا کو پتھر پر مار کر بارہ چشمے جاری کئے تھے، اس وقت ندائے حق آئی تھی کہ ”یا موسیٰ ق“ یعنی اے موسیٰ اس آواز کی حفاظت کر۔ اسی سے لفظ موسیقی وجود میں آیا۔ لہذا ایرانی اساطیر میں ستارہ زہرہ کو جسے ماہید یا ماہینا بھی کہتے ہیں خدائے موسیقی کہا جاتا ہے۔ ”ادبیات فارسی“ میں ماہید کو چنگی، بریط ساز، غنون زن اور رودگر فلک کے نام سے یاد کیا جاتا ہے۔ ایرانی روایات کے مطابق جمشید اور سکندر فن موسیقی کے موجد ہیں۔ اہل یونان اپالو کو اور ہندو مہادیو کو موسیقی کا خالق خیال کرتے ہیں۔ ”غیاث اللغات“ کے مصنف کہتے ہیں کہ بقول فخرالدین رازی سلیمان علیہ السلام کا شاگرد فیثاغورث موسیقی کا موجد ہے، بعض کا خیال ہے کہ

حضرت داؤد علیہ السلام نے موسیقی کو ایجاد کیا تھا۔

فیثا غورث اور افلاطون نے کہا تھا کہ انسان پر موسیقی اور نعمات کا اثر اس لئے ہوتا ہے کہ اس سے پہلے کہ ہماری روح خداوند تعالیٰ سے جدا ہوئی اس نے آسمانی نغمے سنے تھے اور ان سے وہ مانوس تھی، موسیقی چونکہ ہماری پرانی یادوں کو بیدار کر دیتی ہے اور ہمیں وجد میں لے آتی ہے اس لئے موسیقی سے ہمارا لگاؤ فطری ہے، اس سے منع کرنا موجب فساد روحانی اور قانون قدرت میں دخل اندازی کے مترادف ہے۔ بقول حضرت علی ہجویریؒ حضرت داؤد کو حق تعالیٰ نے اچھی آواز دی تھی، جب آپ نعمات الٰہیہ تو جانور اور انسان جمع ہو جاتے تھے۔ حدی کی آواز سے اونٹ مست ہو جاتے ہیں۔ چھوٹے بچے ماں کی لوری سن کر رونا چھوڑ دیتے ہیں اور لوری کی لذت یوں محسوس کرتے ہیں کہ سو جاتے ہیں۔ انہی کا قول ہے کہ جو شخص یہ کہتا ہے کہ مجھے گانا یا موسیقی پسند نہیں، وہ یا تو جھوٹا ہے یا منافق ہے یا پتھر دل ہے یا وہ انسان ہی نہیں ہے۔^۹

یہ بھی کہا جاتا ہے کہ جب حضرت یوسفؑ کو ان کے بھائیوں نے کنویں میں ڈال دیا تو حق تعالیٰ نے اس کنویں میں ایک سانپ پیدا کر دیا جو سریلی آواز میں تسبیح کرنا رہا جس کی لذت سے حضرت یوسفؑ کو کنویں کی وحشت اور تنہائی سے رہائی ملی، اسی طرح کہتے ہیں کہ جب حضرت موسیٰؑ کبھی وحشت محسوس کرتے تو ان کا عصا تسبیح پڑھتا تھا جس سے وہ وحشت دور ہو جاتی تھی۔ (شاید وہ تنہائی کی وحشت دور کرنے کیلئے عصا کو یعنی لائھی کو زمین پر مارتے ہوئے، جس سے تنہائی کی وحشت کم ہو جاتی ہوگی، واللہ اعلم)

ایران موسیقی کے حوالے سے دنیا میں مشہور ہے۔ ایرانی روایات میں ہے کہ موسیقی کا ماخذ ایک پرندہ ققنس یا موسیقار ہے جس کی چونچ میں سات سوراخ ہوتے ہیں اور ہر سوراخ سے ستر راگ نکلتے ہیں۔ قدیم زمانہ میں شاہان ایران کے محلوں کے دروازے پر ہر روز پانچ مرتبہ نثارہ بجایا جاتا تھا جسے وہ نوبت کہتے تھے۔ ایران میں موسیقی ریاضیاتی ہے اس کے بارہ مقامات علم نجوم کے بارہ برجوں پر تقسیم کئے گئے اور چوبیس

گھنٹوں کی رعایت سے ۲۴ راگ بنائے گئے ہیں۔ اوستا کا قدیم ترین حصہ گاتھا ہے جو گیتوں پر مشتمل ہے (ویسے بھی گاتھا یا گیتا یا گیت ایک ہی لفظ کی مختلف صورتیں ہیں) نقارے کو ایران کا قدیم ترین ساز سمجھا جاتا ہے۔ نقارہ کو بی یا نوبت نوازی قدیم زمانے سے راج ہے۔ نقارے کو ددمہ اور دبدبہ بھی کہا جاتا تھا۔ چند باجے مثلاً کرنا، کوس، نے، ڈھول اور نقارہ تخت نشینی یا جنگ کے وقت یعنی رزم و بزم کے موقع پر استعمال ہوتے تھے۔ ایران کے عہد ماد اور عہد ہخامنشی میں موسیقی کے باب میں تفصیل نہیں ملتی البتہ یونانی مصنفوں نے اس عہد کی ایرانی موسیقی کا مختصراً ذکر کیا ہے۔ کوروش کبیر کے زمانے میں جنگی ترانے موجود تھے اور جنگ میں سپور ساز کے ساتھ جنگی ترانے گائے جاتے تھے۔ ملے ساسانی دور میں محفلوں کی رونق کے لئے رود و سرود کو لازمی سمجھا جاتا تھا۔ خسرو پرویز اور بہرام گور کے دربار میں موسیقی کو بڑی پذیرائی ملی تھی، خود بہرام رقص و سرود کا شیدائی تھا، اس نے ہندوستان سے ہزاروں گانے اور ساز بجانے میں مہارت رکھنے والی عورتیں منگوائی تھیں۔ مشہور زمانہ موسیقار ”باربد“ خسرو پرویز ہی کے دربار سے وابستہ تھا، ایران میں باربد کو موسیقی میں وہی شہرت حاصل ہے جو ہندوستان میں تان سین کو ملی تھی۔ خسرو پرویز کے عہد میں موسیقی کو بہت مقبولیت حاصل ہوئی۔ باربد، نکلیسا، بامشاہ، رامتین اور سرکش اس عہد کے مشہور موسیقار تھے۔ باربد نے سات خراسانی راگ، تین سوساٹھ راگ اور راگنیاں وضع کی تھیں، جو ہفتہ کے سات دن، مہینہ کے تیس روز اور سال کے ۳۶۰ دن سے مطابقت رکھتے تھے۔ باربد کا پسندیدہ ساز برہٹ تھا۔ کہا جاتا ہے کہ ”برہٹ“ لفظ باربد ہی کی ایک صورت ہے۔ کہتے ہیں کہ نکلیسا چنگ بجانے میں ماہر تھا۔ اس نے ایک مجلس میں ایک آہنگ ”جامہ دران“ کے عنوان سے اس طور سے بجائی کہ تمام اہل مجلس نے واقعی اپنے اپنے کپڑے پھاڑ لئے۔ ساسانیوں کے عہد میں ایک آہنگ نوروز کے نام سے بھی تھی، اس دور میں مشہور ساز ”نے“ یا ”نای“، رباب، چنگ اور برہٹ تھے۔ ان سازوں کے علاوہ طنبور، سرمائی، جلیجل وغیرہ بھی ایران میں راج تھے۔ خسرو پرویز نے اپنے غلام سے پوچھا تھا کہ سب

سے اچھی آواز کونسی ہے؟ اس نے جواب میں کہا تھا کہ سب سے خوش آئند ترین آواز صدائے ساز تار ہے یعنی اکتارہ ساز کی آواز ہے اور کامل ترین آواز انسان کی آواز ہے۔ ایران میں اب رانج ساز مندرجہ ذیل ہیں:

تار، ستار، عمو، سنتور، تومبک اور دف وغیرہ۔

محمد بن زکریا رازی (۳۲۳-۲۵۱ھ)، فارابی (۳۳۹-۲۵۹ھ)، بوعلی سینا (۳۲۸-۳۷۰ھ)، اثنان الصفا اور صفی الدین ارموی (۲۹۳-۶۳۱ھ)) نے موسیقی پر کتابیں تصنیف کی ہیں۔ غزالی، ابوالمعالی کیکاؤس بن وشمگیر مصنف ”قابوس نامہ“، علی ہجویری، نصیر الدین طوسی اور جلال الدین دوانی نے موسیقی پر اظہار خیال کیا ہے۔ نصیر الدین طوسی نے ایک رسالہ اور قطب الدین شیرازی نے اپنی تصنیف ”درالتاج“ میں موسیقی پر ایک باب مختص کیا ہے۔ خواجہ کمال الدین ابوالفضل عبدالقادر مراغی (وفات ۸۳۷ھ) کی فارسی میں موسیقی پر ایک کتاب ”جامع الالغان“ ہے جس کی اس نے تلخیص مقاصد الالغان کے عنوان سے کی جو ایک مقدمہ اور بارہ ابواب پر مشتمل ہے۔ شاعروں میں رودکی، فردوسی، فرخی، منوچہری، خاقانی، نظامی گنجوی، مولوی، سعدی، حافظ موسیقی سے بڑی دلچسپی رکھتے تھے، رودکی چنگ بجانے میں ماہر تھا۔ رودکی کا شعر ہے:

رود کی چنگ برگرفت و نواخت

بادہ انداز کو سرود انداخت

اس نے اپنی غزل:

بوی جوی مولیاں آید ہمی

اس انداز سے گائی تھی کہ نصر بن احمد، جس نے مدت سے بخارا شہر سے دور قیام

کیا ہوا تھا اور جس کے درباری اپنے شہر کی یاد میں گھل رہے تھے، فوراً بخارا واپس چلا گیا۔

کہتے ہیں فارابی نے سیف الدولہ ہمدانی کی مجلس میں ایک آہنگ بجایا، تمام حاضرین ہنسنے لگے پھر اس نے ایک آہنگ بجایا سب حاضرین رونے لگے، اس کے بعد پھر اس نے ایک ساز بجایا جس سے سب لوگ سو گئے اور فارابی اس مجلس سے باہر چلا گیا۔

ناصر الدین شاہ تاجپار نے اپنے محافظوں کو فوجی باجا بجانے کی تعلیم دینے کے لئے ایک فرانسیسی کو مقرر کیا تھا۔ اسی دور کا ایک اور موسیقار علی نقی خان وزیری تھا جس نے ایرانی اور مغربی موسیقی پر ایک کتاب لکھی تھی۔

صوفیہ اور موسیقی

صوفیہ میں سماع کے حوالے سے موسیقی کا رواج رہا ہے کہ سماع یا توالی کا ایک جز موسیقی بھی ہے کیونکہ قوال ساز کے ساتھ صوفیانہ یا عارفانہ کلام پیش کرتے ہیں۔ اگرچہ بعض صوفیہ سماع کے منکر ہیں خاص طور پر نیشبندی سلسلہ کے صوفیہ سماع کو پسند نہیں کرتے، اس حوالے سے حضرت بہاء الدین نیشبندی جو نیشبندی سلسلہ کے بانیوں میں سے ہیں، اُن سے سماع کے بارے میں یہ قول منسوب کیا جاتا ہے:

”من انکار نمی کنم و این کار نمی کنم“

یعنی نہ سماع سنتا ہوں نہ اس کا منکر ہوں۔ بہر حال جو صوفیہ رقص و سرود کو جائز سمجھتے ہیں وہ اس کا جواز قرآن و حدیث سے پیش کرتے ہیں۔ صور اسرافیل بھی باجے کے ساتھ ایک نغمہ ہوگا جسے سن کر لوگ جان دے دیں گے اور دوسرا صور اس قدر روح افزا اور جان پرور ہوگا کہ تمام مردے رقص کرتے ہوئے قبروں سے نکل آئیں گے۔ جنت میں بھی موسیقی ہوگی، فرشتے سریلی آواز میں کہتے ہوئے سلام ”علیکم طیبم فسادخلوہا خالدین“^{۲۲} بعض مفسرین کہتے ہیں کہ اس آیت: اللین آمنوا و عملوا الصلحت فہم روضۃ یحیرون^{۲۳} میں یحیرون سے مراد سماع (یا موسیقی) ہے۔ ایک حدیث میں ہے کہ اللہ تعالیٰ نے ہر نبی کو حسن صوت عطا کی ہے۔ یہ آیت ان انکو الاصوات لصوت الحمیر^{۲۴} (یعنی سب سے مکروہ آواز گدھے کی ہے) بتاتی ہے کہ خدا کو

اچھی آواز پسند اور بری آواز ناپسند ہے، حضرت عبداللہ انصاریؓ فرماتے ہیں کہ بہشت میں عارفین کے لئے تین چیزیں ہوں گی، سماع و شراب و دیدار۔ سماع کے بارے میں اللہ تعالیٰ نے فرمایا ”فہم فی روضة یحییرون“^{۵۰} اور شراب کے بارے میں فرمایا ”وسقاهم ربہم شراباً طہوراً“^{۵۱} دیدار کے لئے فرمایا کہ ”وجوہہ یومئذ ناظرۃ الی ربہا ناظرہ“^{۵۲}۔ سماع کانوں کے لئے، شراب ہونٹوں کے لئے اور دیدار آنکھوں کے لئے ہے۔ سماع اہل وجد کے لئے، شراب عاشقوں کے لئے اور دیدار محبت کرنے والوں کے لئے ہے۔ سماع سے طرب بڑھتی ہے، شراب سے زبان کھلتی ہے اور دیدار حق انسانی صفت کو ختم کر دیتا ہے یعنی عارف کو فنا فی اللہ کے مقام پر فائز کرنا ہے۔

سماع و قوالی کو موسیقی کی اعلیٰ و اشرف صورتیں کہا جاسکتا ہے، ابن خلدون نے موسیقی کو صنعت شریف کہا ہے، البتہ موسیقی اگر صحیح لوازم اور ماحول کے ساتھ نہ ہو تو معاشرے میں موجب فساد بن جاتی ہے اور سیرت و کردار کیلئے ہلاکت خیز ثابت ہو سکتی ہے۔ موسیقی کو حیوانیت کے فروغ کا ذریعہ بننے کے بجائے نفس کی تطہیر کا وسیلہ بنا چاہیے۔

ایک دفعہ جنوبی ہندوستان کا ایک ستار نواز جو بڑا ماہر فن تھا، بادشاہ ہند کو اپنا ستار سنانے کی غرض سے دہلی شہر میں آیا۔ اس کی عادت تھی کہ حکمرانوں کو ستار سنانے سے پہلے تھمکا کسی درویش کو ستار سنانا تھا۔ دہلی پہنچ کر اس نے دریافت کیا کہ آج کل دہلی میں سب سے بڑے بزرگ عالم کون ہیں؟۔ لوگوں نے بتایا کہ اس شہر کے سب سے بڑے عالم حضرت شاہ عبدالعزیز محدث دہلویؒ ہیں۔ چنانچہ وہ حضرت کی خدمت میں حاضر ہوا اور اپنا مدعا پیش کیا۔ آپ نے فرمایا بھائی میں تو مولوی ہوں مجھے باجوں سے کیا نسبت؟ لیکن جب اس نے اصرار کیا تو آپ مان گئے۔ ستار نواز نے نہایت مہارت کے ساتھ ستار بجانا شروع کیا۔ ایک موقع پر آپ نے فرمایا کہ تم نے یہاں غلطی کی ہے۔ یہ سن کر اس نے ستار کو زمین پر دے مارا اور توڑ دیا اور کہنے لگا کہ جس شہر کے مولوی لوگ جنہوں نے گانے بجانے سے کوئی سروکار نہیں رکھا اس قدر باکمال ہوں کہ انہوں نے میری ذرا سی

غلطی پکڑی تو وہاں کا بادشاہ کیسا ماہر فن ہوگا؟ ساتھ ہی اس نے کہا حضور مجھ سے غلطی ہوئی ہے لیکن وہ اس قدر معمولی تھی کہ بڑے سے بڑا ماہر فن بھی اسے پکڑ نہیں سکتا تھا، آپ نے کیسے پکڑی؟ آپ نے فرمایا کہ اس قسم کا اتار چڑھاؤ ہم کائنات کے زمزموں میں ہمیشہ سنتے رہتے ہیں لیکن تمہارے کام میں ہمیں کچھ ماموزونیت نظر آئی جو بتا دی۔

شمس تھریڑ کہتے ہیں کہ ایک نوجوان مرید کو اس کے شیخ نے سماع سننے سے منع کر دیا کیونکہ حاکم شہر نے نوجوانوں کیلئے سماع کے سننے پر پابندی لگائی ہوئی تھی۔ مرید کے دل میں ایک رسوئی پیدا ہو گئی اور وہ سخت بیمار ہو گیا۔ طبیب کو مرض سمجھ میں نہیں آیا اور وہ نوجوان مرید اسی بیماری میں چل بسا۔ طبیب نے اس کا پیٹ چاک کیا اور دیکھا کہ اس کے دل میں ایک رسوئی ہے جو عقیق کی طرح سرخ ہے اس نے اسے فروخت کر دیا، وہ عقیق دست بدست خلیفہ تک پہنچ گیا۔ اس نے خرید کر اپنی انگوٹھی میں جڑ لیا۔ اتفاق سے ایک دن وہ حاکم اس انگوٹھی کو پہن کر محفل سماع میں گیا کہ اچانک دیکھا کہ کپڑے خون آلود ہو گئے اور کوئی زخم بھی نظر نہیں آیا۔ جب نظر انگوٹھی پر پڑی تو دیکھا کہ عقیق پگھل گیا تھا۔ حاکم شہر نے تفتیش کی، طبیب کو بلایا، اس نے سارا ماجرا بتا دیا۔

ایک خانقاہ میں سماع ہو رہا تھا۔ قوال نہایت خوب و لطیف آواز میں گارہے تھے لیکن کسی صوفی پر اس سماع کا کوئی اثر نہیں ہو رہا تھا۔ خانقاہ کے شیخ نے کہا دیکھو مجمع میں کوئی غیر صوفی تو نہیں گھس آیا۔ دیکھا تو کوئی غیر شخص نہیں ملا۔ شیخ نے فرمایا کہ جوتے ڈھونڈو اور ان کو گنو کیا وہ حاضرین کی تعداد کے مطابق ہیں؟ لوگوں نے کہا ہاں ایک جوتا کسی غیر شخص کا ہے۔ فرمایا اس جوتے کو خانقاہ سے باہر رکھ دو۔ حکم کی تعمیل کی گئی اور فوراً سماع میں اثر پیدا ہو گیا اور صوفیہ جھومنے لگے۔

مشہور سیاح ابن بطوطہ نے اپنے سفر نامہ میں لکھا ہے کہ ایک شہر کی خانقاہ میں عشا کی نماز کے بعد تمام درویشوں نے آگ کا الاؤ تیار کیا اور اس پر رقص کرنا شروع کر دیا بلکہ آگ پر لوٹنا شروع کر دیا۔ ان درویشوں کے شیخ نے مجھ سے میرا قیمتی چوغہ

مانگا جو میں نے دیدیا، اس نے اسے پہن کر آگ میں رقص کرنا اور لوٹنا شروع کر دیا۔ یہاں تک کہ آگ بجھ گئی، رقص کرنا بھی موقوف ہو گیا اور شیخ نے میرا چونغ صحیح و سالم مجھے واپس کر دیا اور مجھے حیرت زدہ بھی کر دیا^{۱۸}۔ یہ تھا ایران میں موسیقی کا جائزہ، انقلاب اسلامی کے بعد ایران میں موسیقی پاکیزگی، تہذیب و شانستگی اور اسلامی رکھ رکھاؤ کے ساتھ رائج ہے۔

کسی اہل دل کا قول ہے کہ انسان بھی عجیب ”حیرت رسیدہ“ حیوان ہے، نعمات دل پذیر سنتا ہے تو حیران ہوتا ہے، کائنات کی وسعتوں اور پہنائیوں کے باب میں سوچتا ہے تو حیران ہوتا ہے، سرفلک پہاڑ اور عمارات دیکھتا ہے تو حیران ہوتا ہے، لیکن نہ اپنے ذہن کی بلندیوں کے باب میں سوچ کر حیران ہوتا ہے، نہ اپنے قلب کی گہرائیوں اور پہنائیوں کو دیکھ کر حیران ہوتا ہے اور نہ اپنے ضمیر کی موسیقی یعنی آواز سن کر حیران ہوتا ہے۔ ایک اور اہل فکر و نظر کا بڑا ہی خوب صورت اور پر معانی قول ہے کہ موسیقی آوازوں کی معنوی تعمیر و ترتیب ہے اور معماری خشت و سبک کی معنوی موسیقی ہے۔

معماری ایران میں

انسان کی بنیادی ضرورتیں تین ہیں: خوراک، لباس اور گھر۔ ابتدا میں انسان غاروں میں رہتا تھا، پھر اس نے زرخیز اور پانی رکھنے والی زمینوں میں آبادیاں قائم کیں، درختوں کی شاخوں اور پتوں سے سر ڈھانپنے کے لئے جھونپڑیاں بنا کیں اور آہستہ آہستہ اس کی جدت پسند طبیعت نے اسے نئی راہیں دکھلائیں، خوب صورت مکانات اور آرامتہ پیراستہ محلات تعمیر ہونا شروع ہوئے اور اب تو آسمان سے باتیں کرنے والی عمارات وجود میں آ رہی ہیں اور فن معماری سائنسی بنیادوں پر استوار ہو کر دنیا میں ایک اہم اور مفید پیشے کے طور پر ابھر رہا ہے۔ ایران میں فن معماری کی تاریخ بہت پرانی ہے۔ ایران کے فن معماری کو دو حصوں میں تقسیم کیا جا سکتا ہے:

۱. فن معماری اسلام سے پہلے ۲. فن معماری اسلام کے بعد

ایران میں فن معماری تقریباً سات ہزار سال سے ہے۔ ایران میں قدیم ترین عمارت کے نشانات زاغہ (Zagheh) جو قزوین کے علاقے میں ہے کے ٹیلے میں ملے ہیں اور جو سات ہزار سال پرانے ہیں اور چند گھروں پر مشتمل ہیں، یہ گھر مٹی کی کچی اینٹوں سے بنائے گئے ہیں۔ ان گھروں میں علاوہ اور ضروریات کے آتش دان بھی ہوتے تھے۔

سیالک کے ٹیلے پر جو کاشان کے قریب واقع ہے، تاریخ سے پہلے کی ایک عمارت دریانت ہوئی ہے جو تقریباً پانچ ہزار قبل مسیح کے زمانے کی ہے۔ یہ عمارت ایسی کوٹھڑیوں پر مشتمل ہے جو درخت کی شاخوں سے بنائی گئی تھی۔ سیالک کے علاقے میں کھدائی کرنے کے بعد جو چیزیں دریانت ہوئی ہیں وہ اس بات کو ظاہر کرتی ہیں کہ مٹی سے بنے ہوئے مکانات اور منقش ظروف چار ہزار سال قبل مسیح بنا شروع ہو گئے تھے۔ سب سے زیادہ معتبر اور باوقار مندر یا عبادت خانہ (Ziggurat) شوش شہر کے قریب دریانت ہوا ہے جو ایران میں قدیم ترین یادگار ہے۔ یہ مندر (Ziggurat) عبادت خانہ بھی تھا اور عجائب گھر بھی۔ یہ عمارت پانچ میناروں پر مشتمل ہے جس میں چند ایوان ہیں، سرنگیں ہیں، سیڑھیاں ہیں اور مالیاں ہیں، اس عمارت میں پانی کے ٹکاس کا نظام بہت ہی اعلیٰ ہے اس عمارت میں آرائش و زیبائش کے نشانات بھی پائے جاتے ہیں۔ شوش میں عیلامی دور کی معماری مندروں پر مشتمل تھی جو دو منزلہ ہوتے تھے اور جن کی چھتیں لکڑی کی بنی ہوتی تھیں اور جن کو اینٹوں کے ستون سہارا دیتے تھے۔

خاندان ماد کے حوالے سے ہمدان میں عیلامی دور کے جو کھنڈرات ملے ہیں وہ بہت ہی اہم ہیں۔ ہمدان جسے اکباتانہ کہتے تھے ایک بہت بڑا شہر تھا، اس شہر کی عمارت میں ایک دو منزلہ شاہی محل بھی تھا جس کے درمیان صحن تھا۔ قدیم مورخین کے بیان کے مطابق یہ محل خوب صورت اینٹوں اور قیمتی دھاتوں کی پلیٹوں سے آراستہ تھا۔ اس دور کے چند دھمے بھی دریانت ہوئے ہیں جو قدیم فن معماری کا خوب صورت نمونہ ہیں، دھمہ آتش پرستوں کے مقبرے کو کہتے ہیں۔ ”حسنلو“ میں بھی کھدائی کے دوران کچھ گھر دریانت

ہوئے ہیں جو ایک ہزار قبل مسیح کے زمانے سے تعلق رکھتے ہیں، جن کی اونچی اونچی دیواریں ہیں اور ان میں بلند مینار ہیں۔

سب سے زیادہ مشہور قدیم عمارات ہخامنشی دور سے متعلق ہیں جو پاسارگاد (Pasargadae) یا پارسہ گرد اور تخت جمشید (Persepolis) میں پائی جاتی ہیں۔ اس کے علاوہ شوش میں بھی چند قدیم عمارات دریافت ہوئی ہیں جو ہخامنشی دور سے متعلق ہیں، نقش رستم میں ہخامنشی دور سے متعلق دغے دریافت ہوئے ہیں جو اس زمانے کے قبرستان ہیں۔ کوروش اعظم نے جنوبی فارس کے صوبے میں پاسارگاد کے محلات اور معابد تعمیر کئے تھے، یہاں یہ بات قابل ذکر ہے کہ بقول عیسیٰ بہنام ”پارسہ گرد“ میں درحقیقت لفظ پارسہ بمعنی ”پارسیان“ اور گرد بمعنی ”شہر“ ہے یعنی پارسیوں کا شہر۔ لفظ ”گرد“ شہر کے معنوں میں موجود میں بھی ہے اور لینن گراد میں بھی۔^۹ اس کے علاوہ کیاؤس جہانداری کی نظر میں پاسارگاد کے معنی اردوئے پارسیان ہیں یعنی ایرانیوں کی چھاؤنی (ہنرمند، شامہ ۶۹، سال ۱۳۳۷ء، ص ۴۱)۔ پاسارگاد یا پارسہ گرد میں کوروش نے اپنا مزار تعمیر کیا تھا، جس میں وہ دفن ہوا تھا۔ شیراز کے قریب ایک بلند پہاڑی ٹیلے پر تخت جمشید میں جو عمارات ہیں وہ ہخامنشی عہد کی فن معماری کی عظمت ہی کو پیش نہیں کرتیں بلکہ شہنشاہ ایران کی عظمت اور اس کے جاہ و جلال اور تقدس خداوندی کو بھی نمایاں کرتی ہیں، ان عمارات میں ایک بڑا ہال بھی تھا جس میں بہت زیادہ ستون تھے اور جس میں تقریباً دس ہزار آدمیوں کے بیٹھنے کی گنجائش تھی، اسی جگہ پر تالار صد ستون یعنی سو ستونوں والا ہال بھی تھا جو بادشاہ کے محافظوں کے لئے بنا ہوا تھا۔ تخت جمشید کے بلند ٹیلے پر پہنچنے کیلئے دونوں طرف پتھر کے زینے بنے ہوئے ہیں تاکہ ہخامنشی بادشاہ کھوڑے پر سوار ہی آرام سے اوپر جا سکیں اور نیچے اتر سکیں۔ تخت جمشید میں عمارات تقریباً ایک لاکھ تیس ہزار مربع میٹر رقبے پر پھیلی ہوئی تھیں۔

تخت جمشید میں داریوش نے آپادانا محل بھی بنوایا تھا جو ایرانی فن معماری کا بہترین نمونہ ہے تخت جمشید میں دغے یا مقبرے بھی ہیں جو شاہان ہخامنشی کے لیے بنائے

گئے تھے۔ داریوش نے اپنا پایہ تخت شوش میں منتقل کر لیا تھا، شوش میں داریوش نے ایک عظیم محل تعمیر کیا تھا۔

ایران کے اشکانی عہد سے متعلق جتنی عمارات پائی جاتی ہیں وہ ایران سے باہر ہیں، اشکانی دور کے آثار میں چند کھنڈروں کے علاوہ اشک آباد کا شہر ہے جو شہر ترکمانستان کے پایہ تخت اشک آباد کے قریب تھا اور ایک شہر الحضر ہے جو موجودہ عراق میں تھا، اس کے علاوہ تخت سلیمان میں آتش کدہ آذر کھنڈب بھی ہے۔ اشکانی دور کے گنبد اور محراب دارہال یا ایوان بنیادی اہمیت کے حامل رہے ہیں اور یہ دونوں چیزیں ایسی ہیں جو اب تک ایران کے فن تعمیر میں رائج ہیں۔ اس دور کے فن معماری پر یونانی اثرات بھی پائے جاتے ہیں۔ ساسانی عہد سے متعلق قدیم عمارات فیروز آباد، بیشاپور، سروستان اور تخت سلیمان (آذربائیجان) نقش رجب اور نقش رستم میں پائی جاتی ہیں، جہاں محلات، عبادت خانے، قلعے، پل اور ڈیم بنے ہوئے ہیں جو ساسانی عہد کی فن معماری کو پیش کرتے ہیں، طاق کسریٰ جو عراق کے شہر تیسفون میں ہے، سب سے زیادہ شاندار عمارت ہے، اس کے علاوہ کرمان شاہ کے قریب طاق بستان ہے جس میں دو تہہ خانے ہیں جو ایوان کی طرح تعمیر ہوئے ہیں۔ ساسانی فن تعمیر میں جو سب سے زیادہ اہم چیزیں ہیں وہ کمروں کی اونچائی اور اینٹوں سے بنے ہوئے کمانچے اور گنبد نما ہال ہیں جو نہایت خوبصورتی سے آراستہ ہوتے تھے۔ ساسانی دور کی ایک عمارت چہار طاق ہے جو سادہ ہے لیکن خوب صورت ہے، جس میں ایک گنبد والا کمرہ ہے۔ ساسانی عہد کی معماری کے تخصصات اسلامی عہد میں بھی باقی رہے بلکہ ان تخصصات نے مغرب اور مشرق کے فن معماری پر گہرے اثرات مرتب کئے ہیں۔

اسلامی فن معماری ایران میں طلوع اسلام کے بعد مسجدوں کی صورت میں زیادہ واضح اور روشن ہے۔ اسلام کے آنے کے بعد ایران میں ایک نئے دور کا آغاز ہوا جو انسان دوستی، مساوات، عدل و انصاف ترقی، خوشحالی، علم و ادب اور اعلیٰ اخلاق کی روایات کے عام ہونے سے عبارت ہے۔ طلوع اسلام کے بعد ایران میں مادی اور روحانی ترقی کے

ساتھ تجارت کو بھی فروغ ملا کہ معاشرہ میں امن و سکون ہوگا تو اقتصادیات پھلے پھولے گی، اگر اقتصادیات مضبوط ہوگی تو خوشحالی آئے گی اور خوشحالی ہوگی تو فنون لطیفہ کی ترقی ہوگی۔ ویسے بھی اسلام میں حسن و زیبائی کی بڑی اہمیت ہے خود اللہ تعالیٰ جمیل ہے اور جمال پسند بھی ہے ”اللہ جمیل و یحب الجمال“ اسلام میں حسن ظاہری سے زیادہ باطنی حسن کی اہمیت ہے وہ حسن جو عمل میں ہے، افکار میں ہے، روح میں ہے درحقیقت حقیقی حسن ہے جسے قرآن توازن و اعتدال اور صراط مستقیم سے تعبیر کرتا ہے اور یہی توازن و اعتدال حسن کی بنیاد بھی ہے: بدن کے اخلاط (یعنی سودا، صفرا، بلغم اور خون) میں ہو تو صحت ہے، اعضائے بدن میں ہو تو حسن و جمال ہے عمل میں ہو تو نیکی ہے طاقت و اقتدار کے استعمال میں ہو تو عدل ہے الفاظ میں ہو تو شاعری ہے، آواز میں ہو تو موسیقی ہے، حروف کی تحریر میں ہو تو خطاطی ہے، جسم کی حرکات میں ہو تو رقص ہے، افکار میں ہو تو حکمت ہے، تعمیر میں ہو تو معماری ہے۔ تاج محل جس کا جیتا جاگتا نمونہ ہے۔ کسی قوم کے مجموعی فکر و عمل میں توازن ہو تو وہ امت وسطیٰ ہے جو حضرت رسول اکرم ﷺ کی سنت پر عمل پیرا ہو کر دین و دنیا میں توازن و اعتدال پیدا کر کے دنیا کی حکمرانی اور دین کی سرداری حاصل کرتی ہے۔ یہی وجہ ہے اسلامی فنون لطیفہ میں توازن و تناسب بنیادی عناصر ہیں اگرچہ جمال و جلال، کلاپن یا وسعت و کشادگی بھی اسلامی فنون لطیفہ کے اہم عناصر ہیں۔ خاص طور پر فن معماری میں مساجد کے حوالے سے مذکورہ عناصر بدیعہ اتم پائے جاتے ہیں، مسجد قرطبہ کے بارہ میں علامہ اقبال کا یہ شعر اسی حقیقت کا عکاس ہے:

تیرا جلال و جمال مرد خدا کی دلیل

وہ بھی جلیل و جمیل تو بھی جلیل و جمیل

سوا سلام کے بعد ایران میں مسجدیں، شفا خانے، کتب خانے، کاروان سرائے، دریاؤں پر پل، حمام، باغات اور قلعے جو عوامی فلاح و تحفظ کے لئے ضروری تھے وجود میں آئے، خاص طور پر مسجد مذہبی اور معاشرتی ضرورتوں کے حوالے سے مسلم معاشرہ میں

ایک بنیادی حیثیت رکھتی ہے، ہر روز پانچ بار مسجد میں اذان ہوتی ہے اور سب چھوٹے بڑے بغیر کسی تفریق و تمیز کے شاہ و غلام، بندہ و آقا کندھے سے کندھا ملا کر اپنے خدا کے حضور میں، جو سب کا بادشاہ ہے، پیش ہو جاتے ہیں اور اس کی حقیقی بادشاہی اور بندہ پروری کا اور اپنی عجز و نیاز مندی کا اقرار کرتے ہیں۔ اسکے علاوہ مسجد مسلمانوں کا معاشرتی، تعلیمی اور روحانی مرکز بھی ہے کہ مسجد کے ساتھ مدرسہ بھی ہوتا ہے اور قدیم زمانے میں کتا بخانہ اور ہسپتال بھی ہوتا تھا، گویا مسجد مسلم معاشرے کی جسمانی، ذہنی اور روحانی ضروریات کو پورا کرتی تھی۔ مسجد میں اعلان جنگ بھی ہوتا تھا، مسجد ہی میں بادشاہ کی تاجپوشی کا اعلان بھی کیا جاتا تھا، مسجد ہی میں حاکم وقت کے نام کا خطبہ بھی جمعہ کے روز پڑھا جاتا تھا۔ مسجد عدالت گاہ بھی ہوتی تھی اور مسلمانوں کی فلاح و بہبود کا مرکز بھی۔ معاہدوں پر دستخط بھی مسجد میں کیے جاتے تھے اور نکاح بھی وہیں پڑھایا جاتا تھا اور موجودہ دور میں بھی نکاح کے علاوہ مرنے والوں کے سوگم اور چہلم پر قرآن خوانی بھی عموماً مسجد ہی میں ہوتی ہے۔ ایران میں طلوع اسلام کے ساتھ ہی مسجد کی تعمیر بھی شروع ہوئی، ایران میں قدیم ترین مسجد کا کوئی نشان باقی نہیں ہے البتہ قدیم ترین اسلامی تعمیر کا نشان دامغان کے علاقے میں تاریخانہ (Tari-khaneh) ہے جو ۶۰۰ء میں تعمیر ہوا تھا۔ یہ عمارت ایک بہت بڑے ہال پر مشتمل ہے۔ اس عمارت کا نقشہ بہت سادہ ہے اور ساسانی طرز تعمیر کی جھلک بھی رکھتا ہے اگرچہ منفرد بھی ہے بقول آرتھر پوپ یہ عمارت عظمت و سکون اور عجز و انکسار کا مظہر بھی ہے یہ عمارت مسجد کے طور پر استعمال ہوتی تھی، اس میں قبلہ کی سمت میں محراب کی بجائے طاق بنے ہوئے تھے۔ تمام دنیائے اسلام میں اسپین سے لیکر ہندوستان تک مسجد کی تعمیر ہر علاقے کے فن تعمیر کا انداز یا اسلوب رکھتی ہے۔ قدیم ایران کی مساجد پر ساسانی طرز تعمیر کے اثرات بھی ملتے ہیں۔ ایران میں مسجد ایک بہت بڑے ہال پر مشتمل ہوتی ہے جس کے ساتھ ایک صحن ہوتا ہے۔

سامانی دور کی صرف ایک عمارت باقی ہے جو امیر اسماعیل سامانی کی آرام گاہ

ہے جو اس نے ۹۰۷ء میں بخارا میں تعمیر کرائی تھی۔ یہ عمارت چوکور ہے جس پر ایک گنبد ہے۔ سلجوقی عہد میں مسجدوں کی تعمیر میں زیادہ خوبصورتی پیدا ہوئی، جو شان و شوکت، پاکیزگی اور خوبصورتی کی آمیزہ دار ہوتی تھیں۔ اس نوع کی ایک مسجد ملک شاہ کے زمانے میں اصفہان میں بنی تھی جو ابھی تک موجود ہے اور مسجد جمعہ کے نام سے مشہور ہے۔ اگرچہ اس کی تعمیر نو سلجوقی دور کے آخر میں ہوئی تھی۔ سلجوقی فن تعمیر بہت سے مقبروں کی تعمیر میں بھی نمایاں ہے، خاص طور پر وہ مقبرے جو مراغہ (Maraghe) میں تعمیر ہوئے۔ ان سلجوقی عمارات کا سب سے اہم پہلو یہ ہے کہ یہ عمارات بالعموم دو گنبد رکھتی ہیں اور ان میں اونچے اونچے مینار ہوتے ہیں۔ خاص طور پر آرائشی محرابیں اس فن تعمیر کا تخصص ہیں جن پر کوئی خط میں کتبے لکھے جاتے تھے۔

ایل خانی عہد میں فن تعمیر میں کوئی زیادہ تبدیلی نہیں آئی، وسیع گنبد اور اونچے مینار اس دور کی فن تعمیر کے تخصصات رہے۔ اس دور کی مشہور عمارت زنجان کے قریب گنبد سلطانیہ ہے جو ایل خانی حکمران اولجاایتو (Oljeitu) کے حکم سے بنا تھا۔ اس میں خوب صورت گنبد بنے ہوئے ہیں۔ کہا جاتا ہے کہ اس کا گنبد جو اینٹوں سے بنا ہے، دنیا میں بلند ترین ہے۔ اس دور کی ایک عظیم عمارت مشہد میں گوہر شاد مسجد ہے۔ اس کے بلند مینار اور محرابیں قابل دید ہیں۔

صفوی دور میں ایران کا فن تعمیر اپنے عروج کو پہنچا، شاہ عباس صفوی نے اصفہان کو اپنا پایہ تخت بنایا اور اصفہان میں بہت سی عمارات تعمیر کیں، اسی وجہ سے اصفہان کو نصف جہان کہا جاتا ہے۔ مغربی سیاحوں نے اس کی خوبصورتی کو بے حد سراہا ہے انہوں نے ہی اسے ”نصف جہان“ بلکہ ”نقش جہان“ کہا تھا۔ اصفہان میں میدان شاہ ہے جس میں بازار بھی ہے اور جس میں کبھی چوگان کھیلنے کا میدان بھی تھا۔ اس میدان شاہ کے ایک طرف مسجد شاہ ہے اور مسجد شیخ لطف اللہ ہے یہ دونوں مسجدیں فن تعمیر کے حوالے سے بہت اہمیت رکھتی ہیں۔ میدان شاہ کے ساتھ ہی کاخ علی قاپو ہے اور اس کے ساتھ چہل ستون کی عمارت

ہے جس کے ستون تو بیس ہیں لیکن سامنے تالاب میں اُن کا عکس پڑنے سے چالیس ہو جاتے ہیں، سو اس عمارت کو چہل ستون کہا جاتا ہے۔ مسجد شاہ جسے اب مسجد امام کہتے ہیں، فنِ تعمیر کے کمال کا نمونہ ہے۔ یہ اپنی آرائش اور زیبائش کے حوالے سے بے مثال ہے۔ مسجد شیخ لطف اللہ ایرانی مسجدوں میں غیر معمولی اہمیت کی حامل ہے اور تمام مسجدوں میں شان و شوکت کی وجہ سے بے نظیر سمجھی جاتی ہے۔ یہ مسجد عام ایرانی طرز کے مطابق نہ چار ایوان رکھتی ہے نہ مینارے رکھتی ہے، اس کی وجہ یہ بتائی جاتی ہے کہ یہ عام مسجد نہیں تھی بلکہ یہ بادشاہ اور اس کے اہل خانہ کیلئے بنائی گئی تھی۔ صفوی دور کی سب سے اہم مذہبی عمارت مشہد میں حضرت امام رضاؑ کا روضہ ہے۔ یہ بہت خوب صورت بھی ہے اور پُر شکوہ بھی۔ یہ روضہ مبارک بہت سی عمارتوں پر مشتمل ہے جس میں مسجد بھی ہے، وعظ خانے بھی ہیں، مدرسہ، لائبریری اور مہمان خانے بھی ہیں۔ ایک سنہری گنبد اور دو سنہری مینار اس کی زیب و زینت میں اضافہ کرتے ہیں۔ صفوی دور کی ایک اور خوب صورت عمارت اصفہان میں مدرسہ چہار باغ ہے۔ ایران کے عوام کی اکثریت شیعہ مذہب رکھتی ہے اس لیے ایران میں ماتم خانے عام ہیں جنہیں حسینہ کے نام سے یاد کیا جاتا ہے جہاں محرم کے دنوں میں خاص طور پر مذہبی مجالس منعقد ہوتی ہیں۔ ایران میں قدیم طرز کے مدارس بھی ہیں جہاں پر قدیم زمانے سے اسلامی تعلیمات دی جاتی ہیں۔ ان مدرسوں کے علاوہ صوفیہ کی خانقاہیں بھی ہیں ان مدرسوں اور خانقاہوں کی عمارت قدیم فنِ تعمیر کا نمونہ ہیں۔ اس کے علاوہ دریاؤں پر پل ایران کے فنِ تعمیر کا ایک حصہ ہیں۔ پل خواجو اور پل اللہ وردی خان جو اصفہان میں ہیں، فنِ تعمیر کا بہترین نمونہ ہیں۔ ایران میں کاروان سرائیں بھی فنِ تعمیر کا ایک پہلو رکھتی ہیں، یہ قدیم زمانے سے قائم ہیں۔ شاہ عباس کے حکم سے تقریباً ۹۹۹ سرائے خانے یا کاروان سرائیں تعمیر ہوئی تھیں جو تجارتی راستوں پر بنائی گئی تھیں جن میں سے کچھ اب بھی باقی ہیں۔ ایران میں قدیم قسم کے بازار بھی ہیں جو چھتے ہوئے بھی ہیں (یعنی چھت بھی رکھتے ہیں) اور دو روہ بھی ہیں۔ ان خوب صورت بازاروں میں

۸. دانشنامه ادب فارسی، به سرپرستی حسن انوشی، ج دوم، تہران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱ھ، ص ۱۳۸۵۔
۹. علی جویری: کشف الجوب، به کوشش محمد حسین تسبیحی، اسلام آباد: انتشارات مرکز تحقیقات فارسی، ۱۹۹۵م، ص ۵۷۹۔
۱۰. دانشنامه ادب فارسی، به سرپرستی حسن انوشی، جلد اول و دوم، تہران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱ھ، ص ۱۳۸۵۔
۱۱. صفاء ذبح اللہ: تاریخ ادبیات در ایران، جلد چهارم، انتشارات فردوس، تہران، ۱۳۶۶ش، ص ۱۰۸۔
۱۲. القرآن، سورہ ۳۹، آیت ۷۳۔
۱۳. القرآن، سورہ ۳۰، آیت ۱۵۔
۱۴. القرآن، سورہ ۳۱، آیت ۱۹۔
۱۵. القرآن، سورہ ۳۰، آیت ۱۵۔
۱۶. القرآن، سورہ ۷۶، آیت ۲۱۔
۱۷. القرآن، سورہ ۷۵، آیت ۲۲ و ۲۳۔
۱۸. حاکی، اسماعیل: سماع در تصوف، تہران: انتشارات دانشگاہ تہران، ۱۳۷۳ھ، ص ۹۲۔
۱۹. عینی بہنام: بحر و مردم، شمارہ ۷، سال ۱۳۳۷ھ۔
۲۰. آرتھر پوپ: معماری ایران، ترجمہ کرامت اللہ لہر، تہران: ۱۳۶۵ھ، ص ۸۹۔

آرتھر پوپ: معماری ایران، ترجمہ کرامت اللہ لہر، تہران: ۱۳۶۵ھ۔

ابن الجلی: فارس نامہ ابن الجلی، تصحیح منصور رشنگ رفسائی، شیراز، ۱۳۷۲ھ۔

ابوسعید ابوالخیر: اسرار التوحید، تصحیح ذبح اللہ صفاء، تہران، ۱۳۶۱ھ۔

احسان یارشاطر: تاریخ ایران، ترجمہ حسن انوشی، تہران: موسسہ انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷ھ۔

احمد بن محمد الطوسی: الہدیۃ الی سجان الوجودیہ، ترجمہ از عبداللہ قادری، ۱۳۷۳ھ۔

افلاکی، خمس الدین احمد: مناقب العارفین، تصحیح شمسین یازنجی، دنیا کے کتاب، ۱۳۶۲ھ۔

- الراصدی، محمد ابن علی ابن سلیمان: راحت الصدور وآہت السورہ تصحیح محمد اقبال، لندن، ۱۹۲۱۔
- امام محمد غزالی: کیمیائے سعادت، بہ تصحیح احمد آرام، تہران: انتشارات گنجینہ، ۱۳۷۱ھ۔
- بدیع اللہ دبیری نژاد: سیر خوش نویسی در قرن پنجم ہجری و ظہور ابن بواب مجلہ ہر و مردم، شمارہ ۱۳۰، سال ۱۳۵۱ھ۔
- تہریزی، خمس الدین: مقالات خمس تہریزی، تصحیح محمد سعید، تہران، ۲۵۳۶۔
- تھلی، ابوالقاسم: سماع، تہران: انتشارات زریاب، ۱۳۸۲ھ۔
- تیوس بورکھارت (Titus Burckhardt): ہر اسلامی، ترجمہ فانی مسعود رجب نیا، تہران، ۱۳۶۵ھ۔
- جوادی پور محمد: ایران و ایرانیان، تہران: انتشارات شرق، ۱۳۶۳ھ۔
- حبیب اللہ آہت اللہی: تاریخ ہر، مرکز مطالعات فرہنگی۔ بین المللی، تہران، ۱۳۸۰ھ۔
- حسین سلطان، زادہ: تخت جشید، تہران: دفتر پژوهشہای فرہنگی، ۱۳۸۲ھ۔
- داکترہ المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسیٰ بجنوردی، تہران، ۱۳۸۰ھ۔
- رازی، نجم الدین: مرصاد العباد مرتبہ محمد ائین ریائی، تہران، ۱۳۷۷ھ۔
- ربیع بدیشی: جغرافیائی مفصل ایران، تہران: چاپ اقبال، ۱۳۶۲ھ۔
- رضائی، عبدالعظیم: تاریخ دہ ہزار سالہ ایران، تہران: چاپ اقبال، ۱۳۷۵ھ۔
- رومن، گرگوشن: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمہ فانی محمد معین، تہران، ۱۳۶۳ھ۔
- عطاز، تذکرۃ الاولیاء، تصحیح میرزا محمد خان قزوینی: چاپ ننگس، ۱۳۳۶ھ۔
- عسلی صدیقی: تاریخ فرہنگ ایران، تہران، ۱۳۳۸ھ۔
- فریدی، خولید غلام: مقامیں المجالس، (انتشارات فریدی) کا مقدمہ از واحد بخش سیال، لاہور، ۱۹۷۹م۔
- کرشن پرالیس: تاریخ ہر اسلامی، ترجمہ مسعود رجب نیا، تہران، ۱۳۶۲ھ۔
- کیکاووس جہانداری: ہر و مردم شمارہ ۶۹، سال ۱۳۳۷ھ۔
- لیلی برات زادہ: خوش نویسی در ایران، تہران، دفتر پژوهشہای فرہنگی، ۱۳۷۳ھ۔
- محمد یکمائی: ہر چیست، مجلہ ہر و مردم، شمارہ ۱۰۶، سال ۱۳۵۰ھ۔
- محمود مہر نقش: کاشی کاری های ایران، تہران: انتشارات سوزہ ی رضا عباسی، ۱۳۵۱ھ ش۔
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین: مروج الذهب، ترجمہ فانی از ابوالقاسم پایندہ، تہران، ۱۳۷۳ھ۔

- سنوچ پر حمزه لو: هر قلم زنی در ایران، تهران ۱۳۸۴هـ.
- م.م. شریف: منابع فرهنگ اسلامی، ترجمه سید فطیل خلیلیان، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۳۹هـ.
- نصرالله کسرائیان: سرزمین ایران چاپ خانه سکه، ۱۳۶۹هـ.
- همایلی، جلال الدین: تاریخ ادبیات ایران، جلد اول و دوم چاپ چهارم، تهران: کتاب فروشی فروغی، ۱۳۶۶ش.
- سنگینی ذکا: بیناتوری های کتب ایران و هند، و احوال و آداب محمد زلمن، ترجمه فانی زهره احمدی و محمد رضا نصیری، تهران، ۱۳۷۳هـ.

Ahmad Nabi Khan: Iran and Pakistan, Karachi, 1971.

Habibollah Ayatollahi: The History of Iranian Art, Translation by

S. Haghshenas, Tehran, 2002.

ڈاکٹر محمد اقبال شاہد ☆

علامہ اقبال اور قدیم ایرانی مذاہب

Abstract:

Allama Mohammad Iqbal is a renowned poet-philosopher of Indo-Pakistan Sub-continent. He has been acclaimed not only as a great poet but also a great thinker. He did his Ph.D. from Munich University (Germany). The topic of his thesis was "Development of Metaphysics in Iran". In the first chapter of his dissertation he has discussed different religions of Iran, e.g. Zoroastrianism, Manaviyat and Mozdakiyyat and has thrown light on their respective concepts of God of good and God of evil. The work presented here pertains to this subject.

Keywords: 1. Iqbal 2. Zoroaster 3. Mani
4. Mazdah

چکیدہ مقالہ:

علامہ محمد اقبال برصغیر پاک و ہند کے معروف فلسفی شاعر ہیں ایک عظیم شاعر کے ساتھ ساتھ وہ ایک مفکر بھی تھے۔ انہوں نے اپنی پی ایچ ڈی کی تھیلیات جرمنی کی میونخ یونیورسٹی سے کی۔ ان کے مقالے کا موضوع "ایران میں مابعد الطرحات کا ارتقاء" تھا۔ اپنے مقالے کے پہلے باب میں انہوں نے ایران کے مختلف قدیم مذاہب زرتشتی، مانویت اور مزدکیت میں موجود اچھالی اور برائی کے خدا کے تصور پر بحث کی ہے۔ زیر نظر مقالہ اسی موضوع پر مشتمل ہے۔

بنیادی الفاظ: ۱۔ اقبال ۲۔ زرتشت ۳۔ مانوی ۴۔ مزد

اقبال کے آثار پر نگاہ ڈالتے ہی انسان دو گونہ حیرت و استعجاب میں ڈوب جاتا ہے۔ ایک اقبال کا بے پناہ وسیع مطالعہ اور دوسری تاریخی، علمی، ادبی اور فلسفی عظیم سرمایہ و

ہم عضوہیت علمی، گروہ زبان و ادبیات فارسی، دانشکدہ خاورشناسی، دانشگاہ پنجاب، لاہور

پیشوانہ کے ساتھ اقبال کی بازگوئی۔ وسیع مطالعہ جب اقبال کی کارگہ فکر میں آتا ہے تو انجم و مہتاب تخلیق ہوتے ہیں اور اقبال بیان کے درجے پر پہنچ جاتا ہے:

ھیچ کس رازی کہ من گویم نگفت
 ہمچو فکر من در معنی نسفت
 چشمہ حیوان براتم کردہ اند
 محرم راز حیاتم کردہ اند
 سر عیش جاودان خواہی بیا
 ہم زمین ہم آسمان خواہی بیا

اقبال نے پی ایچ ڈی کی تحصیلات میں ”ایران میں مابعد الطبیعات کا ارتقاء“

کے موضوع پر کام کیا۔ باب اول میں قدیم ایرانی مذاہب زرتشتی، مانویت اور مزدکیت زیر بحث آئے ہیں اور یہی حصہ زیر نظر مقالے کا موضوع ہے۔ ضمناً اقبال کے اردو و فارسی کلام سے شعری حوالے وضاحت کے لئے شامل بحث کئے گئے ہیں۔

اقبال نے مابعد الطبیعات کے حصہ اول کو ایرانی دوگرانی یعنی مویت (دو

خداؤں کا تصور) سے موسوم کیا ہے۔ زرتشتی مذہبی اساطیر کے مطابق زروان ”خدای زمانہ“ جب دنیا میں کوئی چیز موجود نہیں تھی، تو عبادت و ریاضت میں مشغول رہتا اور ایک فرزند کی دُعا کرنا جو جہان و دنیا تخلیق کر سکے۔ زروان شک میں مبتلا ہوا کہ شاید اسکی یہ خواہش پوری نہ ہو، اسی وقت ”اورمز“ اور ”اھریمن“ کے نطفے اس کے پیٹ میں آن موجود ہوئے۔ ”اورمز“ اسکی عبادت اور ریاضت کے ثمر کے طور پر اور ”اھریمن“ اس کے شک کی سزا کے نتیجے کے طور پر۔ زروان نے اسی وقت عہد کیا کہ جو فرزند پہلے پیدا ہوا، اُسے جہان کا فرمانروا بنائے گا۔ اھریمن اس ارادے سے آگاہ ہو گیا اور کوشش کر کے آلودہ اور بدبودار پہلے پیدا ہو گیا، اور ”اورمز“ پاکیزہ، خوشبودار اور پُر نور بعد میں پیدا ہوا۔ یہی ”اورمز“ یا ”اھورامزدا“ ایرانی اساطیر میں نیکی کا، سب سے بڑا خدا اور ”اھریمن“ بدی کا

خدا جانے جاتے ہیں۔ لے

- اقبال کے مطابق ظہور زرتشت کے زمانے میں قدیم ایرانی دو گروہوں میں منقسم تھے
۱. پیروان نیرو های خوب خودی (نیکی اور خوبی کی ذاتی قوتوں کے پیروکار)
 ۲. هوا داران نیرو های بد بیگانه (بُری اور بیگانہ قوتوں کے طرف دار)
- زرتشت اپنے اخلاقی پیغام کے ساتھ اس پیکار میں شامل ہوا، بیگانہ شیطانی پرستش کو منسوخ کیا اور مغ کا ہنوں کے دشوار مذہبی مراسم و شعائر کا خاتمہ کیا۔ زرتشت نے بھی اپنے مذہبی فلسفے کی بنیاد انہی دو قوتوں پر رکھی اور بُری قوتوں کو نیک خدا کے ساتھ ہم آہنگ کرنے کے مسئلہ میں مشغول ہو گیا۔ اس کے اسلاف چونکہ متعدد نیک ارواح (روحوں) کو پوجتے تھے، اس نے بھی نیک ارواح کو وحدت بخشی اور ”اورمز“ (اھورا مزدا) کو نیکی کا خدا اور بُری قوتوں (ارواحِ بد) کو اھرمین، دروج یعنی دروغ اور خدائے بدی قرار دیا۔ زرتشت نے ان دو بنیادی قوتوں کو تو مستقل نہ سمجھا بلکہ اصلی وجود کا حصہ جانا، اسی وجہ سے ”ھاگ“ اس قدیم ایرانی پیغمبر زرتشت کو یکتا پرست ماننا ہے۔ لیکن اگر یوں ہی خیال کیا جائے تو اس کا مطلب یہ ہے کہ اصل شر وجود ذات نیک یا نیکی کا ہی حصہ ہے۔ اقبال اسے زرتشت کی مجاہدت مار سالیانے فائدہ سعی کا نام دیتا ہے۔ البتہ اپنے آثار میں زرتشت کو نمائندہ روشنی اور شیطان کے خلاف سخت برسر پیکار مبارز، شاعر اور پیامبر ایران کے ناموں سے اسکی تعریف کرتا ہے۔ ”جاوید نامہ“ میں اھرمین زرتشت سے کہتا ہے:

از تو مخلوقات من نالان چون نی
از تو مارا فروردین مانند دی
در جہان خوار و زبونم کردہ ای
نقش خود رنگین ز خونم کردہ ای
زندہ حق از جلوہ سینای تسمت
مرگ من اندر بد بیضای تسمت

تکیہ بر میثاق یزدان ابلھی است
 بر مرادش راه رفتن گمرھی است
 زہر ہا در یادہ گلفام اوست
 ارہ و کرم و صلیب انعام اوست^۱
 اور جوہا زرتشت کہتا ہے:

نور، دریای است، ظلمت ساحلش
 ہم چو من سیلی نژاد اندر دلش
 خوبشمن را و انمودن زندگی است
 ضرب خود را آموزدن زندگی است
 عشق را در خون تپیدن آبروست
 ارہ و چوب و رسن عیدین اوست^۲

مانی زرتشت کے برعکس منوویت (دوگرایی یا دوگانہ خدا کے تصور) کو مادی نگاہ سے دیکھتا ہے۔ اس کے خیال میں نیکی و بدی کی آمیزش اصل جہان ہے۔ نور اور ظلمت ایک دوسرے سے جدا اور مستقل وجود کی حامل قوتیں ہیں۔ نور درج ذیل دس خواص پر مشتمل ہے: علم، معرفت، فہم، علمِ خفی، بینش، عشق، ایقان (یقین)، ایمان، نیک خواہی اور عقل؛ اور ظلمت پانچ خصوصیات رکھتی ہے: دھند، دھواں، آگ، آندھی اور اندھیرا۔ علاوہ ازیں مانی آسمان اور زمین کو بھی مستقل سمجھتا ہے۔

مانی کے نزدیک ظلمت شریر عناصر کی پناہ گاہ ہے۔ یہ عناصر باہم متحد ہو کر شیطانِ زشت پیکر کے وجود کا باعث بنتے ہیں۔ شیطان جو نعالت کا منشاء شمار ہوتا ہے، بادشاہ نور کے علاقہ پر حملہ کرتا ہے اور بادشاہ نور اس بلا کے تدارک کے لئے انسانِ اول کو پیدا کرتا ہے تاکہ "شیطان" کا مقابلہ کر سکے۔ اس طرح انسان اور شیطان کے درمیان لمبی جنگ شروع ہو جاتی ہے اور انسان کی شکستِ کامل پر ختم ہوتی ہے۔ پھر بادشاہ نور، فرشتوں کو

عناصر نور کی مدد کے لئے کہتا ہے۔ اس طرح نور کے مقید ذرات، زمین کی گہرائیوں سے جو خلعت کا گھر ہیں، آہستہ آہستہ آزاد ہو کر سورج اور چاند کی طرف شو حرکت ہوتے اور فرشتوں کی مدد سے بادشاہ نور کے علاقے ”مہشت“ میں جا پہنچتے ہیں۔ اقبال کے نزدیک مانی کی یہ تعبیر بچکانہ ہے لیکن تاریخ فلسفہ میں مانی کا ایک منفرد مقام ہے اور وہ پہلا حکیم ہے جس نے شیطان کو فعالیت (Activity) کا سبب اور نظریات ”برا“ (بد) کہا ہے۔

اقبال کے منشور و منظوم آثار میں ایران کے مشہور کیمونسٹ (مردم گرایں) مزدک کا ذکر بھی ملتا ہے۔ جس نے انسانی برابری اور مساوات کا پرچار کیا۔ مزدک بھی مانی کی طرح روشنی اور تاریکی کو دو مستقل اور جاودان قوتوں سے تعبیر کرتا ہے۔ مانی سے اس کا تھوڑا سا فکری اختلاف یہ ہے کہ وہ ان دو قوتوں کی آمیزش اور جدائی کو امر یا اختیار کا پابند نہیں سمجھتا۔ اقبال کے نزدیک مزدک اپنے فکری نظام میں زیادہ حساس ہے اور اس کی تعلیمات کا نمایاں ترین پہلو اس کا انسان سے رابطہ اور اس کا احساس اور خیال رکھنا ہے۔ مزدک کے نزدیک تمام انسان برابر ہیں لیکن شیطان بدخواہ نے خدا کے جہان کو بے پایاں رنج میں مبتلا کر رکھا ہے۔ اس کے انہی خیالات کی وجہ سے اس کے پیروکار جو بنیادی طور پر زرتشتی مذہب کے ہی حامل ہیں؛ عقیدہ رکھتے ہیں کہ ”مقدس آگ بول اٹھی اور اس کی (مزدک) رسالت کی صحت کی گواہی دی“۔ پیام شرق ”فخس فرنگ“ میں اقبال نے مزدک کے لئے ہی کہا ہے:

دانه ایران ز کشت زار و قیصر بردمید
 سرگ نومی رقصہ اندر قصر سلطان وامیر
 مدتی در آتش نمرود می سوزد خلیل
 تا تھی گردد حریمش از خداوندان پیر
 دور پرویزی گذشت، ای کشتہ پرویز خیز
 نعمت گمگشتہ خود را ز خسرو باز گیر

”جاوید نامہ“ میں اقبال ابو جہل کے قول سے، جس میں اس نے عرب میں

حضرت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے توسط سے ظہور اسلام اور معاشرتی مساوات کی تبلیغ پر تنقید کی ہے، کہتا ہے:

این مساوات این مواخات اعجمی است
خوب می دانم کہ سلمان مزدکی است
ابن عبداللہ فریبش خوردہ است
رستخیزی بر عرب آوردہ است^۷

اقبال، مزدک کے درس مساوات کو پسند کرتا ہے لیکن رستخیز بغیر ایمان و ایقان کو جدال محض سے تعبیر کرتا ہے۔ ”ارمغان حجاز“ میں مزدک اور مزدکیت کو یوں بیان کرتا ہے:

وہ یہودی فتنہ گر، وہ روح مزدک کا بروز
ہر قبا ہونے کو ہے اس کے جنوں سے نار تار^۸
دستِ فطرت نے کیا ہے جن گریبانوں کو چاک
مزدکی منطق کی سوزن سے نہیں ہوتے رنو
جانتا ہے جس پر روشن باطنِ ایام ہے
مزدکیت فتنہ فرود نہیں، اسلام ہے^۹

آخر میں اقبال مذکورہ قدیم ایرانی مذہبی فکر و فلسفہ کا تجزیہ یوں کرتا ہے:

”ایرانیوں کا نمایاں ترین امتیاز ان کی فلسفانہ عقل پسندی ہے۔ اس کے باوجود اگر ایک محقق ایران کی موجود کتب میں معاشرتی نظام فکر کی جستجو و تحقیق کرے تو تشنگی محسوس کرتا ہے۔ وہ ایرانی تفکر کی عجیب لطافتوں سے ضرور متاثر ہوتا ہے۔ مگر کاپیلا (ہندی) یا کانٹ (جرمن) ایسے نظاموں سے محروم رہتا ہے۔ ایسے لگتا ہے کہ ایرانی ذہن فکری دقائق کے سلسلہ میں بے صبر واقع ہوا ہے اور کلی طور پر پراگندہ حقائق کے مشاہدہ کی طاقت و توانائی کا حامل نہیں۔ نازک خیال ہندی برہمن جہان کی اندرونی وحدت تک پہنچ جاتا ہے۔ ایرانی بھی یہی کرتا ہے لیکن ہندی برہمن وحدتِ کل کو زندگی کی تمام جزوی آزمائشوں میں تلاش

کرنے کی کوشش کرتا ہے اور انہیں جہان کے گونا گوں مظاہر میں منعکس پاتا ہے جبکہ ایرانی محض وحدتِ کلی کی دریافت پر قانع ہو جاتا ہے۔^{۱۷}

”ایران میں مابعد الطبعیات کا ارتقاء“ کے باقی ابواب میں اقبال نے یونانی دو گرائی، معتزلہ، اشاعرہ، تصوف اور مختلف فلسفیانہ مکاتبِ فکر کا مفصل ذکر کیا ہے جو اس مقالہ کی بحث سے خارج ہے۔ ہم باب سوم میں غزالی کے بارے میں اقبال کی درج ذیل بحث سے اسلام کے آفاقی پیام کی طرف آتے ہیں۔

ایرانی فلسفہ کی مثبت خدمت کو غزالی کی چھوٹی سی کتاب ”مکملۃ الا انوار“ میں دیکھا جاسکتا ہے۔ غزالی نے اس کتاب کا آغاز قرآن کی آیت سے کیا ہے۔ ”اللہ ہی آسمانوں اور زمینوں کا نور ہے“ آگے چل کر کہتا ہے: جہان خلقت سے پیدا ہوا لیکن اللہ نے اس پر اپنا نور ڈال دیا۔^{۱۸}

اقبال اپنے آثار میں اسلام میں وحدتِ خداوندی کے بعد رسالت کو بنیادی رکن اور راہِ حق کے لئے روشن مشعل قرار دیتا اور کہتا ہے:

از رسالت ہم نوا گشتیم ما
 ہم نفس ہم مدعا گشتیم ما
 کثرت ہم مدعا وحدت شود
 بختہ چوں وحدت شود ملت شود
 دین فطرت از نبی آموختیم
 در رہ حق مشعلی افروختیم^{۱۹}

حواشی و آخذ

۱. اقبال لاہوری ، علامہ محمد؛ اسرار خودی ، کلیات اشعار فارسی اقبال لاہوری،
بامقدمہ احمد سروش، تہران ۱۳۷۳ ش، ص ۷۔
۲. آموزگار، ژالہ؛ تاریخ اساطیری ایران، تہران ۱۳۷۳ ش، ص ۱۳؛ ضرب کلیم
میں اہریمن کا ذکر جبرائیل کی ضد کے طور پر یوں کیا ہے:
شعر سے روشن ہے جان جبرائیل و اہرمن
رقص و موسیقی سے ہے سوز و سرور انجمن
(علامہ اقبال، ضرب کلیم، مرتبہ احمد رضا، لاہور، ۲۰۰۵ء، ص ۶۳۳)۔
۳. اقبال لاہوری؛ جاوید نامہ، ص ۲۹۷۔
۴. ایضاً؛ ص ۲۹۸۔
۵. ایضاً؛ ص ۲۹۔
۶. اقبال لاہوری؛ پیام مشرق، ص ۲۶۲۔
۷. ایضاً؛ جاوید نامہ، ص ۳۰۱۔
۸. علامہ اقبال، ارمغان حجاز، مرتبہ احمد رضا، لاہور ۲۰۰۵ء، ص ۷۰۷۔
۹. ایضاً، ص ۷۰۹۔
۱۰. حقیقت، عبدالرفیع، ایران از دید گاہ علامہ اقبال، شرکت مؤلفان و مترجمان،
تہران، ۱۳۶۷ ش، ص ۶۰۔
۱۱. ایضاً، ص ۱۷۲۔
۱۲. اقبال لاہوری، رموز بی خودی، ص ۶۹۔

ڈاکٹر محمد اقبال آقباہ ☆

عشقی کی نظم ”خیرگی بنگر“ پر ایک مقدمہ

Abstract:

Mirzadeh Ishqi is a renowned Iranian poet who transcends the geographical frontiers and advocates the welfare of all eastern nations living under the influence of the West. He boldly makes the announcement that the sun heralding a bright future for mankind will rise from the East and not from the West. In this poem Ishqi has criticized the western colonial system according to which the natives were enslaved on the basis of ethnicity.

Keywords: 1. Materialism 2. Colonialism 3. East
4. West 5. Slavery

چکیدہ مقالہ:

میرزادہ عشقی ایران کا معروف شاعر ہے جو اپنے وطن کی جغرافیائی سرحدوں سے نکل کر مغرب کے زیر تسلط مظلوم مشرقی اقوام کی بھلائی کی بات کرتا ہے وہ مرزین مشرق کو انسان کی بھلائی کا منبع قرار دیتے ہوئے مغرب کی شدید الفاظ میں ندمت کرتا ہے ”خیرگی بنگر“ میں عشقی نے مغرب کے نوآبادیاتی نظام کو تنقید کا نشانہ بنایا ہے اس مقالے میں اس نظم کا تنقیدی جائزہ پیش کیا گیا ہے

بنیادی الفاظ: ۱۔ مادیت ۲۔ نوآبادیاتی نظام ۳۔ شرق ۴۔ مغرب ۵۔ غلامی

سید رضا میرزادہ عشقی (۱۳۷۲ ش. و. ہمدان) ایران کا وہ بے باک شاعر

☆ رئیس گروہ زبان و ادبیات فارسی، دانشگاہ جی سی، لاہور

ہے جو اپنی وطن دوستی کی سرحدوں کو وسیع کرتے ہوئے عالمِ مشرق تک جا پہنچتا ہے اور اعلان کرتا ہے کہ انسان کی بھلائی کا سورج مغرب کی بجائے مشرق سے طلوع ہوگا۔ عشقی کی عمر جب بیس سال تک پہنچی تو دُنیا میں پہلی جنگِ عظیم کا سانحہ رونما ہوا۔^{۱۱} اس سانحے کے پیچھے مغربی دُنیا میں پروان چڑھنے والے ماڈرنیت اور قومیت کے وہ جدید نظریات تھے جنہوں نے ایک غیر منصفانہ نوآبادیاتی نظام کو جنم دیا۔ ”خیرگی بنگر“ کے ابتدائی حصے میں۔ (جس کا پورا متن مقالے کے آخر میں پیش کیا جائے گا) عشقی نے مغرب کے اس نوآبادیاتی نظام کو تنقید کا نشانہ بنایا ہے، جس میں مقامی آبادیوں کو محکوم بنایا گیا اور نئی دُنیا میں نسلی بنیاد پر غلامی کو رواج دیا گیا۔^{۱۲}

مغربی دُنیا میں مادیت پرستی کے نظریے کا خالق لیونارڈو ڈی ونچی (۱۵۱۹-۱۴۵۲) ہے جس نے کہا تھا کہ ”وہ دماغی علوم، جنہیں حواس نے قبول نہ کیا ہو، محض لا حاصل ہیں اور ان سے کوئی صداقت، سوائے مضرت کے حاصل نہیں ہوتی۔“ جبکہ مذہبی تہذیب میں خیالات کو ہی خیر اور صدق تک رسائی کا ذریعہ سمجھا جاتا ہے اور جسم اس کے نزدیک گناہ آلود کمزوری کا ذریعہ ہے۔^{۱۳} اسی طرح قومیت کے نظریے کو مغربی دُنیا نے پسماندہ ممالک کے استحصال کے لئے استعمال کیا۔ ایک مغربی مفکر فرانسس کوکرنٹراز ہے ”بعض قوم پرست اہل قلم دعویٰ کرتے ہیں کہ آزادانہ زندگی بسر کرنے کا حق دُنیا کی صرف ترقی یافتہ قوموں کو ہے۔ یہ بھی کہا جاتا ہے کہ ایک بڑی قوم یہ استحقاق بھی رکھتی ہے کہ ہر اس چیز کی مزاحمت کرے جس سے اس کے ایسے مفاد پر زد پڑتی ہو جو اس کی خود مختارانہ زندگی اور خوشحالی کے لئے خاص اہمیت رکھتے ہیں۔“^{۱۴} مغربی دُنیا میں جدید ”پیشگی حملوں“ (Pre-emptive Strikes) کی بنیاد ماڈرنیت اور قومیت کے انہی نظریات پر ہے۔ عشقی کہتا ہے:

ای گروہ پاکِ مشرق، ہند و ایران ترک و چین
بر مشرق زمین شد جنگ در مغرب زمین

عشقی، مغربی دُنیا میں مادیت کی خیرہ کر دینے والی چکاچوند کے بعد مشرقی دُنیا پر ایک نگاہ ڈالتا ہے جہاں پر معرفت کا مکمل پوری آب و تاب سے چمک رہا ہے اور انسانوں کے دلوں کے گہرے سمندروں میں مدوجزر رہ پنا کر رہا ہے معرفت ہی وہ نکتہ ہے جو مشرق اور مغرب کے درمیان خطِ فاصل ہے۔ آئیے! علم اور معرفت کے اس نکتے کو سمجھنے کے لئے ساتویں صدی ہجری کے قونیہ میں چلتے ہیں: جہاں محی الدین عبدالقادر کی روایت کے مطابق مولانا روم اپنے بچہ و دستار کے ساتھ اپنے گھر میں کچھ طلباء سے جو خطاب ہیں اور ان کے اردگرد کتابوں کے انبار لگے ہوئے ہیں۔ ایک شخص اندر داخل ہوا اور آہستگی کے ساتھ ایک کونے میں بیٹھ گیا۔ پھر اچانک اُس نے مولانا رومی سے کتابوں کی طرف اشارہ کرتے ہوئے دریافت کیا کہ یہ کیا ہے؟ بظاہر اس نامعقول سوال پر برافروخت ہو کر مولانا نے جواب دیا کہ یہ وہ ہے جسے تم نہیں جانتے۔ اس جواب کے بعد مولانا رومی نے اپنا خطاب جاری رکھنا چاہا کہ اچانک کتابوں میں آگ لگ گئی۔ مولانا نے حیرت سے اجنبی کی طرف دیکھا اور پوچھا، یہ کیا ہے؟ اجنبی نے مولانا کے وہی الفاظ لونا دینے کہ یہ وہ ہے جسے تم نہیں جانتے۔ یہ کہہ کر اجنبی چپکے سے روانہ ہو گیا۔ یہ اجنبی حضرت شمس تبریزیؒ تھے جنہوں نے ایک جملے میں مولانا روم کو علم کی چکاچوند سے نکال کر معرفت کی وادی میں داخل کر دیا۔ علم کے ساتھ معرفت کے حصول کے بعد مولانا کی حقیقت تک رسائی ممکن ہوئی اور یہی انسانیت کی معراج ہے لیونارڈو کا مادہ پرستی پر مبنی فلسفہ مغرب کو کبھی بھی اس معراج تک نہیں لے جاسکتا:

یاد از آن عہدی کہ در مشرق، تمدن باب بود

وز کران شرق، نور معرفت پر تاب بود

مشرق زمین کے تمدن کی ایک جھلک دیکھنے کے لئے آئے محسن انسانیت حضرت محمد ﷺ کی بارگاہ کا ایک منظر دیکھتے ہیں۔ جہاں پر جنگ کے بعد طی قبیلے کی ایک لڑکی کو لایا گیا جس کا سر ننگا پاؤں میں زنجیر اور گردن شرم سے جھکی ہوئی تھی۔

آپ ﷺ نے اپنی چادر مبارک سے اُس کا سر ڈھکا اور نہایت احترام کے ساتھ اُسے یمن روانہ کر دیا۔ کچھ میں جب بھی اس واقع کے بارے میں سوچتا ہوں میرا دل چاہتا ہے کہ اہل مغرب سے پوچھوں کہ آپ کے ہاں بھی رواداری اور برداشت کی کوئی ایسی مثال ہے؟ مجھے جو جواب میں گوانتا مو بے اور ابو غریب جیل سے دم توڑتی ہوئی انسانیت کی چیخ و پکار کے سوا کچھ سنائی نہیں دیتا۔

اس نظم کے آخر میں عشقی نے بجا طور پر مشرق زمین سے انسانی فلاح کی اُمید باندھی ہے کیونکہ چند سال پہلے تہذیبوں کے درمیان مکالمے کی آواز سابق ایرانی صدر محمد خاتمی کی طرف سے بلند کی گئی ہے اور صرف مشرق کے پاس صوفیاء کا وہ مذہب ہے جو تمام انسانیت کو سینے سے لگانے کی ترغیب دیتا ہے۔

عشقی کہتا ہے:-

دارم اُمید آنکہ گر شرقی بیابد اقتدار
از پی آسائشِ خلق، اقتدار آید بکار

خیرگی بنگر

خیرگی بنگر کہ در مغرب زمین غونا پاست
این همی گوید کہ ایران ازمن، آن گوید زماست
ای گروه پاک مشرق، هند و ایران ترک و چین
بر سر مشرق زمین شد جنگ در مغرب زمین
در اروپا، آسیا را لقمہ ای پنداشتند
هریک اندر خوردنش، چنگا لھا برداشتند
بی خبر کاخر ننگجد، کوہ در حلقوم کاہ
گر کہ این لقمہ فروردند، روی من سیاہ

یاد از آنصحنی که در مشرق، تمدن باب بود
وز کران شرق، نور معرفت پرتاب بود
یادشان رفته، همان هنگام، در مغرب زمین
مردی بودند همچون جانور جنگل نشین
از همسین رو، گله گله مچریدندی گیاه
خیز ای مشرق زمینی، روز مغرب کن سیاه
تا نخواستد شرق، کی مغرب بر آید آفتاب
غرب را بیداری آنگاه شد که شرقی شد بخواب
دارم امید آنگاه گر شرقی بیابد اقتدار
از پی آسایش خلق، اقتدار آید بکار
نی چو غربی آدمی را رانده از هر جا کنند
آدمی و آدمیت را چنین رسوا کنند
بعد از این باید نماید هیچ کس در بندگی
هر کسی از بھر خود زنده است و دارد زندگی

حواشی و ماخذ

۱. کوروش، سیدہادی حاکری، کلیات مصور میرزادہ عشقی، ۱۳۷۵ ش، تہران، ص ۱۹-۳۰۔
۲. محمد قانک، میرزادہ عشقی، ۱۳۷۷ ش تہران، ص ۲۹۔
۳. ولیم میک گائی، فنانی تہذیب کے پانچ دور (ترجمہ حسن علی بیدی) ۲۰۰۵ م، لاہور، ص ۳۰۹۔
۴. ایضاً، ص ۲۳۶۔
۵. مبارک حسین، سید ارتقا کے تمدن، ۱۹۵۹ء حیدرآباد، ص ۷۸۔
۶. افضل اقبال، ڈاکٹر، مولانا رومی، حیات و افکار، ۱۹۹۱ء لاہور، ص ۱۱۹۔
۷. شمس العثمانی، سلیمان عدوی، سیرۃ النبی ص ۱، بی نا لاہور، ص ۳۳۹۔

پرفسور دکتورسیرین اختر☆

سیمای حضرت پیغمبر اکرم ﷺ در مثنوی مولانا روم

Abstract:

Maulana Rumi is renowned poet and mystic whom Allama Iqbal acknowledges as his spiritual teacher and mentor. His "Masnavi-i-Maanavi" is a masterpiece of poetry on the subject of mysticism. This book is often called as "Quran in Persian Language". Rumi has, in this book, discussed various aspects of mysticism quoting verses from the Holy Quran and Ahadis. In this study, Rumi's love and passion for Hazrat Mohammad (P.B.U.H.) has been described in detail with examples from the Masnavi.

Keywords: 1. Hazrat Muhammad (P.B.U.H.) 2. Shams Tabraizi
3. Masnavi 4. Miracle

دکتور محمد صابر☆

ملا روتقی همدانی
(شاعر قرن یازدهم)

Abstract:

Mullah Raunaqi is a renowned poet of Persian. He was born in Hamadan and was brought up there. But when he heard of the high esteem in which the poets were held in the Mughal Court in the reign of Shahjehan, he came to India and after his attachment to various Amirs, he finally made his way to the court of Shahjehan. He was adept in music. He wrote a Saqi Nameh of which many verses are found in Tazkirahs. His diwan consisting of four thousand verses did not survive the vagaries of time, only some of his verses can be found in some Tazkirahs.

Keywords: 1. Hamdan 2. Mughal Court
3. Shahjehan 4. Music

لطائف صوفیہ

Abstract:

For more than one thousand years, Mysticism has been an important subject of Persian Language and Literature. In this connection the services rendered by Indo-Pak sub-continent are in no way less than those of Iran. It may be mentioned here that the first book on mysticism in Persian Language was written by Shaikh Ali Hajvery in Lahore. With the passage of time a large part of Persian literature has since been destroyed. Remaining manuscripts are fast facing extinction. It is need of the hour that those neglected books may be brought to light and educated people may be made aware of this treasure of knowledge. In the present article, this writer has put forward a detailed introduction of one such book named "Lata'if-e-Sophia" which pertains to the sub-continent of the eleventh century A.H.

Keywords: 1. Mysticism 2. Lata'if-e-Sophia
3. Sufi bin Johar Jhanjhanvi 4. Ibn-e-Arbi

باہر نسیم آسی ☆

اخلاق جہانگیری

Abstract:

The subject of Ethics enjoys a special significance in Persian. Many great books on ethics have been written in this language. Kings and Courtiers asked the learned persons to write books on ethics for the guidance and education of their children as well as for that of the common people. This article is an introduction to one such book, named "Akhlaq-i-Jehangiri" by Abdul Wahab Ilhami, written in India. This book was compiled in the reign of Emperor Jehangir and was dedicated to him. The writer has discussed various aspects of ethics in detail and has also described their importance.

Keywords: 1. Ethics 2. Jahangir (King)
3. Justice 4. Generosity

پروفیسر ڈاکٹر ظہیر احمد صدیقی ☆

فنون لطیفہ ایران

Abstract:

Fine Arts, as a matter of fact, are the product of fine and delicate senses of a people. Fine Arts in Iran reflect Iranian people's civilized and good nature. Calligraphy, Painting, Music and Architecture have been very important branches of Iranian Art.

Calligraphy is a special art of Iranian people which was introduced in Iran after the advent of Islam in Iran. Iranian's adopted the script of naskh and invented many other scripts, particularly Khat-e-Nastaliq, which is considered as the king of Persian scripts.

Painting, Music and Architecture also got special favor from Iranian people. It is said that the legendary King Jamshed was the inventor of painting in Iran. Iranian people have an old tradition of music, particularly from the Sasanian period. Architecture has also been very popular from Achaemenids period (559-321.BC.). Iranians showed their talent and originality in the art of architecture.

Keywords: 1. Calligraphy 2. Painting
3. Music 4. Architecture

ڈاکٹر محمد اقبال شاہد ☆

علامہ اقبال اور قدیم ایرانی مذاہب

Abstract:

Allama Mohammad Iqbal is a renowned poet-philosopher of Indo-Pakistan Sub-continent. He has been acclaimed not only as a great poet but also a great thinker. He did his Ph.D. from Munich University (Germany). The topic of his thesis was "Development of Metaphysics in Iran". In the first chapter of his dissertation he has discussed different religions of Iran, e.g. Zoroastrianism, Manaviyat and Mozdakiyyat and has thrown light on their respective concepts of God of good and God of evil. The work presented here pertains to this subject.

Keywords: 1. Iqbal 2. Zoroaster 3. Mani
4. Mazdah

ڈاکٹر محمد اقبال شاہد ☆

عشقی کی نظم ”خیرگی بنگر“ پر ایک مقدمہ

Abstract:

Mirzadeh Ishqi is a renowned Iranian poet who transcends the geographical frontiers and advocates the welfare of all eastern nations living under the influence of the West. He boldly makes the announcement that the sun heralding a bright future for mankind will rise from the East and not from the West. In this poem Ishqi has criticized the western colonial system according to which the natives were enslaved on the basis of ethnicity.

Keywords: 1. Materialism 2. Colonialism 3. East
4. West 5. Slavery

نحوه تدوین مقالات و ویژگیهای مطالب ارسالی برای درج در نشریه "کاوش"

شورای علمی کاوش با هدف ارتقای سطح علمی نشریه و تنوع بخشیدن به مطالب مندرج در آن، نیاز به همراهی و همکاری استادان، پژوهشگران و نوآوران عرصه تحقیق و نگارش در زمینه های مرتبط با فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره دارد.

رعایت موارد زیر در آثار ارسالی، الزامی بوده و باعث سرعت بخشیدن به کار می شود.

☆ مقاله ها ضمن بر خورداری از آیین نگارش فارسی، شایسته است روی کاغذ A4، حروف نگاری (ماشین نویسی) شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شوند. در صورت امکان، CD مقاله همراه مقاله فرستاده شود.

☆ مقاله ها دارای چکیده با حجم ۱۰۰ کلمه به دو زبان فارسی و انگلیسی باشد و چکیده ها به صورت مستقل و در برگه مجزا پیوست گردد.

☆ واژه های کلیدی، کوتاه و تعداد آن ۵ تا ۷ واژه باشد.

☆ حجم نوشتار با احتساب تصاویر و پا نوشته ها و فهرست منابع، بیشتر از ۲۰ صفحه نشریه نباشد.

☆ نتیجه نوشتار در برگیرنده یافته های تحقیق، روشنگر مباحث و ارائه دهنده راهکارها باشد.

☆ نقل قولها، مستقیم یا غیر مستقیم، نقل به مضمون و مطالب استنساخ شده از منابع و مآخذ، با استفاده از نشانه گذاریهای مرسوم، مشخص گردد و نام صاحبان آثار، تاریخ و شماره صفحات منابع و مآخذ، دقیق ذکر شود.

☆ پانویسها و کتابنامه در آخر مقاله آورده شود.

☆ تنظیم فهرست منابع و مآخذ به ترتیب الفبایی نام خانوادگی صاحبان آثار تنظیم شود. نام مترجمان، مصححان، ناشران، جای انتشار، سال انتشار و تاریخ انتشار با فاصله یک ویرگول (،) در پایان مقاله ارائه گردد.

☆ کاوش در ویرایش مقاله با آزاد است.

☆ مقاله ها باز گردانده نخواهد شد.

☆ مقاله ها پس از داوری و تایید شورای علمی، در نوبت چاپ قرار می گیرند.